



دیوار نگارہ صف سلام فتح علی شاہی

بررسی تاریخی و موجودیت اثر از عمارت دیوانی قم تا باغ موزه نگارستان دانشگاه تهران

پروفسور و مؤلف: سید مرتضیٰ جلیلی



به نام خدا

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
قم تا باغ موزه نگارستان دانشگاه تهران / پژوهشگر و مولف مینا رمضان جماعت ؛ به سفارش معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران ؛ ویراستار فاطمه دهقان نیری.
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:
وضعیت فهرست نویسی:
عنوان دیگر:
موضوع:
موضوع:
شناسه افزوده:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

رمضان جماعت، مینا، ۱۳۶۴ -
دیوارنگاره صف سلام فتحعلی شاهی: بررسی تاریخیچه و موجودیت اثر از عمارت دیوانی
تهران: نشر پونه، ۱۳۹۸.
۱۱۶ص.
۹۷۸-۶۰۰-۶۶۸۱-۶۷-۲
فیفا
بررسی تاریخیچه و موجودیت اثر از عمارت دیوانی قم تا باغ موزه نگارستان دانشگاه تهران.
نقاشی دیواری ایرانی -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ق.
Mural painting and decoration, Iranian -- Safavids, 1502 - 1736
دانشگاه تهران. معاونت فرهنگی و اجتماعی
ND۲۸۲۱/۸۵۲ ۱۳۹۸
۷۵۹/۹۵۵
۵۶۶۰۸۵۹

خیابان طالقانی شرقی، خیابان جهان، ساختمان پونه، شماره ۶، طبقه سوم
تلفن: ۷۷۶۰۵۷۹۸



نام کتاب:
پژوهشگر و مؤلف:
ویراستار:
طراح گرافیک:
ناشر:
نوبت چاپ:
لیتوگرافی، چاپ، صحافی:
شمارگان:
شابک:
قیمت:

دیوارنگاره صف سلام فتحعلی شاهی
مینا رمضان جماعت، به سفارش معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران
فاطمه دهقان نیری
حامد دهقان نیری
پونه
اول، ۱۳۹۸
چاپخانه دانشگاه خوارزمی
۱۰۰۰ نسخه
۹۷۸-۶۰۰-۶۶۸۱-۶۷-۲
۵۰۰۰۰۰ ریال



شهرداری منطقه ۱۲ تهران



این پژوهش توسط معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران صورت گرفت و با حمایت شهرداری منطقه ۱۲ منتشر شد.
حق چاپ و نشر این کتاب متعلق به معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران است.



دیوارنگاره صف سلام فتحعلی شاهی

بررسی تاریخچه و موجودیت اثر از عمارت دیوانی قم تاباغ موزه نگارستان دانشگاه تهران
پژوهشگر و مؤلف: مینا رمضان جماعت





فهرست



۵	مقدمه معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه
۶	مقدمه شهردار منطقه ۱۲
۷	آغاز گفتار
۹	سیر حکومت فتحعلی شاهی (به روایت منابع و مستندات)
۲۱	اهمیت شهر قم و آستانه مقدسه در دوره حکومت فتحعلی شاه شرحی بر عمارت شاهی، دیوارنگاره سلام فتحعلی شاهی و تغییر بنای مجموعه به مسجد بالاسر
۳۱	نقاشی دوره قاجار و اهمیت مضمون صف سلام در این زمان
۴۳	دیوارنگاره سلام شاهی باغ نگارستان
۱۱۲	گفتار آخر
۱۱۳	فهرست منابع



مقدمه معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه



نادرتین و پربهاترین نقش‌مایه‌های دوران قاجار است که باهمت عالی دانشگاه تهران و با همکاری تنگاتنگ سازمان ای‌کوم ایران (شورای بین‌المللی موزه‌ها)، مرم‌تگران و پژوهشگران، جانی تازه گرفته و در محل مجموعه فرهنگی و تاریخی «باغ‌موزه نگارستان» به نمایش در آمده است.

این اثر کم‌نظیر با شماره ۷۶۵ به ثبت آثار ملی ایران رسیده و فخری دیگر را بر تاریخ باشکوه فرهنگ و هنر ایران افزوده است.

مجید سرسنگی

معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران

اندیشمندان بی‌هیچ منازعه‌ای فرهنگ و هنر را از بسترهای اصلی و مستعد توسعه دانسته و معتقدند با تأمین زیرساخت‌ها، نیازسنجی و تدوین نظامی هماهنگ، می‌توان ظرفیت‌های این حوزه را برای ساختن دنیایی بهتر به کار گرفت.

آثار، فرهنگ و هنر ایران اسلامی با مشخصه‌های خاص و بی‌بدیل خود، امکان و فرصت‌هایی مناسب برای این توسعه‌اند و در تبادل و تعامل با دیگر فرهنگ‌ها، در دنیای بدون مرز امروز، تأثیر فرهنگی و اقتصادی بسیاری را به ارمغان می‌آورند.

هنرهایی که خاستگاه و ریشه بومی و ایرانی دارند، پیشینه و تجربه‌های گذشتگان را در خود داشته و بر ماست که با مسئولیت خطیر حفظ، احیاء و حمایت از آن‌ها، این انباشت فرهنگی را به نسل آینده منتقل کنیم. تاریخ همواره بهترین آموزگار بشر بوده و آثار هنری تاریخی قادرند نسل جدید را با فراز و نشیب‌های نسل‌های گذشته آشنا ساخته و زمینه ترقی و بهروزی هرچه بیشتر جامعه را مهیا کنند.

در این راستا، دانشگاه تهران با توجه به رسالت آموزشی و پژوهشی خود به‌عنوان اولین و بزرگ‌ترین مرکز آموزش عالی در ایران، بستری مناسب را جهت ارتقاء اقدامات حفاظت، مرمت و نمایش گنجینه‌های تحت پوشش خود فراهم کرده است.

اثر حاضر با عنوان «دیوارنگاره صف سلام فتحعلی شاهی»، جزو



مقدمه شهردار منطقه ۱۲



شهرداری منطقه ۱۲ مفتخر است که میزبان این گنج درخشان و این روایت‌گر شیرین روزگاران باشد و همه تلاش و حمیت خود را به کار خواهد بست تا نعمت حضور این گنجینه فرهنگی را در کنار دیگر ذخایر و ارزش‌های کالبدی و معنوی قلب تاریخی تهران پاس داشته و در اعتلا و ارتقاء کیفیت حضور و زندگی در مرکز تاریخی شهر بکوشد.

علی محمد سعادت‌ی

شهردار منطقه ۱۲ تهران

مرکز تاریخی تهران، آوردگاه خاطرات، قصه‌ها و رویدادهای تاریخی سترگی است که هر یک روایتی هستند از فراز و نشیب‌هایی که تاریخ این مرز و بوم به خود دیده است. خشت خشت آثار و بناهای ارزشمند به جا مانده، چونان یک شاهد عینی در گوشه‌ای، از این رازهای سر به مهر و تاریخ این خاک پاک پرده برداشته و این گنج‌نهن را عیان می‌سازد.

باغ نگارستان یکی از آن گنجینه‌های درخشان و مخازن اسرار این شهر پر قصه است که با ما از تلخ و شیرین تاریخمان سخن می‌گوید. نمایش دیوار نگاره فتحعلی شاهی در باغ به عنوان یکی از نفایس و ذخایر ملی، با زبان هنر، گویای بخشی از این اسرار است. این باغ و عمارت تاریخی که در آغاز اقامتگاه تابستانی شاه قاجار در اراضی پیرامونی حصار طهماسبی شهر بوده، روزگاری داستان تلخ قتل «قائم مقام فراهانی»، آن سیاست‌ورز خرمند و هنرمند را به چشم دیده و زمانی دیگر پذیرای پژوهندگان و رهجویان علم و ادب این سرزمین بوده است. و امروز نام نامی دانشگاه تهران بر تارک آن می‌درخشد، این فراز نشیب و این دوگانه تلخ و شیرین در تاریخ این باغ، یادآور کلام زیبای جناب قائم مقام است که فرمود:

«روزگار است آن که، گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد»

آغاز گفتار

دوره قاجار، دوره حضور مداوم بیگانگان در کشور، روابط گسترده با ملل اروپایی و به تبع، وام‌گیری از داشته‌ها و تجربیات آنان در امور گوناگون سیاسی، اجتماعی، ... و هنری می‌باشد. از این رو هنر دوره قاجار به ویژه هنر نقاشی از نگاه اکثر مورخین و مؤلفین این دوره، هنری منحنی یا مقلد معرفی شده که تنها نمایانگر کورکورانه ارزش‌های هنر غربی است و چون هیچ رویکردی به گذشته و سنت خود ندارد، قابلیت ارزش‌گذاری و بررسی دقیق‌تر را نیز دارا نمی‌باشد. در حالی که اگر هنر نگارگری و نقاشی این دوران را به صورت منفک و تنها در جایگاه خود، مورد مطالعه عمیق قرار دهیم، شاهد تأثیراتی از هنر والای گذشته و ترکیب شایسته آن با مظاهر نقاشی غربی خواهیم بود که ویژگی بارز و متمایز کننده هنر این دوره از دوران ماقبل خود می‌باشد.

نقطه عطف هنر نقاشی دوران قاجار را می‌توان مربوط به دوره حکومت فتح‌علی شاه دانست که بسیار حامی هنر و هنرمندان خصوصاً نقاشان بوده و به ثبت و نمایش رویدادهای سلطنتی و جاودان نمودن نام و شکوه سلطنتش از طریق نقاشی علاقه‌ای وافر داشته است. در این میان، نگاره‌های صف سلام شاهی را به حق باید در زمره برجسته‌ترین این نوع آثار معرفی نمود که یکی از بهترین نمونه‌های آن نیز تحت عنوان "دیوارنگاره صف سلام فتح‌علی شاهی" هم‌اکنون در باغ‌موزه نگارستان دانشگاه تهران در معرض دید علاقه‌مندان است.

لازم به ذکر است که این نقاشی دیواری در قالب پنجاه و چهار قطعه مجزا از هم در ابتدا، یکی از نگاره‌های نامی باغ نگارستان شناخته و متعلق به این مجموعه دانسته شده بود، اما با شناسایی قطعه گمشده اثر (یک قطعه از پنجاه و پنج قطعه موجود) در گنجینه موزه آستانه مقدسه حضرت معصومه به همراه وقف نامه و دیگر اسناد مربوطه‌ای که تعلق نقاشی را به عمارت دیوانی قم نشان می‌داد، نه تنها هویت اثر دستخوش تحول گردیده، که مباحث جدید و کشف ناشده پیش رو لزوم تحقیقی دقیق و تألیف کتابی درخور را نیز فراهم می‌سازد.

از این رو سعی کتاب حاضر بر این است تا با بررسی و تحلیل منابع و متون مرتبط در کنار تحقیقات میدانی، به واکاوی گذشته و تاریخچه این اثر هنری پرداخته و تمامی ابهامات موجود از قبیل مبدأ اصلی اثر، نقاش و تاریخ ثبت اثر، تبارشناسی شخصیت‌های به تصویر درآمده و همچنین روند انتقال آن به مجموعه نگارستان را مرتفع گرداند.



سیر حکومت فتحعلی شاهى

(به روایت منابع و مستندات)



مغول و تاتار متحد شده و قدرت و ریاست را از ایرانیان سلب نماید، اما به حق در سپاهی‌گری، مردی کاردان و مدبر بود، به طوری که توانست ایران را با سرعت هرچه تمام‌تر به تصرف خود درآورد و سرزمینی پریشان و گرفتار ملوک‌الطوایفی را مجدداً امن و یکپارچه سازد. از آنجا که آقا محمدخان خواجه و مقطوع‌النسل بود، به زمان حیات خود برادرزاده‌اش باباخان (پسر حسین‌قلی خان جهان سوز) را به ولیعهدی برگزیده بود و وی را سخت عزیز می‌داشت، به گونه‌ای که از قول سرجان ملکم در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران: «شاه همیشه می‌گفت که این همه خون‌ها را ریختم تا این پسر باباخان به آرامی سلطنت کند».

سرانجام آقا محمدخان به تاریخ بیست‌ویک ذی‌الحجه ۱۲۱۱ ه.ق در بیرون قلعه شوشی، به دست پیش‌خدمتانش به قتل رسید و بدین ترتیب، برادرزاده‌اش باباخان معروف به «فتحعلی‌شاه» بر تخت سلطنت نشست.^۳

فتحعلی‌شاه به سال ۱۱۸۵ ه.ق^۴ در دارالحکومه دامغان هنگامی

آقا محمدخان قاجار سر سلسله دار حکومت قاجاریه، پس از شانزده سال تاخت و تاز در سراسر ایران، سرانجام به تاریخ جمادی‌الآخر ۱۲۱۰ ه.ق در تهران بر تخت سلطنت جلوس نمود و سلسله قاجاریه را تأسیس کرد که این پادشاهی پس از زمامداری شش تن دیگر از سلاطین قاجار، عاقبت در سیزده ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ه.ق با خلع احمدشاه از سلطنت پایان یافت.

دوره قاجار در ایران مقارن با ظهور تحولات وسیع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اروپا بود که به دنبال ارتباطات وسیع ایران و اروپا، حکمرانان قاجاریه به سرعت با این تحولات آشنا گردیده و یک‌یک آن‌ها را در جامعه سنتی ایرانی به کار بستند، اما از آنجا که درک ژرف و بینش سیاسی عمیقی فراتر از یک رئیس ایل را نداشتند^۱، نتوانستند موضع‌گیری مناسبی در برابر زمام‌داران اروپایی از خود نشان دهند و با سیاست‌های غلط خود، زمینه ضعف حکومت مرکزی و نفوذ و حضور دیرپای بیگانگان را بر کشور فراهم نموده و ایران را به انحطاط و گسستگی کامل کشانیدند.

آقا محمدخان قاجار گرچه خود را غیر ایرانی و از نسل چنگیز و تیمور می‌دانست^۲ و همواره سعی داشت تا با طوایفی از بازماندگان

سلاطین قاجار صورت گرفته است (همان، ۴۰).

۳- فتحعلی‌شاه چون هم نام جدش فتحعلی خان قاجار بود، در دوران ولیعهدی «باباخان» خطاب می‌شد (همان، ۴۵).

۴- فرهاد میرزا در کتاب جام جم، تاریخ تولد نیای خود را ۱۱۸۵ ه.ق نوشته است (عضالدوله، ۱۳۵۰: ۲۰۹).

۱- زیرا شاهان قاجار در حقیقت صحرائشینی بودند که از آلاچیق‌های خود بیرون آمده و به تخت و تاج پادشاهی رسیده بودند (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۳۹).

۲- این انتساب از لحاظ تاریخی، هیچ سندیتی ندارد و تنها به استناد گفته

که پدرش از جانب کریم خان، حکومت دامغان را بر عهده داشت متولد شد، اما پس از کشته شدن پدر به دست ترکمن‌ها، به همراه مادر و عمویش آقا محمدخان در سال ۱۱۸۸ ه.ق به شیراز رفته و از آنجا نیز به تهران پایتخت نقل مکان نمود و در سال‌های پایانی حیات عمویش، به سمت نیابت سلطنت برگزیده شد. حکومت فتحعلی‌شاه به تقریب از اوایل شوال ۱۲۱۲ ه.ق شروع شده و تا نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ ه.ق به مدت سی‌وهفت سال و هشت ماه و هجده روز ادامه داشت (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۳۹ تا ۴۵) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۶۸).

گرچه پیش‌تر ذکر گردید که آقا محمدخان قاجار باتدبیر و کاردانی خود، تمامی سرکشان را سرکوب کرده و کشور آرامی را برای فتحعلی‌شاه به‌جا گذاشته بود، اما باید اعتراف نمود که بر اثر همین جنگ‌ها و خونریزی‌های سختی که آقا محمدخان چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزها ترتیب می‌داد، کینه و عداوت شدیدی با خاندان قاجار شکل گرفته بود که در سال‌های اول سلطنت فتحعلی‌شاه به وضوح نمایان شد.

یکی از این مشکلات، کشتار بسیار شدید آقا محمدخان در جنگ گرجستان بود که تمامی اهل آن‌سوی رودخانه ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و همین امر، سبب کینه دیرینه‌ای شد که جنگ‌های طولانی ایران و روسیه و سرانجام جدایی آن نواحی از خاک ایران، از تبعات آن بود.

دیگر این‌که پادشاه کنونی هرچند که در عنفوان جوانی و در سن بیست‌وهفت سالگی بر تخت سلطنت نشست و در طول مدت ولیعهدی نیز همواره تحت آموزه‌های عمومی خود آقا محمدخان بود، اما در نهایت تعجب، از مهم‌ترین خصلت وی یعنی دلیری و دلاوری

و تدبیر و شجاعت بهره‌ای نبرده بود و بر خلاف او که زندگی پر شور و هیجان در میدان نبرد را به شکوه دربار ترجیح می‌داد، شاه جوان بیشتر طالب بزم بود تا رزم. چنانکه در اوایل سلطنت، علاقه چندانی به لشکرکشی و مسخر نمودن نقاط مختلف کشور و نابودی رقبا از خود نشان نمی‌داد، تا این‌که شبی خواب دید که آقا محمدخان، او را به دلیل عدم حفظ سلطنت، مورد ملامت قرار داده است و پس از این بود که چندی به تجهیز سپاه پرداخت و در سرکوبی مدعیان پیروز عمل نمود؛ اما از آنجا که وی مردی طماع و بخیل و مال دوست بود، مرتباً در پرداخت حقوق سربازان و ارسال خوراک و علوفه به میدان جنگ کوتاهی می‌کرد که همین موضوع، به طور قطع یکی از علل مهم شکست سپاهیان ایران در هر دو جنگ با روسها بود (گرنه واتسن، ۲۵۹) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۶۹) (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۴۶).

باید گفت که مال دوستی و طمع فتحعلی‌شاه به اندازه‌ای بود که در مقابل دریافت هدایایی هرچند ناچیز از نمایندگان کشورهای اروپایی، هرگونه امتیازی را بدان‌ها واگذار می‌نمود. معروف است، هنگامی که نماینده اعزامی ایران "حاجی خلیل خان" در زد و خوردی در بمبئی به قتل رسید، فتحعلی‌شاه که از اقدام حکومت دست‌نشانده انگلیس در هند، جهت پرداخت خونبها به حکومت ایران مطلع گشته بود، بسیار خشنود شده و گفته بود: «انگلیسها می‌توانند آنچه از سفرای او را که دلشان بخواهد بکشند، به شرط آنکه نظیر مورد اخیر برای خونبها پول فراوانی بدهند!» (گرنه واتسن، ۲۵۷).

گاسپار دروویل نیز درباره خست وی می‌نویسد: «بخل و خست

۱- واتسن بر خلاف دیگر نویسندگان معتقد است که به جز عیب بزرگ مال اندوزی و زرپرستی، خصوصیت اخلاقی بارز دیگری در سیرت فتحعلی‌شاه نمایان نیست و خوی او به‌طور کلی شباهت بسیاری به خلق پادشاهان شرقی دارد (گرنه واتسن، ۲۵۸).

فتحعلی شاه بی انتهایست. گویا لذتی جز روی هم انباشتن خزائن ندارد. او همه ساله قریب ده تا دوازده میلیون فرانک جواهر گران بها می خرد و آن‌ها را در صندوق‌ها روی هم می ریزد. ضمناً طلائی بی حسابی نیز جمع‌آوری می‌کند. از این رو شکی نیست که به زودی زود کشور خویش را دچار ورشکستگی خواهد کرد. در هیچ کشوری تقدیم هدایا به مانند ایران رواج ندارد. هر کس ناچار است که چیزی به کسی تقدیم کند ... ولی مرحمتی شاه به حدی ناچیز و کم ارزش است که در تهران جنبه ضرب المثل یافته و اگر بخواهند ناقابل بودن چیزی را نشان دهند آن را پیشکش شاهی می‌نامند» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۸۱ ۱۸۲).

متأسفانه باید گفت که این ویژگی ناپسند طمع و خست، نه‌تنها عواقب ناخوشایندی را برای حکومت به بار آورده بود، که بدتر از آن جایگاه شاه قاجار را تا حد یک کاسب ساده پایین می‌آورد، به‌گونه‌ای که دروویل، نمونه‌ای از آن را در کتابش چنین اشاره می‌کند: «هنگامی که سرچی. اوزلی، آخرین سفیر انگلستان به ایران آمد، هدایایی و از آن جمله کالسکه بسیار زیبایی برای تقدیم به حضور شاه به همراه آورده بود. قرار بر این بوده که در ایران چهار اسب از نژاد عالی نیز برای بستن به کالسکه خریداری کند و به شاه تقدیم دارد. سفیر انگلیس این مطلب را به عرض شاه می‌رساند. فتحعلی شاه از مبلغی که برای خرید اسبها تخصیص داده شده است جويا می‌شود. سفیر انگلیس در پاسخ می‌گوید: ۶۰۰ تومان برای این کار منظور شده است. شاه می‌گوید: بسیار خوب! ۶۰۰ تومان را به من بده تا تو را از خرید اسب معاف دارم. اوزلی که نخست تصور می‌کرد شاه به طنز و شوخی چنین سخن می‌گوید، سرانجام پیشنهاد وی را می‌پذیرد و شاه ایران پول را گرفته و پس از چندی کالسکه بی اسب را به ولیعهد

خویش می‌بخشد» (همان، ۱۸۳ ۱۸۴).

فتحعلی شاه در عین حال مردی بسیار محتاط و خرافی نیز بود؛ یعنی به اوارد و سعد و نحس ستارگان و طلسم و جادو و دعا نویسی و امثال این خرافات بسیار پایبند بود و توجه ویژه‌ای به طالع بینان و رایزنان مذهبی خود داشت. از این رو در شدايد و گرفتاری‌ها و مراحل دشوار زمامداری خود، به سرعت تسلیم گشته و قوه ابتکار و تصمیم گیری و چاره اندیشی نداشت (فالك، ۱۳۹۳: ۳۱).

اما از سوی دیگر، اعتماد به نفس ظاهری بسیار بالایی داشت و به گفته ادوارد براون: «خارج از اندازه مفتون زیبایی صورت و ریش بلند خود بود». این باور در اواخر عمر شاه، چنان بر وی مستولی شده بود که دستور داد تا کتابی در شرح جمالش بنویسند و بدین ترتیب بود که رساله "شمایل خاقان"^۱ توسط میرزا ابوالقاسم قائم مقام به رشته تحریر درآمد و شرحی نیز بر آن به قلم میرزا تقی علی آبادی نگاشته شد (بامداد/ج ۳، ۱۳۴۷: ۶۵) (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۴۹ ۵۰).

توصیف جمال و زیبایی فتحعلی شاه را می‌توان در دیگر آثار مکتوب این عصر نیز به وفور شاهد بود:

«حضرت خاقان از خوبی اندام و پیشانی گشاده و چشم و ابروی ممتاز و محاسن مشکین به قدری خداوند جهان آفرینش خوب آفریده بود که اگر در میان هزار نفر حاضر می‌شد هر چشمی بر آن چهره می‌افتاد می‌دانست که این پادشاه است. اولادشان هم در سیما و اندام به قسمی بودند که هر کس می‌دید می‌گفت ثمره همان شجره هستند. بلکه در غیر طبقه اول هم در سایر طبقات از همان سیما و چهره نموداری هست» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۵۸).

۱- برای مشاهده متن کامل رساله "شمایل خاقان" به کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تألیف استاد سعید نفیسی/ ج ۲ مراجعه نمایید.

ذی شوکت خاقانی است با دولت و حشمت، محاسن او زیاده از اندازه تقریر و مکارم اخلاقش برون از حد تحریر. از ابتدای سلطنت کیومرث که اولین پادشاهان جهان است تاکنون که سنه ۱۳۲۲ هـ.ق است به حسن صورت و سیرت و نیکویی شمایل و خلقت آن شاه، پادشاهی از کتم عدم به وجود نیامده است ...» (شیبانی، ۱۳۶۶: ۵۵). «شاه ایران که زیباترین مرد کشور خویش است علاقه وافری به خودآرایی دارد و ریش بلند و سیاه او که به هنگام جلوس بر تخت سلطنت تا به روی ران‌های او فرو می‌افتد، بارها خون شاعران را به جوش آورده است. همچنین برای این که اندامش باریک‌تر جلوه کند، کمربند محکمی به دور کمر می‌بندد و در به کار بردن عطر و جواهرات و مروارید اصرار غریبی دارد» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۸۵) و در آخر، توصیف سر رابرت کریپورتر از ویژگی‌های ظاهری فتحعلی‌شاه با تأکید بر زیبایی وی: «سیما و چهره‌اش آن چنان که پیش‌تر دیده بودم بی‌اندازه رنگ پریده بود، اما هنگامی که از موضوعاتی که وی را هیجان‌زده می‌کند سخن می‌گوید، رنگی زنده و روشن به گونه‌هایش هجوم می‌برد. بینی‌اش عقابی است. ابروانش پر و مشکمی‌اند و قوسی زیبا دارند، مژگان‌ش هم همین‌طور؛ چشمانی سایه زده و در بی‌نقص‌ترین شکل ممکن سیاه و گیرا، ولی گاه پر می‌شوند از آتشی که بر همه رخسارش نور می‌افکنند. ریش‌هایش به رنگ شبق است فراخ و بلند تا جایی که به زیر دسته خنجرش رسیده و باریک می‌شود. شکوه و جلالی که این‌گونه ریش به عظمت ذاتی او می‌افزاید قابل تصور نیست و لبخندی که غالباً میان آن می‌درخشد و به طرز وصف ناپذیری ملیح و سرزنده است، بیشتر بر این جلوه افزوده است تا این که کاسته باشد» (فالک، ۱۳۹۳: ۳۱).

شاه همچنین علاقه وافری به تظاهر و تجمل و تشریفات داشت. او جواهرات و گنج‌های گران‌بهایی را که سرداران دلیری چون نادر

از هند به یغما آورده بود، به پیکر خود می‌آویخت، همین‌گونه در مراسم سلام رسمی مقابل سفرا ظاهر می‌شد و با فخر و غرور بر تخت طاووس تکیه می‌زد. کنت دوسرسی سفیر فرانسه به دربار ایران در مورد او می‌نویسد: «شاه ریش مشهوری داشت که مورد حسد تمام شاهزادگان مشرق زمین بود ... و سرتاپایش را سنگ‌های قیمتی و جواهرات پوشانده بود» (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۵). معروف است که وی چون نام خود را بر روی جواهر دریای نور حک کرده بود، وزن این گوهر گران‌بها را به بیش از نصف تقلیل داده و سبب خسارت هنگفتی گردید.

از دیگر معایب عمده فتحعلی‌شاه، عیاشی بیش از حد و حصر وی بود، به‌گونه‌ای که ادوارد براون او را با نام "فتحعلی‌شاه زن‌باره و اولاد پرست" توصیف می‌کند و دو منبع معتبر تاریخ عضدی و ناسخ التواریخ نیز به بیش از هزار زن در حرم‌سرای وی اشاره داشته‌اند.^۱ گویا او از این زنان دویست‌وشصت‌ودو فرزند داشته که صدوپنجاه‌ونه تن از آن‌ها در طول حیات وی فوت نمودند و صدوسه تن دیگر مشتمل بر پنجاه‌وهفت پسر و چهل‌وشش دختر می‌شدند. گرچه تعداد فرزندان و فرزندزادگان وی در مجموع به حدود دوهزار تن می‌رسید که این تعداد، طی سالیان بعد به ده هزار تن نیز افزایش یافته بود.

در حقیقت، فتحعلی‌شاه چه در کشور خود و چه در خارج از مرزها به سه چیز معروف بود: ۱. ریش بلند و استثنایی ۲. کمر باریک زنبور گونه و ۳. تعداد اولاد و احفادش، و از آنجایی که اعقاب ذکور فتحعلی‌شاه لقب «شاهزاده» داشتند، ضرب‌المثلی به آن زمان بر

۱- مارخام تعداد همسران شاه را سی‌صد نفر، اوژن فلاندن شش‌صد نفر، دروویل و دیولافوا هفت‌صد نفر، بی‌نینگ هشت‌صد نفر (معمدی، ۱۳۸۱، ۸۵)، بروگش صد نفر (بروگش/ج ۱، ۱۳۶۷: ۱۴۱) و استوارت هزار نفر ذکر کرده‌اند (لرد کرزن/ج ۱، ۱۳۴۹: ۵۳۸).

سر زبان‌ها افتاده بود که: "شتر، شپش و شاهزاده در همه‌جا پیدا می‌شود" و این بر اثر کثرت تعداد شاهزادگان قاجار خصوصاً اقباق فتحعلی‌شاه بود. میرزا ابراهیم خان شیبانی مؤلف منتخب‌التواریخ در این باره می‌نویسد: «تا حال احدی از نسل آدم به کثرت اولاد و احفاد او نبوده است» (شیبانی، ۱۳۶۶: ۵۵). مؤلف اکسیرالتواریخ که خود یکی از شاهزادگان مذکور است اذعان می‌دارد که «از بدو ایجاد عالم تا حال، احدی از بنی نوع آدم به کثرت اولاد و وفور احفاد آن شاه نیامده ... که اگر محرر این رساله به ذکر احوال جمیع آن‌ها بپردازد: دفترم هفتاد من کاغذ شود» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۳) و میرزا علی خان امین‌الدوله اشاره می‌کند که: «شماره زوجات شاه از حد نصاب گذشت و تعدد بنین و بنات، آب و اعتبار دودمان را برد» (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۹).

معروف است که فتحعلی‌شاه عمدتاً برای تثبیت و افزایش قدرت سیاسی خود، از شیوه افزودن بر دامنه ایل و تبار خود از طریق ازدواج‌های متعدد بهره می‌برده و مهم‌ترین هدفش نیز ایجاد یگانگی و همبستگی میان طوایف قاجار و ایجاد طبقه‌ای از شاهزادگان بوده است (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۶۸)؛ اما باید گفت که وجود همین زنان بی‌شمار در دربار، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات حکومت فتحعلی‌شاهی بود، زیرا این زنان هریک از نژادهای مختلف فارس و ترک و کرد و گرجی و غیره و از مذاهب گوناگون اسلام و یهودیت و مسیحیت و زرتشت بودند، و به تبع فرزندانشان که از مادرهایی مختلف با طوایف و نژادهای گوناگون بودند نمی‌توانستند روابط صمیمانه و الفتی با یکدیگر برقرار کرده و متحد و هماهنگ باشند. در نتیجه، همواره دشمنی و رقابت سختی میان آن‌ها وجود داشت و آتش اختلاف بر سر مسائل گوناگون از جمله منصب ولایتعهدی بینشان زبانه

می‌کشید^۱ و در واقع، همین اختلافات بود که موجب دو دستگی شاهزادگان به متحدان روس یا انگلیس شده و عواقب بسیار وخیمی را برای کشور به همراه داشت.

از سوی دیگر، وجود زنان متعدد در حرم‌سرای شاهی نه تنها موجب نزول جایگاه و مقام زن به پایین‌ترین حد خود در جامعه آن روزگار شده بود، بلکه سبب می‌گشت تا تمامی هم و غم، وقت، انرژی و جوانی شاه صرف نظم و انضباط دادن به حرم‌سرا و رتق و فتق امور زنان بی‌شمارش گردد، که به حق اگر شاهنشاه نیمی از این زمان را صرف بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت می‌نمود، هرگز چنین نابسامانی‌ها و هرج و مرج‌هایی در کشور بروز نمی‌کرد (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۵۹، ۶۲).

سرهنگ گاسپار دروویل فرانسوی که بین سال‌های ۲۸-۱۲۲۷ ه.ق (مقارن با دوره فتحعلی‌شاه) در تهران بوده است، در این باره می‌نویسد: «عده کثیری از زنان حرم‌سرای شاه دختران جوان هستند که بزرگان مملکت از سراسر کشور برایش می‌فرستند. شاه معمولاً یک‌بار با آن دختران هم‌بستر شده و بعد آن‌ها را به افسران ارشد می‌بخشد. ... شاه با تمام زنان حرم‌سرا معاشرت دارد و سوگلی‌های بی‌شماری دارد ولی با توجه به حال و افکار کنونی وی پزشکان مخصوص توصیه کرده‌اند که بیش از سه روز یک‌بار زنان را به حضور نپذیرد» و در جای دیگر اشاره می‌کند: «فتحعلی‌شاه که روزی خوش قیافه‌ترین مرد کشور خود بود، اینک ۵۰ ساله و دارای قدی بلند

۱- در دوران صفویه، اصل و قاعده خاصی برای نیابت سلطنت وجود نداشت و پادشاهان صفویه، جانشین خود را به صورت محرمانه و از اقباق خویش انتخاب می‌کردند و گاه نام وی را تا بستر مرگ نیز فاش نمی‌ساختند. اما سلاطین قاجاریه برعکس، رسم دیرین ترک و تاتار را شعار خویش قرار داده؛ خون شاهی را که در آن، نسب فجری مادر نیز لحاظ شده باشد، به‌عنوان اصل و اساس سلطنت معرفی نموده و نام ولیعهد را به زمان حیات خویش بر ملا می‌ساختند (نک همان، ۵۴۰).

است ولی تندرستی وی در اثر شیوه زندگی خاص او و معاشرت با زنان متعدد ضربت هولناکی خورده است. در این سن و سال پشتش خمیده و اندامش بیش از حد لاغر است و به سختی روی پا می‌ایستد. صدایش نیز که سابقاً نیرومند و زنگ‌دار بود اینک گرفته و لرزان است» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۶۹-۱۷۰).

از دیگر اشتباهاتی که فتحعلی‌شاه در دوران حکومت خود مرتکب گردید، واگذاری حکمرانی نواحی مختلف ایران خصوصاً نواحی حساس سرحدی، به پسران متعدد و نامتحدش بود^۱ که این امر، به علت نفاق و کینه پایداری که میان آن‌ها وجود داشت، نه تنها موجب کارشکنی و فتنه جویی مضاعف شاهزادگان می‌گردید، که از قدرت حکومت مرکزی کاسته و انسجام و اتحادی را که می‌بایست در مقابل بیگانگان داشته باشد تأمین نمی‌کرد، و به حق باید گفت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ، اوضاع داخلی مملکت به این میزان، مغشوش و آشفته نبوده و مناطق مهم کشور به این اندازه و وسعت از دست نرفته است (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۶۱) (معتمدی، ۱۳۸۱: ۸۷).

۱- رضازاده ملک به طنز در این باره می‌نویسد: «خوب این ۷۸۶ فرزند و فرزندزاده در زمان حیات پدر و پدربزرگ به بقالی و حمالی و گاوچرانی که نمی‌رفتند. هرکدامشان را فراخور شأن شاهزادگی، شغلی و اداری لازم بود. اما چه شغلی؟ شاه یکی است و بیشتر هم نمی‌شود. شغل پایین‌تر از پادشاهی، حاکمی ایالات و ولایات و اگر کم بیاید، شهرها و روستاهاست» (رضازاده ملک، ۱۳۵۴: ۲۷).
جالب است بدانیم که سایر فرزندان و فرزندزادگان شاه که کوچک‌تر از سنی بودند که به مقام مهمی در ایالات و ولایات و شهرها برسند در حرم‌سرا، زیر نظر مادران خود یا خواجگان و لاله‌ها سر می‌کردند و پس از رسیدن به سن دوازده یا سیزده سالگی، فرمان حکومتی به نام آن‌ها صادر و منطقه‌ای از کشور، به تیول بدان‌ها سپرده می‌شد (معتمدی، ۱۳۸۱: ۸۶) (نک دروویل، ۱۳۴۸: ۱۷۷). برخی از آن‌ها نیز به‌موجب رسم شگفت‌انگیزی که در هیچ جای دیگر، مشابه آن دیده نمی‌شود به فرزندخواندگی بزرگان مملکت چون میرزا محمد شفیع صدراعظم، فرج‌الله خان نسقچی باشی، اسماعیل بیگ پیش‌خدمت باشی و رجال دیگر پذیرفته می‌شدند و در منازل آنان زندگی می‌کردند. به این ترتیب، شاه از پرداخت هزینه نگهداری و تحصیل آنان معاف بود و رجال نامبرده نیز از افتخاری که نصیبشان گشته و بر عزت و اعتبارشان در دربار افزوده، بسیار خرسند بودند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۰).

لرد کرزن در کتاب خود، برای مردم این کشور دلسوزی کرده و می‌گوید: «با این کثرت و تعدد نسل، حال و روز رعایای بدبخت ایران معلوم است. معمولاً این شاهزادگان از دولت حقوق می‌گرفتند و گذشته از آن، حکومت شهرهای ایران به دست شاهزاده‌ها بود و غالب آن‌ها در یک شهر بالارث فرمانفرما بودند و مانند ملخ‌های گرسنه دسترنج دهقان‌های ایران را می‌بلعیدند» (لرد کرزن/ ج ۱، ۱۳۴۹: ۴۱۰، ۵۳۹).

بروگش در این باره می‌نویسد: «حکومت عمده شهرهای ایران در دست شاهزادگان است که مانند یک شبکه بزرگ تمام قسمت‌های ایران را فراگرفته‌اند و همه آن‌ها هم البته پشتیبان سلسله قاجار هستند. اما هر قدر عده آن‌ها زیاد می‌شود فقر و پریشانی کشور هم افزایش پیدا می‌کند. زیرا این شاهزادگان برای اداره زندگی پر تجمل و شاهانه خود هر یک گوشه‌ای از مملکت را تیول خود کرده‌اند و آن را غارت می‌کنند» (بروگش/ ج ۱، ۱۳۶۷: ۱۴۲)؛ و تانکوانی نیز در کتاب خود اشاره دارد که: «هم والیان شهرها و هم حاکمان ایالات اغلب از قدرت خود سوءاستفاده کرده و جیب خود را از کیسه افراد زبردست پر می‌کنند و این کار در کشورهایی که به جای قانون به شیوه استبدادی ارائه می‌شوند، رسم بسیار متداولی است. سایر مراتب نیز از بیگ‌بریگی بگیرید تا کلانتر و کدخدا، هر کدام به نوبه خود نسبت به زبردستان جور و ستم روا می‌دارند. اما مردم بیچاره از ترس این‌که از چاله به چاه نیفتند، هر بیدادی را صبورانه تحمل می‌کنند و بیش از همه به آن‌ها در اخذ مالیات، اجحاف و آزار می‌شود و سنگینی بار آن همیشه بر دوش طبقه کشاورز و صنعتگر است» (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

و در آخر، به یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین معایب او که همان

عدم تدبیر و تهور کافی در امور نظامی، بی‌اطلاعی از اوضاع جهان و به تبع، ایجاد زمینه‌ای مناسب جهت تشدید رقابت‌های استعماری قدرت‌های بزرگ اروپایی بر سر ایران بود، اشاره می‌شود که همین مسئله، خود موجب یک سلسله مصیبت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای کشور و سرآغاز عقب افتادگی آن از آهنگ رشد و ترقی و تمدن گردید.

در چنین زمانی، رقابت‌های بسیار فشرده‌ای میان دولت‌های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و آفریقا شکل گرفته بود و هر دولت آسیایی و آفریقایی که نیروی مادی و معنوی لازم جهت برابری با این اوضاع یا دفاع از خاک خود را نداشت، سریعاً از پای درآمده و مستعمره یا تحت‌الحمایه دولتی اروپایی می‌گردید. در شمال ایران، امپراتوری وسیع روسیه روز به روز نیرومندتر شده و بر متصرفات خود می‌افزود. در مغرب، تمامی دول اروپایی همدست شده تا سلطنت عثمانی را از پای درآورده و متصرفات آن را به دست گیرند و در مشرق نیز پای انگلستان در سرزمین پهناور هندوستان، روز به روز استوارتر می‌گشت، اما ثروت‌های سرشار و بلامانع هند، تمامی دولت‌های بزرگ خصوصاً دو امپراتوری روسیه و فرانسه را هر لحظه ترغیب به شکست انگلستان و جانشینی آن در هند می‌نمود و در این میان، ایران که همسایه هندوستان و بهترین و آسان‌ترین راه دستیابی به آن کشور بود، مورد توجه این دو قدرت قرار گرفت. روسیه درصد بود تا با تصرف مناطقی از ایران، هرچه بیشتر این کشور را کوچک نموده و راه خود را به هند نزدیک‌تر نماید و امپراتوری فرانسه قصد داشت تا از ضعف و غفلت ایران استفاده کرده و هرچه سریع‌تر به هند دست یابد. در این اثنا، سعی دولت انگلستان نیز بر این بود تا حکومت ایران را بیش از پیش تضعیف نموده و از آن به‌عنوان سدی در جهت

دفاع از هندوستان بهره بگیرد، و متأسفانه در چنین شرایطی بود که دولت روسیه تزاری از ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی و تن‌آسایی و بی‌بندوباری دربار آن استفاده کرده و قطعه قطعه شهرها و آبادی‌های ایران را ضمیمه خاک خود نمود (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۶۳: ۶۴). معروف است که فتحعلی‌شاه از الحاق شهرهای آباد ایران به خاک روسیه، به هیچ وجه مکرر نگشته و واکنشی از خود نشان نداده بود، اما گویا زمانی که قرار بوده غرامت جنگ‌های ایران و روسیه را نقداً پرداخت نماید، گریه‌ای جگرسوز سر داده است. محمدحسن خان صنیع‌الدوله در خاطرات خود به تاریخ ۹ رجب ۱۲۹۸ ه.ق می‌نویسد: «صحبتی از طمع در پول شد. ناصرالدین‌شاه فرمود که بعد از مصالحه با روس دولت ایران مجبور شد که ده کرور وجه نقد به دولت روس بدهد. فتحعلی‌شاه هشت کرور وجه نقد از خزانه درآورد. روزی که قاطرهای دیوانی را آورده بودند دیوان‌خانه که پول را بار کنند، از صدای زنگ قاطر حالت شاه طوری متغیر بود که بر خود می‌لرزید و هم احتمال سکنه بود» (نک رضازاده ملک، ۱۳۵۴: ۲۶: ۲۷).

عیب وی جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی

فتحعلی‌شاه در کنار تمامی معایب و خصائل ناپسندش، محسناتی نیز داشت. او مردی هنردوست و هنرمند و شاعرپیشه بود و در همان سال‌های آغازین سلطنت خود، به ترویج و تکمیل جنبش بازگشت ادبی که پیش از وی آغاز شده بود همت گماشت و دربار خود را چون دربار سلطان محمود غزنوی، مرکز ترویج شعر و ادب قرار داد و ادیبان و دانشمندان و سرایندگان و مردان اهل ذوق و ادب را از گوشه و کنار سرزمین به دربار فراخواند و به نسبت قدر و مرتبه بدان‌ها منصب و مقام بخشید.

او خود علاقه بسیاری به شعر و شاعری داشت و به سرودن غزل‌هایی ساده و دل‌نشین به پیروی از سبک حافظ و سعدی می‌پرداخت و با طرح و بازخوانی این اشعار در "انجمن خاقان" که به تناسب تخلص وی در اشعارش، ملقب به این نام گشته بود، شاعران و ادیبان مجلس را به ساده‌گویی و تتبع به اسلوب و روش قدما تشویق می‌نمود. در نتیجه به این دوران، ادبا و شعرا و نویسندگان عالی‌مقامی از ایران برخاستند که با قدرت قریحه و نبوغ فطری خود، جنبش ادبی را رونقی دوباره بخشیده، سبک سخن و شیوه نگارش را به اسلوبی تازه و ساده تغییر داده و زبان فصیح و دلپذیر فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ را دومرتبه زنده ساختند.

سلطان احمد میرزا عضدالدوله که خود یکی از شاهزادگان ادیب و فرهیخته دربار بود در این مورد می‌نویسد: «دانش و اطلاعات فتحعلی‌شاه بر اثر تحصیل و مطالعه و درس خواندن مرتب نبوده است، بلکه بر اثر معاشرت و بحث و صحبت با اهل فضل و کمال که بر گرد خود جمع کرده بود، اکتساب علم و دانش نموده و به احتمال قوی به علت قریحه ذاتی و ذوق و علاقه‌ای که به شعر و شاعری داشته و بر اثر معاشرت و مجالست و تشویق و ترغیب و راهنمایی شعرای بزرگ و استادی چون فتحعلی خان صبا و معتمدالدوله نشاط که در دربار او به سر می‌بردند به شعر و شاعری روی آورده و به سرودن اشعار پرداخته است.»

در باب علاقه وافر شاه به شعر و شاعری، نه‌تنها در اکثر دواوین و تذکره‌های آن دوران مانند تذکره انجمن خاقان، تذکره انجمن ناصری و تذکره مجمع‌الفصحا، بلکه در خاطرات رجال سیاسی و دست‌نوشته‌های سیاحان اروپایی نیز سخن رفته است و در این میان، نکته جالب توجه این است که فتحعلی‌شاه بر خلاف خست در امور

حکومتی و مملکت‌داری، نسبت به شعرا و ادیبان دربار خود، التفات و توجه ویژه‌ای داشته و در مقابل مدایح و اشعار سروده آن‌ها، صله و انعام مناسبی عطا می‌کرده است، به‌گونه‌ای که اغلب سراینندگان و گویندگان، صاحب منصب بوده و جایگاه والایی در دربار و اجتماع داشتند (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۹۸، ۹۷، ۱۰۲).

در کنار علما و ادبا و اهالی شعر و هنر، گروه دیگری که بسیار مورد احترام و التفات شاهنشاه قرار داشتند، فقها و روحانیون و عالمان مذهبی بودند که حضور مداوم و نفوذ بسیاری در زندگی خصوصی و عمومی شاه داشته و جلب رضایت آنان، یکی از وظایف دولت فتحعلی‌شاهی محسوب می‌گردید. گرچه مهم‌ترین انگیزه فتحعلی‌شاه از این همکاری و همگرایی مذهبی، جدا از مباحث اعتقادی، حفظ و حراست از حکومت مرکزی و مقبولیت سیاسی و مذهبی آن، ایجاد دولتی قدرتمند و به‌تبع، جلوگیری از تجزیه ایران و همچنین مشروعیت بخشیدن به جنگ‌های درازمدت ایران و روسیه بود. در مقابل، علما نیز از دل‌بستگی شاه به امور مذهبی، راضی و خوشحال بوده و حمایت وی را جهت مبارزه با اخباری‌گری و تصوف و حفظ اسلام در برابر حملات خارجی و مبلغین مسیحی، گزینه‌ای مناسب می‌دانستند (سپهر/ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۸۱) (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۵۹) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۸۰، ۸۱).

در نتیجه، به این دوران و به دستور فتحعلی‌شاه، کتب مذهبی متعددی تألیف گردید، هزینه بسیاری بالغ بر ۱۰۰ هزار تومان برای ساخت مساجد و تعمیر و تزیین اماکن متبرکه قم و عراق و شاه‌چراغ شیراز و غیره اختصاص داده شد، و همچنین روحانیون به اقامت در نقاط مختلف کشور خصوصاً پایتخت ترغیب شدند تا شاه بتواند هر جا و در هر زمان مرتب به دیدار آن‌ها رفته و مراتب اخلاص و ارادت

خود را نسبت به آنان ابراز دارد (ورهام، ۱۳۸۵: ۱۵۹). هرچند پر واضح است که چنین احترام و اطاعت و چنان ساخت و سازی، تنها در جهت اهداف و منافع شاهنشاه و برای تظاهر به دین‌داری و سرپوش گذاری بر اعمال خلاف شرع وی صورت گرفته است؛ چنانکه مؤلف منتخب التواریخ اشاره می‌کند: «... شاه اکثر اوقات به عیش و عشرت مشغول، اوقات شریفش به نیل مقصود و خواهش، و علما و سادات را بسیار دوست می‌داشت و همت بر اجرای خواهش و مرام ایشان می‌گذاشت و برای نیل به مقاصد در احترام این سلسله علیه دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشت» (شیبانی، ۱۳۶۶: ۵۶) و میرزا علی خان امین‌الدوله نیز می‌گوید: «برای جبران معاصی دینی و قبایح عملی و فریب عوام به علما و پیشوایان اسلام توقیرات و تعظیمات فوق‌العاده می‌گذاشتند. مساجد بزرگ به اسم پادشاه بنا می‌شد و به اماکن مقدسه تعمیرات و تقدیرات به‌جا می‌آمد» (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۹).

و اما دست آخر! ... آدمی را چاره‌ای جز مرگ نیست

فتح‌علی‌شاه سرانجام پس از سی‌وهفت سال و اندی سلطنت، به تاریخ نوزده جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ ه.ق در سن شصت‌وشش سالگی^۱ در عمارت هفت دست سعادت‌آباد اصفهان به درود حیات گفت. تاریخ عضدی، نحوه مرگ وی را چنین شرح می‌دهد: «... در اصفهان روز پانزده جمادی‌الآخر مزاجش از اعتدال بگذشت و به مرض ذات‌الجنب گرفتار شد. چندان که اطباء در مداوا رنج بردند سودی نبود. لکن پادشاه با این همه رنج و عنا بر چاکران درگاه و قوای سپاه ظاهر می‌گشت تا مبادا مردمان بیم مرگ پادشاه کنند

۱- برخی منابع، سن او را به هنگام فوت شصت‌وچهار سال و برخی دیگر، شصت‌وهشت سال ذکر نموده‌اند (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۱۱۰) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۷۰).

و از راه بگردند. روز پنج‌شنبه نوزده جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ مطابق یونت ئیل ترکی سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در رواق هفت دست از جامه خواب جنبش کرد و خواست تا تن را به‌جامه آراند و خویشتن را به لشکر بنماید. هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آقا بهرام خواجه متکی آمد و هم در آن لحظه نفس چند برآورد و دم فرو بست. شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه گوشزد مردم نشود، لب از ناله و فغان فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن کردند و نماز بگذاشتند» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۰۸ ۲۰۹)؛ و گرنه واتسن، ماجرای مرگ وی را این‌گونه می‌نویسد: «علیحضرت را تب مختصری عارض شد و پس از دو روز به حد وخامت شدید گردید ولی شاه تا دم واپسین به انجام دادن امور دولت پرداخت و روز قبل از وفات، بر طبق معمول سلام عام برقرار و صدراعظم را مرخص کرد. روز دیگر که سومین روز ناخوشی او بود چون خود نمی‌توانست با امرای حکومت ملاقات کند خواجه‌های درباری را نزد آنان فرستاد زیرا تب مانع بود که از حرم‌سرا خارج شود و زن محبوبش تاج‌الدوله (همان طاووس خانم) او را پرستاری می‌کرد. وقتی که در روز نوزده جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ نماز شام فرا رسید شاه کوشید که فریضه معمولی خویش را انجام دهد ولی یارای حرکت نداشت و تنها کاری که توانسته بود صورت دهد دستور داد او را رو به قبله نهادند و در حالی که تاج‌الدوله در اجرای این خواهش شتاب می‌کرد شاه در کنارش بی‌جان افتاد و بی‌آنکه کلمه‌ای اظهار کند و یا آهی کشیده باشد درگذشت» (گرنه واتسن، ۲۵۶ ۲۵۷).

گویا فتح‌علی‌شاه، یک سال پیش از مرگش دستور داده بود

تا برایش آرامگاهی در صحن کهنه حرم مطهر حضرت معصومه در قم آماده سازند و به دختر خود فخرالدوله که از سفر عتبات عالیات باز می‌گشت فرمان داده بود که پنجاه من تربت از مزار شریف سیدالشهداء همراه بیاورد تا آن را پس از فوت، بر مقبره پدر بکشد. همچنین به درخواست او چندی قبل، سنگ مرمر مخصوصی برای مزارش، توسط عباس میرزا نایب‌السلطنه از تبریز به تهران انتقال داده شده و تمثال وی به دست عبدالله خان نقاش‌باشی، بر سنگ تصویر شده و به قلم محمدحسین حجارباشی حکاکی گردیده بود. بدین ترتیب، پیکر او پس از چهارده روز در سوم رجب از اصفهان به قم منتقل شده و پس از ملاقات علما و فقها و سادات و سایر مردم از نعش شاه، در همان آرامگاه پیش ساخته به خاک سپرده شد. معروف است که علت انتخاب قم به‌عنوان مدفن این بوده که شاه، حضور علما و اهالی قم را در مراسم تدفین خود، به تأیید حکومتش تفسیر کند و از دفن خود در این شهر مذهبی، به نفع سلسله قاجار بهره گیرد (بنایی/ج ۱، ۱۳۹۰: ۳۹۰) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۶۹-۷۰).

کنت دوسرسی در توصیف مقبره فتحعلی‌شاه می‌نویسد: «در میان تالاری که برای قرار دادن جسد شاه اختصاص داده شده بود، سکوی بزرگی از مرمر شرقی است که بر روی قبر اصلی پادشاه قرار گرفته. روی این سکو تصویر او را همان‌طوری که در بسیاری از نقاط دیگر ایران دیده می‌شود، تمام قد با ریش بلند و لباده زری دوزی روی سنگ تراشیده‌اند» (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۶۷) (تصویر ۱).

بر سنگ قبر فتحعلی‌شاه، اشعاری از محمدتقی علی‌آبادی، به خط میرزا زین‌العابدین کاشانی حک گردیده است:

سپاس تو ای پاک پروردگار
به‌جان اندرم تا به روز شمار
به یکتائات هرکه را رأی نیست
خرد را به مغز اندرش جای نیست
پدیدار کردی پی نیک و زشت
به محشر دو در از جحیم و بهشت
زتو خاک پیغمبر پاک شد
ازین خاکدان بر به افلاک شد
به‌جای نبی برنشانندی علی
زنسل علی‌یازده تن ولی
به دل مهر ایشان چو جان پرور
بر این هستم و هم بر این بگذرم
مرا بر نشانندی به تخت شهی
برویم گشادی در فرهی
مرا ملک ایران و توران زمین
سراسر سپردی به تیغ و نگین
به آرامشم این سرای سپنج
که جای شکنج است و تیمار و رنج
چه خرم بهشتی بر آراستی
بدان زیب و زینت که خود خواستی
عجب نبود از لطف ای کردگار
که در هر دو گیتی بوم شهریار
ازاین گفت من بخردان برخوردار
که از دانه ره به خرمن برند
در گوشه شمال غربی متن سنگ، این نوشته و ابیات به چشم



تصویر: نمایی از سنگ قبر فتحعلی شاه
 مأخذ: عکس از انگارنده

می خورد:

از نتایج افکار ابکار طبع گوهر بار شاهنشاه دین پناه، ایدالله
 ملکه و دولته

از جان گذشته‌ایم و به جانان رسیده‌ایم

از درد رسته‌ایم و به درمان رسیده‌ایم

ما را به سر توقع سامان خویش نیست

کز سر گذشته‌ایم و به سامان رسیده‌ایم

و بر کنج جنوب شرقی سنگ: العامل محمدحسن حجارباشی؛

میان ضلع شرقی: کاتبه زین‌العابدین کاشانی؛ بالای همین قسمت:

کمترین بنده شه عبدالله؛ کنج شمال شرقی: ناظمه محمدتقی علی

آبادی؛ کنج شمال غربی: یا ماحی السیئات و بر کنج جنوب غربی نیز:

یا غافر الخطیئات دیده می‌شود (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۲۴۷) (همان/ج ۱،

۳۹۰: ۳۹۱).

۱- گرچه آقای گل محمدی در کتابش، سروده‌های زیر را به‌عنوان ابیات حک

شده بر سنگ قبر فتحعلی‌شاه معرفی می‌کند:

داگر فتحعلی‌شاه که بود مظهر رحمت حق، ناصر دین
 تا چهل سال به فرو اقبال بد به اسلام نگهبان و معین
 راند مرکب به صفاهان از ری بگه تیر مه آن شاه مهین
 در جمادی دوم نوزدهم شب آدینه به هنگام پسین
 ناگه از منهی غیبی بشنود ابشروالجنه از روی یقین
 تخت و افسر به محمد شه داد کش سزادید بلیهیم و نگین
 مرغ روحش زسعادت آباد کرد پرواز به سوی علیین
 باد جاوید به جنات نعیم خادم پارگه‌اش حورالعین
 چون همایون تن پاکش در قم سوم شهر رجب کشت دفین
 کلک فرعی پی تاریخ نگاشت سنه الف و ماتین خمسین
 و این دو رباعی را از اشعار شاهنشاه بر سنگ قبرش می‌داند:
 خاقانم و یک جهان گناه آوردم در حضرت معصومه پناه آوردم
 مهر نبی و دخت علی را یارب بر درگه کبریا گواه آوردم
 خاقانم و وامانده ز دیهیم و کلاه زاورنگ خلافت شده دستم کوتاه
 اندر حرمت به مسکنت چسته پناه یا فاطمه اشغعی لنا عندالله
 (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۱۱۰، ۱۱۳)



اهمیت شهر قم و آستانه مقدسه در دوره حکومت فتحعلی شاه



همان‌گونه که در بخش پیشین ذکر گردید، فتحعلی‌شاه قاجار برای جلب رضایت علما و مشروعیت بخشیدن به حکومت و اعمال خلاف عرف خود، به اماکن متبرکه توجه ویژه‌ای نشان می‌داد و اقدامات عمرانی بی‌شماری را در آن‌ها به انجام می‌رساند. یکی از مهم‌ترین اماکن متبرکه، شهر قم بود. اما باید گفت که شهر قم نه‌تنها به دلیل سیاست‌های مذهبی شاه قاجار، حضور تعداد کثیری از علمای بزرگ آن عصر یا قرار داشتن آرامگاه حضرت معصومه در آنجا، بلکه بیشتر به سبب سوگندی که وی پیش از رسیدن به تاج و تخت یاد کرده بود، مورد التفات بسیار شاه قرار داشت. بدین ترتیب که او به زمان حیات آقامحمدخان نذر کرده بود که اگر به تخت سلطنت بنشیند، شهر قم را آباد نموده و از ساختمان‌های نفیس پر کند، حرم حضرت معصومه را توسعه بخشیده و بر زیور و جلال آن بیفزاید و در نهایت، مردم قم را از هر مالیاتی معاف دارد (فلاندن، ۱۳۵۱: ۱۲۳) (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۱). در نتیجه

پس از رسیدن به سلطنت، به پاس قدردانی مرتباً با پای پیاده و پیشکش‌های گران‌بها به زیارت آرامگاه می‌رفت^۱ و به قول خود وفا نموده و به دستور او، چندین مدرسه و حمام و کاروانسرا در قم ساخته شد؛ مسجد امام حسن عسگری تعمیر گردید؛ مسجد جامع

شهر قم به لحاظ سوق‌الجیشی نیز بر سر راه‌های اصلی

۲- گویا به این نذر شاهنشاه چنان‌که باید و شاید عمل نگردید، زیرا وی شهر قم و توابع آن را به یکی از همسران خود تیول داد و او نیز توجهی به نذر شاه در این زمینه نکرده و آنچه باب مالیات بود، از قمی‌ها دریافت نمود (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۶۲) (لرد کرزن، ۱۳۲۲: ۱۱).

۳- کرزن این شهر را از بناهای طهمورث و کیقباد می‌داند و برای آن، عناوین و القابی نیمه رسمی چون "دارالعباد، دارالایمان و دارالامان" را ذکر می‌کند (همان‌جا).

قم توسعه یافت؛ سدی بر روی رودخانه قم احداث گردید؛ در مالیات دیوانی مردم قم تخفیفی حاصل شد^۲ و اقدامات مهمی در جهت عمران و بهسازی حرم حضرت صورت گرفت که در ادامه، به اختصار به توصیف آن‌ها خواهیم پرداخت (همان، ۱۲) (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۶۲) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۸۲، ۹۷).

۱- به گفته جیمز موریه، ایرانیان پیاده روی وی را نشانه فروتنی بسیارش می‌دانستند، زیرا پیاده روی کار نوکرانی است که در خدمت شاه یا فردی سرشناس هستند. (نک موریه/ج ۲، ۱۳۸۵: ۲۰۳)

ارتباطی کشور قرار دارد و از این رو همواره دارای اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای بوده است. همچنین وجود بارگاه مطهر حضرت معصومه در این شهر و سیل عظیم زائران به آنجا، وجهه‌ای مذهبی نیز به آن بخشیده و قم را پس از مشهد، به مهم‌ترین شهر زیارتی ایران بدل کرده است. گرچه این شهر، در ادوار گوناگون تاریخ همواره مورد اهمیت بوده، اما اوج شکوفایی آن را می‌توان مربوط به دوران صفوی و قاجار و پهلوی دانست. پادشاهان صفوی که به دلیل گرایش به مذهب تشیع، اعتنای بسیاری بدین شهر نمودند؛ سلاطین قاجار که به موجبات سیاسی و از سر اعتقادات مذهبی، به عمران و آبادی این مکان مقدسه پرداختند و صاحب اختیاران دوره پهلوی که به نیازهای اجتماعی مردم قم توجه نموده و خیابان‌کشی‌های جدید، ایجاد خط راه‌آهن، گسترش مراکز تربیتی و آموزشی، احداث موزه آستانه و غیره، از جمله اقدامات آن‌هاست (همان/ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۵۲، ۱۵۷).

سفر، سیاحان و مسافران گوناگونی که طی دوره‌های مختلف، به ایران سفر کرده و از شهر قم دیدن نموده‌اند^۱، و یا رجال ایرانی که در مسیر سفرهای خود، از شهر قم نیز بازدید داشته‌اند، ویژگی‌هایی را برای این شهر برشمرده‌اند که در شناخت ما از شهر قم بسیار حائز اهمیت است:

شهر قم وضعیت مناسبی دارد، زیرا هم به اندازه‌ای بزرگ است که باید سواره به سیاحت آن پرداخت (دیولافوا، ۱۳۶۹: ۱۹۹) و هم در میان باغستان‌هایی سبز و خرم، در کنار رودخانه قمرود و در

محل تلاقی جاده‌های تهران قزوین، سلطان‌آباد بروجرد، همدان یزد و اصفهان واقع شده و به همین خاطر است که در طول تاریخ، همواره مرکز کاروانیان بوده و اهمیت تجاری و بازرگانی فوق‌العاده‌ای داشته است (فوریه، ۳۵۷) (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۲).

این شهر به زمان مغول و تیمور چندین بار تخریب شده، در دوره صفویه آباد گردیده، مجدداً به دست افغان‌ها ویران شده و نهایتاً توسط پادشاهان قاجاری، به منتهای آبادی خود رسیده است (همان، ۱۳۲۲: ۱۱، ۱۳).

دورنمای شهر قم با وجود گنبد زرین و مناره‌های متعددی که از پشت باروی شهر قد برافراشته چندان تماشایی نیست. پیش از رسیدن به مرکز شهر، باید از کنار خانه‌های گلی مخروطی و نیمه مخروطی متعددی عبور کرد که در میان آن‌ها، برج‌هایی با کاشی‌های لعابی آبی رنگ به چشم می‌خورد (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۵). این خانه‌ها مانند خانه‌های مأمونیه و ساوه، دارای گنبدها و نیم گنبدهای خشتی و گلی و به اندازه‌ای زیاد هستند که از دور نیز مانند لکه‌های درخشانده‌ای در پرتو نور آفتاب خودنمایی می‌کنند (دیولافوا، ۱۳۶۹: ۱۹۷) (تصویر ۲).

خانه‌های دو طبقه شهر هم پنجره و ایوانی مشرف به رودخانه دارند و در مجموع باید گفت که ساختمان‌های خوب و دلپذیر این شهر با اثاثیه ممتاز، انگشت شمار است (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۷). در میان شهر، پیش از هر چیزی آرامگاه حضرت معصومه با گنبد طلایی و مناره‌های بلندش به چشم می‌خورد که در جوار آن نیز قبور چند تن از پادشاهان قاجار و ماقبل قاجار قرار گرفته است (بروگش/ج ۲، ۱۳۶۷: ۵۳۹). این آرامگاه به اندازه‌ای مورد احترام است که موجب افزایش زهد و تقوای سکنه شهر شده و

۱- این شهر علاوه بر جاذبه زیارتی، به دلیل موقعیت جغرافیایی خاصش که در مسیر شهرهای باستانی ایران چون شیراز و اصفهان و کاشان قرار داشته همواره محل عبور و سیاحت جهانگردان بی‌شماری بوده است.



تصویر ۳: نمایی از کوچه های مخروبه قم در حوالی آستانه مقدسه

هوای قم بسیار گرم و طاقت فرساست و حرارت به اندازه‌ای است که انسان و چهارپا، بی حال و بی طاقت گشته و رمق خود را از دست می‌دهند (فووریه، ۳۵۷) (دیولافوا، ۱۳۶۹: ۱۹۷، ۱۹۹). گرچه غیر از گرمای هوا و آب شور، وجود ویرانه‌های متعدد در شهر را نیز باید به ویژگی‌های منفی قم اضافه نمود. تقریباً بیش از نیمی از شهر (جز بازار و مساجد و زیارتگاه‌ها و خانه‌های اطراف حرم) ویرانه و مالا مال از آشغال و زباله است و خیابان‌های شهر خصوصاً در محلات جنوبی، عمدتاً خاکی و بدون سنگفرش و یا با سنگفرش ناهموار و پر از چاله است؛ به طوری که با آمدن اولین باران پر از گل و لجن می‌گردد. میدان‌ها نیز کثیف و بی‌قواره، دکان‌ها محقر، خانه‌ها رقت‌انگیز و متروکه و در مجموع، سیمای شهر بسیار غم‌انگیز و آزار دهنده است (بنایی/ج ۷، ۱۳۹۰: ۶۸) (بروگش/ج ۲، ۱۳۶۷: ۵۳۸)؛ به گونه‌ای که فریزر در سفرنامه خود، از قم به‌عنوان شهر بینوا و ویرانه یاد کند و ناصرالدین شاه طی اقامت چند روزه خود در قم، از وضعیت بسیار بد شهر، کثیفی و صداهای عجیب و غریب سگ و شغال و جغد

علاقه و تعصبی که این اهالی به مذهب خود دارند، در سایر شهرها کمتر دیده می‌شود.



تصویر ۲: دورنمای شهر قم به طراحی دیولافوا
مأخذ: دیولافوا، ۱۳۶۹

رودخانه قمرود که نقشی بسیار اساسی در شکوفایی قم دارد، رودی کم عرض است که آسیاب‌های آبی حومه شهر را به حرکت در می‌آورد (همان، ۱۳۷۴: ۱۹۶). آب قم نیز بسیار شور و غیر قابل شرب است، زیرا چینه بالای کوهستان‌های این شهر را تخته سنگ‌های بلوری نمک تشکیل می‌دهد که گرچه این سنگ نمک، شهرت بسیار دارد و محصول عمده این شهر است، اما مردم قم را مجبور به تأمین آب آشامیدنی و آب مورد نیاز کشاورزی، از مناطق دیگر نموده است (ماساهارو، ۱۳۷۳: ۴۸). با این وجود، باغات و کشتزارهای فراوانی در حوالی شهر قم دیده می‌شود که اغلب آن‌ها نیز باغ انار یا توت هستند (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۷) (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۵۷).

شهرت دیگر قم، به شکارگاه‌های متنوع آن در مسیله و اطراف کوه خضر و جنوب شهر می‌باشد که از حیث وحوش و طیور بسیار غنی بوده و تفرجگاه دائمی شاه و دربارانش محسوب می‌شده است (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۸).

که فرصت خواب را از انسان می‌گیرند، شکایت دارد (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۵۹) (نک قاضیه‌ها، ۱۳۸۱: ۱۰۷، ۱۴۷) (تصویر ۳).

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر گردید، شهر قم به دلیل ماهیت مذهبی و زیارتی‌اش، مکان تجمع سادات و علما و روحانیون و طلاب است که از این میان، اغلب سادات متولی زیارتگاه حضرت معصومه می‌باشند، اما آن‌ها متأسفانه گروهی متعصب و خرافی و بانفوذند که به خارجی‌ها و غیر مسلمان‌ها (یا به قولی کفار) اجازه ورود به حرم مطهر را نمی‌دهند و تا به امروز، هیچ‌یک از سیاحان و سفرای اروپایی جز معدودی از آن‌ها، موفق به بازدید و زیارت آستانه مقدسه نشده است (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۸۲، ۸۶) (موریه، ۱۳۸۵: ۲۰۱، ۲۰۲) (وامبری/ج ۲، ۱۳۷۲: ۹۵). به‌تبع چنین تعصب مذهبی‌ای، در میان سکنه شهر نیز دیده می‌شود. حتی کسبه قم پول را با احتیاط از دست خارجی‌ها می‌گیرند، زیرا معتقدند که پول به رطوبت دست آنان آغشته شده و نجس است. از این رو، کلیمی و مسیحی و زرتشتی و اقلیت‌های دیگر جز برای انجام کارهای اداری در این شهر تردد ندارند و زنان غیرمسلمان از ترس جانیشان، با چادر و چاقچور و روبنده در سطح شهر ظاهر می‌شوند، و دقیقاً به همین دلایل است که شهر قم، هیچ‌گاه مطلوب اروپاییان نبوده و همگی متفق‌القول در یادداشت‌های خود، به تعصب و بدخلقی و ستیزه‌جویی اهالی قم اشاره داشته و بر این باورند که «آدم باید دیوانه باشد تا در این شهر توقف نماید»^۱ (لرد کرزن/

ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۳) (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۶۳) (هاکس، ۱۳۷۱: ۱۸۳). اما این شهر برعکس، برای مسلمانان و خصوصاً شیعیان همواره جایگاهی متبرک به شمار رفته و زائرانی از روستاها و شهرهای دور و نزدیک و یا حتی از کشورهای دیگر را به سوی خود می‌کشاند (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۴، ۱۹۵).

از سوی دیگر، اعتقاد و احترام بی‌اندازه مردم ایران به این آستانه مطهره موجب گردیده تا آن‌ها اجساد مردگان خود را به اختیار یا بنا به وصیت، از شهرها و مناطق مختلف به شهر قم آورده و در حوالی آرامگاه حضرت معصومه به خاک بسپارند که همین امر خصوصاً از دوره صفویه به بعد سبب شکل‌گیری گورستان وسیعی با هزاران مقبره سنگی و گلی، در اطراف حرم گردیده است (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۶۶، ۱۶۷) (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۵) (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۷) (تصاویر ۴ و ۵).

این اعتقاد نه‌تنها میان عامه مردم، بلکه بین رجال و صاحب منصبان و شاهان و شاهزادگان نیز به اندازه‌ای پررنگ است که مدفن بسیاری از آن‌ها، در گورستان مذکور یا در مزار جداگانه‌ای در حوالی حرم قرار دارد که از آن جمله می‌توان به مقابر پنج تن از سلاطین صفوی (شاه صفی اول، شاه عباس دوم، شاه سلیمان، شاه سلطان حسین و شاه طهماسب دوم) و مقابر چند تن از شاهان و بزرگان دوره قاجار (چون فتحعلی‌شاه، محمدشاه، طوبی خانم خواهر عباس میرزا نایب‌السلطنه، عزالدوله برادر ناصرالدین‌شاه، مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه، فخرالدوله دختر ناصرالدین‌شاه، مادر امین‌السلطان، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی از چهره‌های سیاسی) اشاره کرد (ابادری، ۱۳۹۱: ۶۷۴) (قاضیه‌ها، ۱۳۸۱: ۲۰۷) (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۲۴۷) (همان/ج ۵، ۱۳۹۰: ۳۶۶).

۱- جز سه تن از ناظران که در نهایت تعجب، اوضاع شهر را مساعد دیده و با نگاهی مثبت به توصیف آن پرداخته‌اند. یکی از آن‌ها، بان اسمیت، افسر ارتش انگلیس است که می‌نویسد: «ساکنان شهر نسبت به بسیاری دیگر از شهرهای ایران در برخورد با اروپایی‌ها مؤدب‌تر و مبادی آداب‌تر هستند» (بنایی/ج ۷، ۱۳۹۰: ۷۰) و دیگری، ادوارد براون انگلیسی است که در کتابش، به مردمان خوب قم، چهره زیبای آن‌ها و رفتار خوشایند و مطبوعشان اشاره کرده و بسیار خرسند است که توانسته داخل حرم را از بیرون صحن آستانه تماشا کند (قاضیه‌ها، ۱۳۸۱: ۲۵۸).

به این ترتیب و همان گونه که از متن برآمد، نقطه عطف و بارزترین ویژگی شهر قم را باید وجود بارگاه مطهر حضرت معصومه (س) دانست که به حق، رونق و شهرت روزافزون این شهر را موجب بوده است.

بنای آستانه مقدسه چندی پس از رحلت حضرت معصومه (به سال ۲۰۱ ه.ق) توسط اشعریان پایه‌ریزی شد، بدین ترتیب که موسی بن خزرج اشعری (واقف بنا)، سایبانی از بوری را بر سر تربت ایشان قرار داد و این سایبان سال‌ها باقی بود، تا این که زینب، دختر امام محمدتقی (ع) در سفر خود به قم، گنبدی ساده و برج‌گون بر سر مزار حضرت بنا نمود که پس از دفن جمعی از بانوان علوی در جوار آرامگاه، دو گنبد کوچک دیگر نیز به این سازه اضافه گردید. در سال ۴۵۷ ه.ق یا شاید حوالی سال‌های ۴۴۷ تا ۴۵۷ میر ابوالفضل عراقی (وزیر طغرل سلجوقی) به جای سه قبه کوچک بنا^۱، تک گنبد مرتفعی را بر فراز آرامگاه برافراشت که این گنبد به سال ۹۲۵ ه.ق توسط شاه بیگم (دختر شاه اسماعیل صفوی) بازسازی شده و به بنایی عظیم‌تر و با شکوه‌تر بدل گردید. شاردن، سیاح فرانسوی ایران دوره صفویه، در این باره می‌نویسد: «این گنبد بسیار بزرگ و بی‌نهایت عالی است و سطح خارجی آن مثل سردر خاتم کاری شده است...».

اما نخستین کسی که تغییری اساسی در بنای آستانه مقدسه به وجود آورد، شاه اسماعیل صفوی بود^۲. او به سال ۹۲۵ ه.ق شالوده صحن عتیق را پی‌ریزی نمود و ایوان شمالی (معروف به ایوان طلا) یگانه مدخل ورودی بنا را بنیان نهاده و با کاشی‌های

۱- در جلد اول شناخت نامه قم چنین آمده است که: «در جوار گنبد حضرت، قبه دیگری نیز شامل مزار ام محمد و ام اسحاق قرار داشت» که این‌ها مجموعاً دو گنبد می‌شود، نه سه قبه ذکر شده (بنایی/ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۶۸).
 ۲- بسیاری از سفرا و نویسندگان چون لرد کرزن معتقدند که شهر قم و خصوصاً بنای آستانه، در اثر توجه پادشاهان صفوی تجدید حیات نموده و به توسعه و شکوه رسیده است (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۰).



تصاویر ۴ و ۵: نمایی از گورستان قدیم قم

هم‌چنین تقدس و احترام این مکان موجب شده تا به پناهگاهی و محلی برای بست نشینی انسان‌های پریشان و گرفتار بدل گردد (موریه، ۱۳۸۵: ۲۰۲). گرچه این سنت تحصن و بست نشینی گاهی موجب سوءاستفاده مجرمان و گناهکاران و فراریان شده، به این صورت که آنان برای تأمین جانشان، به آستانه مقدسه حرم پناه برده، در آنجا مصونیت پیدا می‌کنند و از هر نوع تنبیه و مجازاتی در امان می‌مانند. از این روست که شهر قم در برخی منابع، "دارالامان" نیز نامیده می‌شود (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۶۸) (بروگش/ج ۱، ۱۳۶۷: ۵۳۹) (وامبری/ج ۲، ۱۳۷۲: ۹۳) (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۳).

معرق و فیروزه‌های مزین گردانید. سپس شاه طهماسب به سال ۹۳۹، ایوان جنوبی بنا را با هدف عبور زائران از دو ایوان باشکوه و ورود به حرم تأسیس کرد و به سال ۹۵۰ دستور ساخت مهمان‌سرای در فضای آستانه و ضریحی از کاشی و نقره خام برای مرقد مطهر را نیز صادر نمود (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۵۹، ۱۶۱) (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۵۹) (بنایی/ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴).

در سال ۱۰۷۷ ه.ق شاه صفی، صحن زنانه حرم را که اینک به مسجد بدل گشته بنا کرد و در کنار رواق جنوبی، ساختمانی زیبا و مرمرین جهت مقبره شاه عباس و شاه سلیمان احداث نمود که همان مسجد امام خمینی کنونی است. در سال ۱۱۴۲ شاه طهماسب نیز در همین جبهه بنا، برای آرامگاه پدر خود شاه سلطان حسین و دیگر بزرگان صفویه، ساختمانی مجلل بنا نهاد که اکنون، جزئی از سالن موزه آستان می‌باشد (فیض، ۱۳۹۰: ۳۶۱).

پس از انقراض دولت صفویه، دیگر تغییر شگرفی در ابنیه آستانه مقدسه رخ نداد، تا به دوره قاجار که مجدداً بخش‌هایی به بنا الحاق گردیده و بر شکوه و جلال و شهرت آن افزوده گشت.

فتحعلی‌شاه قاجار _ بر پایه نذر خود پیش از رسیدن به تاج و تخت _ به این مکان مقدسه بسیار توجه نموده و سالیانه ۱۰۰ هزار تومان، خرج عمران و آبادانی آن می‌کرد. در سال ۱۲۱۸ ه.ق به دستور فتحعلی‌شاه، کاشی‌های قدیمی گنبد مطهر برچیده شد و گنبد، با بقایای خشت‌های زرانودی^۱ که نادرشاه افشار در ساخت گنبد حرم حضرت علی(ع) به کار برده بود، مطلاً گردید^۲ (قاضیها،

۱- کرزن، این خشت‌ها را خشت‌های مسین زرانود معرفی می‌کند (همان، ۱۳۲۲: ۱۱).

۲- گرچه ورهرام، سال مطلاً کردن گنبد حرم را ۱۲۱۴ ه.ق ذکر می‌کند و می‌گوید: «در ربیع‌الاول ۱۲۱۴/اوت ۱۷۹۹ که شاه از نخستین لشکرکشی‌اش به مشهد علیه نادر میرزا بازمی‌گشت، برای تعمیر گنبد حرم حضرت معصومه در قم

(۱۳۸۱: ۱۶) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۳، ۱۶۲).

بروگش آلمانی در کتاب خود، به این گنبد مطلاً اشاره کرده و می‌نویسد: «دورنمای قم به معنی واقعی کلمه از فاصله چند میلی می‌درخشد، زیرا گنبد زیارتگاه این شهر را با ورقه‌هایی از طلا پوشانده‌اند که نور آفتاب را به شکل خیره‌کننده‌ای منعکس می‌کند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۴).

سپس در سال ۱۲۲۱ فرمان ساخت درب طلای ضریح صادر گردید و تمامی سطح حرم با کف‌پوشی از سنگ مرمر پوشانده شد.^۳ در سال ۱۲۲۲ دو لنگه در بسیار عالی و زیبا ساخته شد که میان ایوان طلای شاه اسماعیل و حرم مطهر نصب گردید و در سال ۱۲۲۳ مدرسه فیضیه جهت تحصیل علوم دینی طلاب در شمال صحن عتیق و به جای مدرسه کوچک قدیمی^۴، احداث شد که مدتی بعد، با الحاق چندین حجره و سردر به آن و ساخت حوضی در میان حیاط، بر وسعت آن نیز افزون گردید^۵. سپس به دستور شاه و در زاویه جنوب غربی مدرسه، عمارات شاهی بنا شده و با کلیه اسباب و لوازم

و کشیدن شبکه تلایی تازه‌ای در اطراف آن مقبره، پولی اختصاص داد» (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

۳- این اقدامات در کتاب گنجینه آثار قم، به سال ۱۲۴۵ ه.ق ذکر شده است (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۰).

۴- اصل بنای این مدرسه، به دوران قدیم و شاید به سال‌ها پیش از صفویه بازمی‌گردد که چند تن از علمای بزرگ دوره صفویه، در آن حجره داشته و به احتمال قوی، معروف به «مدرسه آستانه» یا «مدرسه صحن» بوده است (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۴). شناختنامه قم نیز این مدرسه را از بناهای شاه طهماسب صفوی به سال ۹۳۴ ه.ق می‌داند که بعدها به دستور فتحعلی‌شاه وسعت یافته و به صورت کنونی درآمده است (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۲۵۷).

۵- مؤلف گنجینه آثار قم معتقد است که: «فتحعلی‌شاه به سال ۱۲۱۳ ه.ق مدارس سه گانه عصر صفوی را خراب نموده، به دو مدرسه کنونی که یکی از آن‌ها فیضیه است، تبدیل گردانیده و قسمتی از اراضی رودخانه را هم به محوطه آن‌ها اضافه کرده است»؛ و همین نویسنده در جای دیگر، به تناقض اشاره می‌کند که: «مدرسه فیضیه با همت حکیم مولانا فیض کاشانی، زیر نظر شاه عباس دوم صفوی ساخته شده و به نام بانی آن، فیضیه خوانده می‌شود» (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۰، ۶۷۳، ۶۷۵).

موجود، وقف حرم گردید و به فاصله دو سال بعد، در ۱۲۲۵ ه.ق. مدرسه دارالشفاء و مهمان‌خانه‌ای جهت بیتوته زائرین نیز بنا نهاده شد^۱ (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۶۲) (قریشی کرین، ۱۳۸۹، ۹۴، ۱۶۲) (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۰).

در سال ۱۲۳۴ ه.ق.^۲ مسجد بالاسر حرم مطهر احداث گردید^۳ و صحن عتیق شاه اسماعیل نیز توسعه یافته و بقعه‌هایی چند، در دو جبهه شرقی و غربی آن پی‌ریزی شد، که گویا بقعه جبهه شمال غربی همانی بوده که فتحعلی‌شاه، برای آرامگاه خویش در نظر می‌گیرد (ناصرالشریعه، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

سپس در سال ۱۲۵۱^۴ پوشش زیرین گنبد، توسط کیکاووس میرزا پسر بیست و هشتم فتحعلی‌شاه که در آن هنگام، حکومت قم را عهده‌دار بود مقرر شده و دیواره‌های حرم مطهر نیز آیینی‌کاری می‌گردند.

۱- در کتاب شناخت نامه قم چنین آمده است: «مدرسه دارالشفاء، ابتدا مریض‌خانه‌ای بود که توسط میرزا تقی خان اعتمادالدوله (مشهور به ساروتقی) از وزیر شاه صفی و شاه عباس ساخته شده و تاریخ بنای آن همان‌گونه که در کاشی سردر آن ضبط گردیده ۱۰۵۵ ه.ق. بوده است. این سازه را بعدها فتحعلی‌شاه تغییر می‌دهد و به‌صورت مدرسه درمی‌آورد (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۲۵۶ ۲۵۷).

۲- این تاریخ در کتاب شناخت نامه قم ۱۲۳۶ ه.ق. و در کتاب آقای قریشی کرین ۱۲۲۶ ه.ق. ذکر شده است (همان/ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۲۶) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۴).

۳- گویا این مسجد به دوران صفویه هم‌زمان با حکومت شاه اسماعیل صفوی/۹۰۵ ه.ق. دو مکان از بیوتات روضه مطهره بوده و به‌عنوان مهمان‌سرای آستانه کاربرد داشته است. در دوره قاجار و به سال ۱۲۳۴ ه.ق. محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه پسر هفتم فتحعلی‌شاه، این دو مکان را تلفیق نموده، فضایی مشتمل بر سه گنبد به این محوطه اضافه کرده و بدین ترتیب، مسجد بالاسر را بنا نهاده است (نویان، ۱۳۸۱: ۸۶) (نک فیض، ۱۳۵۰: ۶۲۰). بر بالای محراب گچ‌بری شده مسجد نیز رباعی زیر، مشتمل بر نام بانی و ماده تاریخ بنا درج گردیده است (همان، ۱۳۹۰: ۳۹۹، ۳۹۹).

از حکم تقی شاه سلیمان اقبال برپا چو شد این مسجد فردوس مثال گفتم پی تاریخ که اباد این مسجد / تاروز جزا قبله ارباب کمال [۱۲۳۴] علی بنایی، تاریخ ساخت مسجد را به سال ۱۲۳۶ ه.ق. و به‌جای عمارت مضیف شاه طهماسب/۹۴۵ ه.ق. ذکر می‌کند (بنایی/ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۷۷).

۴- این تاریخ، در کتاب عباس فیض ۱۲۴۵ و در کتاب راهنمای قم ۱۲۱۵ ذکر شده که تاریخ دوم مخدوش است، زیرا به این زمان، کیکاووس میرزا هنوز حکومت قم را بر عهده نداشته است.

به سال ۱۲۶۶ ه.ق. و مصادف با دوره ناصری، ایوان شمالی حرم طلاکاری شده و از این پس، ایوان طلا نامیده می‌شود؛ آیینی‌کاری‌های بقعه فتحعلی‌شاه به گچ‌بری تبدیل شده و مقبره‌ای نیز برای محمدشاه احداث می‌گردد. در سال ۱۲۷۵ ضریح نقره‌ای سابق که بسیار کهنه و مندرس شده بود تعویض گردیده و دور تا دور ضریح جدید، با کتیبه‌ای به خط ثلث مزین می‌شود. در سال ۱۲۸۶^۵ دو گلدسته ایوان طلا، توسط شهاب‌الملک (از رجال آن دوره) تجدید بنا شده و در سال ۱۳۰۱^۶ به دستور کامران میرزا فرزند ناصرالدین‌شاه با خشت‌های زرین آراسته می‌گردد. سپس به‌فرمان ناصرالدین‌شاه، مدرسه شمالی، دارالشفاء گشته و هزینه تمامی خدمات آن، از دارو و درمان بیماران گرفته تا اطعام و حقوق اطباء و پرستاران، از خزانه دولت تأمین می‌گردد.

در سال ۱۲۹۶ ابراهیم خان امین‌السلطان، شالوده صحن جدید حرم (معروف به صحن اتابکی) را پی‌ریزی نمود و فرزندش، میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان، در جبهه غربی این صحن، ایوان مجلل و باشکوهی (به نام ایوان آیینی) احداث کرد که به‌عنوان چشم‌گیرترین نمای حرم، جایگزین ایوان طلای معروف صحن عتیق گردید. سپس در مقابل این ایوان، ایوان دیگری با مقرنسی از کاشی ساخت؛ در چهار جبهه صحن، حجره‌هایی جهت مقابر بزرگان و اشراف و در میان صحن نیز حوضی زیبا و مرمرین برپا نمود، که تمامی این ساخت و سازها، شکوه و عظمت آستانه را دو چندان، و زائران و مسافران را بیش از پیش مجذوب خود کرده بود (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۴، ۹۵، ۱۶۲، ۱۶۴) (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۱، ۴۲۲) (بنایی/ج ۱،

۵- قریشی کرین و فیض، این تاریخ را ۱۲۸۵ ذکر می‌کنند (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۶۳) (فیض، ۱۳۹۰: ۳۶۱).

۶- برخی منابع، این تاریخ را ۱۲۹۹ ه.ق. معرفی می‌کنند.

فیضیه برپا شده و چندی بعد نیز ایوان صحن زنانه و خزانه آستانه مرمت می‌گردد.

در سال ۱۳۵۴ و به دستور علی‌اصغر حکمت (وزیر معارف و اوقاف وقت) در جبهه غربی صحن زنانه، بنای جدید موزه شکل می‌گیرد که این بنا نیز در فاصله کوتاهی در روند توسعه مسجد بالاسر تخریب می‌شود (بنایی/ج ۵، ۱۳۹۰: ۳۶۸) (همان/ج ۱، ۱۳۹۰: ۲۱۲) (ناصرالشریعه، ۱۳۸۳: ۱۷۹) (فیض، ۱۳۵۰: ۴۲۲).

در سالهای بعد، متولیان حرم مجدداً به تجدید بنای مسجد بالاسر همت گمارده و بر آن می‌شوند تا بقعه شاه سلیمان را از میان برداشته و زمین آن را به محوطه مسجد اضافه نمایند که این امر، با مخالفت شدید اداره باستان‌شناسی وقت مواجه می‌شود. اما کار اصلاح و تکمیل و تزیین بنای مسجد همچنان ادامه داشت، تا اینکه حاج سید محمد طباطبایی آیت‌الله زاده قمی، صحن مقبره شاه صفی را با این توجیه که جدار گچی آن، هم‌رنگ با ابنیه آستانه نیست تخریب کرده، اراضی دیگری را نیز در حوالی آن خریداری نموده و بر وسعت مسجد بالاسر می‌افزاید (نک همان، ۴۲۲ ۴۲۳، ۶۲۰، ۶۷۶) (تصاویر ۶ و ۷).



۱۳۹۰: ۱۷۲)؛ به‌گونه‌ای که بروگش آلمانی مرتباً از جلال و شکوه حرم، آیینه‌کاری‌ها و کاشی‌کاری‌های بی‌نظیر و مناره‌ها و سردرهای زیبای آن یاد می‌کند (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۹۴). دالمانی پیوسته به دیوارهای زیبا، مناره‌های باشکوه و گنبد طلایی بسیار مجلل آن اشاره دارد (دالمانی/ج ۲، ۱۳۷۸: ۴۵۸)؛ حتی ناصرالدین‌شاه نیز در سفرنامه خود، مفصلاً به تحسین این بنا پرداخته و می‌نویسد: «دیگر بنای این صحن از تعریف گذشته است که بشود نوشت، همین‌قدر می‌نویسم، همچو بنایی در ایران که سهل است، در تمام فرنگستان و چین و هند همچو بنایی نشده است ... مثل بهشت است خیلی باصفا» (قاضیها، ۱۳۸۱: ۱۰۳).

پس از این دوران تا اوایل حکومت پهلوی و چندی بعد از آن، ترکیب معماری آستانه مقدسه تغییر فاحشی نیافت، جز آن‌که بخش مهمی از قبرستان جبهه شمال شرقی بنا، مشهور به قبرستان بلبلان که امروزه تنها قسمتی تحت عنوان قبرستان شیخان از آن به‌جا مانده است، به زمین مسطح تغییر شکل یافته و تبدیل به پارک می‌گردد، اما در سالهای ۱۳۳۲ تا ۳۳ ه.ش تغییر بسیار مهمی در بافت معمارانه مجموعه رخ می‌دهد؛ به این ترتیب که آیت‌الله بروجردی جهت توسعه مسجد بالاسر، اقدام به تخریب عمارت درباری نموده و به دنبال آن در سال ۱۳۳۸ آیت‌الله فیض با هدف تکمیل مسجد و احداث دارالسیاده جدید، آقایان میرزا علی اکبر، میرزا حبیب‌الله و حاج مهدی سلامت که هر سه از تجار صالح و به نام آن زمان بودند را دعوت و متقاعد به خرید یکی دیگر از عمارات دیوانی موقوفه فتح‌علی‌شاهی (موسوم به خانه جبرئیل) و افزودن آن به محوطه مسجد می‌نماید که این امر به سرعت انجام می‌پذیرد. در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۴۲ حجره‌ها و غرفه‌هایی در مدرسه



تصاویر ۶ و ۷: تصویر هوایی و چشم انداز کنونی آستانه مقدسه حضرت معصومه



شرحی بر عمارت شاهی، دیوارنگاره سلام فتحعلی شاهی و تغییر بنای مجموعه به مسجد بالاسر



در سال ۱۲۱۳ ه.ق فتحعلی شاه قاجار که در اندیشه توسعه حرم مطهر و بناهای وابسته به آن بود، سدی در میان رودخانه قم احداث نموده و زمین‌های آن نواحی را به محوطه حرم اضافه کرد. او بخشی از این اراضی را برای ساخت دو مدرسه فیضیه و دارالشفاء اختصاص داد و در مابقی اراضی در جبهه جنوب غربی مدارس عمارتی دیوانی به نام خانه‌های شاهی یا بیوتات شاهی بنا نهاد که گویا ساخت آن‌ها تا سال ۱۲۲۲ ه.ق به طول انجامید.^۱ یکی از این عمارات موسوم به "عمارت شاهی یا عمارت نقاشی" ویژه جلوس پادشاه و بار عام او، دیگری مشهور به "خانه جبرئیل" برای رجال و بزرگان دولت و آخری، مخصوص فراشان و طبّاخان بود. فتحعلی شاه، تمامی این ساختمان‌ها را با اسباب و اثاثیه فاخرش، جهت سکونت علما و فضلا و رجال و وزرا وقف نموده و دستور داد تا وقف نامه آن تحت عنوان "وقف نامه بیوتات شاهی / مورخ بیست‌وپنج شوال ۱۲۲۲ ه.ق / فتحعلی شاه" به صورت سنگ نوشته بر روی لوحی از مرمر بر سردر عمارت سوم نصب گردد، که این کتیبه متأسفانه در روند تغییرات و الحاقات بنا در دوره‌های بعد، عمداً یا سهواً از میان رفته است (نک قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۶۶) (فیض، ۱۳۵۰: ۶۷۵ - ۶۷۶).

سپس بین سال‌های ۱۲۵۱ - ۱۲۴۸ ه.ق که کیکاووس میرزا

۱- قریشی کرین در کتاب خود، این تاریخ را ۱۲۲۳ ه.ق ذکر می‌کند.

فرزند بیست و هشتم فتحعلی شاه، حکومت قم را بر عهده داشت^۲، تالار سلامی در بخش بیرونی عمارت شاهی احداث گردید^۳ و به دستور او، برای تزئین عمارت و خوشایند پدر، تصویر فتحعلی شاه با تاج مرصع و نشسته بر تخت طاووس به همراه ۱۵۰ نفر از اولاد و احفاد او در لباسی رسمی بر روی دیوارهای تالار نقش بست^۴

۲- در دوره قاجار و خصوصاً در دوره فتحعلی شاه، حکومت ایالات و ولایات و شهرها در قبضه فرزندان متعدد او و یا در دست یکی از خاندان‌های سلطنتی یا مقامات مهم حکومتی بود، اما حاکمان قم به این زمان چندان مشهور نبودند، زیرا یا به صورت نیابتی و برای مدت زمان بسیار کوتاهی حکومت شهر را در دست داشتند و یا این‌که تنها حکمران قم نبوده و در کنار آن حکومت ساوه، زرند، اصفهان یا کاشان را نیز در اختیار داشته‌اند که به نام‌ترین آن‌ها عبارتند از: اسدالله خان/۱۲۱۲ ه.ق (حاکم یا بیگلربیگی قم و کاشان)، کربلایی حسین بیک/۱۲۱۴ ه.ق، حاجی محمدحسین خان/۱۲۱۹ ه.ق (حاکم قم و اصفهان و کاشان)، محمدتقی بیک/۱۲۲۳ ه.ق (نایب اسدالله خان)، میرزا ابوالقاسم/۱۲۲۴ ه.ق، حاج محمدحسین صدراصفهانی (حاکم قم و کاشان و اصفهان)، عبدالله خان امین‌الدوله/پیش از سال ۱۲۳۹ ه.ق (حاکم قم و اصفهان)، کیکاووس میرزا/۱۲۴۸ تا ۱۲۵۱ ه.ق (حاکم قم و کاشان) و در نهایت، آقاخان محلاتی (حاکم قم و محلات و کاشان)، که از این میان تنها شاهزاده کیکاووس میرزا مدتی طولانی در قم سکونت داشت، زیرا قم تا مدت‌ها به عنوان تیول مادرخوانده‌اش (آغابگم) محسوب می‌شد و در اسناد بسیاری نیز از او به عنوان صاحب اختیار قم یاد می‌شود که در سال ۱۲۴۴ ه.ق طبق فرمانی از فتحعلی شاه از او خواسته شده تا بر وقفیات و امور مالی آستانه نظارت نماید (نک قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۹۸، ۱۰۴).

۳- گرچه در خاطرات فریدالملک همدانی چنین آمده است: «در عمارت اندرون تالاری بود که تصویر مجلس سلام خاقان مغفور را کشیده بودند که با لباس آن عهد در تخت نشسته و تمام اولاد و نواده‌های خاقان صف بسته ایستاده‌اند» (فرید، ۱۳۵۴: ۲۵۳).

۴- گویا مدتی بعد، یک تابلوی نقاشی رنگ و روغن نیز توسط محمدحسن خان نقاش از روی این نگاره دیواره ترسیم شده که به همراه چندین تابلوی دیگر، در کاخ نگارستان نگهداری می‌شده است. لرد کرزن که در سال ۱۳۰۶ ه.ق دوره ناصری به ایران آمده و از کاخ دیدن کرده، در وصف این نقاشی می‌گوید: «یکی از تابلوهای نقاشی باغ نگارستان، تصویر شاه و بعضی از پسرانش است که تا حدی چهره‌ها واضح و قابل تشخیص نیست»

(همانجا) (بامداد/ج ۳، ۱۳۴۷: ۱۷۹).

زیردست ایشان محمدرولی میرزا^۲ بعد حسینعلی میرزا فرمانفرما بعد ظل‌السلطان ایستاده‌اند. دست چپ محمدعلی میرزا بعد به ترتیب سایر شاهزادگان ایستاده. محمدشاه در سن صغر پایین تخت با کمر و لوازم سلطنتی شمشیری در دست دارد» (اباذری، ۱۳۹۱: ۶۷۴، ۶۷۵). از سوی دیگر این عمارت شاهی، بر خلاف سایر عمارات دیوانی که مورد بازدید مکرر مسافران و سیاحان خارجی قرار می‌گرفت، چون در حیطة حرم واقع بوده و جزء بناهای آستانه محسوب می‌گشته، هیچ‌یک از سفرا و جهان‌گردان اروپایی جز معدودی از آن‌ها اجازه ورود و یا بازدید از آن را نداشته و از این رو، تنها به شرحی کلی از بنا اکتفا نموده‌اند. به‌عنوان مثال اوژن فلاندن از آن با نام قصر قشنگ پر از تزیینات و لرد کرزن، به‌صورت عمارت آبرومند وصل به حرم یاد می‌کند. کنت دوسرسی نیز تنها به حوض پر آب حیاط و نقاشی دیواری زیبای بنا با ورقه‌های طلا و رنگ‌های تند و زنده اشاره دارد (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۱۰۱) (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۲) (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۶۷).

گویا در دوره محمدشاه، به دلیل بی‌توجهی به مسایل مذهبی و به‌تبع، کم‌عنایتی به شهر قم، حرم مطهر و بناهای آستانه^۳، این عمارت و ساختمان‌های ضمیمه آن رو به ویرانی رفته، به‌گونه‌ای که کنت دوسرسی، مسافر شهر قم به دوره محمدشاه، در این باره می‌نویسد:

۲- در تصویر، کناردست عباس میرزا نایب‌السلطنه، محمدقلی میرزا قرار دارد نه محمدرولی میرزا.

۳- در دوره محمدشاه، سیاست‌های مذهبی شخص شاه و صدراعظم صوفی او، قائم مقام فراهانی موجب بی‌توجهی به شهرهای مذهبی از جمله قم و همچنین علمای دینی شده بود. آن‌ها در حقیقت به جای توجه به حرم مطهر، مقابر و بارگاه‌های اهل تصوف و عرفان را مورد عنایت قرار می‌دادند؛ اما باید گفت که محمدشاه همچنان برای صید و شکار و گاه برای زیارت به قم سفر می‌کرد و معروف است که وی جهت حفظ مشروعیت قاجار مانند جدش وصیت می‌کند که در قم به خاک سپرده شود (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۰۶) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵۰۷).

در خاطرات سال ۱۳۰۵ ه.ق ناصرالدین‌شاه، در تعریف تالار و نقاشی آن چنین آمده است: «مدتها بود این عمارت را ندیده بودم. کیکاووس میرزا پسر فتحعلی‌شاه در ایام حکومت خود این را ساخته. در تالار بیرونی صورت فتحعلی‌شاه را با قریب ۱۵۰ نفر از اولاد او که در آن زمان حیات داشتند کشیدند» و دیگر این‌که «تالار سلام سقفش خیلی بلند است، نمی‌شود خوابید. فراش‌ها آمدند و آلاچیق ما را توی حیاط زدند» (قاضیها، ۱۳۸۱: ۱۰۴، ۱۴۷). اما توصیف کامل‌تری از تالار سلام و دیوارنگاره‌های آن را می‌توان در سفرنامه محمداقاسم خان صاحب جمع به سال ۱۳۱۳ ه.ق مشاهده نمود: «بیرونی شاه حیاطی است که طرف بالای آن پنج قسمتی به وضع قدیم و طرف چپ سه قسمتی است و حوض درازی وسط حیاط است. در تالار وسط پنج قسمتی صورت خاقان مغفور را با تمام پسران ایشان و نواده که عبارت از صدوده نفرند کشیده، تمام آن‌ها تاج به سر گذاشته‌اند. پسران خاقان تمام در صف اول، نواده‌ها در صف دوم، پایین‌تر از آن‌ها ایستاده‌اند. در دست راست نایب‌السلطنه مرحوم،

(نک سودآور، ۱۳۸۰: ۳۹۳). شاید این نقاشی، الگوی همان تصویری است که استاد آغداشلو در یکی از نمایشگاه‌های مجموعه داران شخصی مشاهده نموده و آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «نقاشی بسیار وسیعی که دیوار مقابل نمایشگاه را پوشانده، از بهترین نمونه‌های نقاشی سلام است: تصویر پسران فتحعلی‌شاه و پسرانشان. در ردیف اول بزرگترهای با ریش و تاج، غرق جواهر و عین همدیگر. در دو ردیف پایین‌تر جوانترها را می‌بینیم که شال‌های ترمه سبک زندیه دور کلاهشان پیچیده‌اند. تماما سرشار از رنگ‌های سیاه و طلایی و قرمز و قهوه‌ای سیر و سبز، باز همه صورت‌ها شبیه به هم و لطفی در این تکرار و تشابه» (آغداشلو، ۱۳۷۸: ۶۸)، که این تابلو نقاشی هم اکنون در کاخ نیاوران نگهداری می‌گردد.

۱- این گفته به لحاظ مطابقت تاریخی، درست به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر تاریخ ثبت نقاشی را بین سال‌های ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۱ در نظر بگیریم، سه تن از افراد تصویر شده یعنی محمدرولی میرزا، عباس میرزا و همایون میرزا به این زمان، در قید حیات نبوده و نمی‌بایست تصویرشان نقش شده باشد؛ پس به احتمال قوی، این‌گونه تصاویر در حکم شجره نامه بوده و زنده یا مرده بودن افراد به هنگام تصویر شدن اثر، اهمیت چندانی نداشته است.

ربیع‌الثانی ۱۲۹۶
جناب اعتضادالدوله

بندگان اعلیاحضرت اقدس همایون روحنا و روح العالمین فداه خیال دارند، به سلامتی و اقبال، ان شاء الله تعالی در ابتدای پاییز به قم و کاشان تشریف فرما شوند. مقرر فرمودند که به شما اطلاع بدهم که در اول پاییز حرکت از تهران خواهد بود و کل حرم‌خانه در رکاب مبارک خواهند بود، باید عمارت دیوانی قم با کمال خوبی تعمیر شود، به زودی برآورد صحیح تعمیرات آنجا را بفرستید که مشغول تعمیر شوند، چون به فین نزول اجلال خواهند فرمود، مقرر رفت عمارت آنجا را هم تعمیر نمایید که حاضر باشد ... بعد از تعیین منازل و فرستادن صورت منازل باید عاجلاً در تدارک و تهیه سیورسات اردوی مبارک بشوید که در هر منزلی سیورسات حاضر باشد و جهد نمایید، در قم احتمال قوی دارد که در همان چادر و سراپرده منزل کنند. لیکن در کاشان در عمارت فین، باید کاملاً حاضر باشد.

[نایب‌السلطنه امیرکبیر، ۲۰ ربیع‌الثانی]

جواب اعتضادالدوله به تلگراف:

حضور مبارک بندگان حضرت اقدس والا روحی فداه از مزده ورود موکب مسعود همایون صاحبقرانی به قم و کاشان برای این غلام کمال مباهات و مفاخرت حاصل شد و نهایت شغف و شکرانه برای عموم خلق این دو ولایت، از مزده این نعمت بزرگ پیداست. این غلام برای جان نثاری و خدمتگزاری حاضر و به هرچه امر و مقرر فرمایند اطاعت دارد. عمارت دیوانی قم را حسب الامر گفتم بازدید نمایند، در کمال دقت صورت آن با پست به حضور مبارک می‌رسد. ... پس از رسیدن صورت برآوردها، به هرچه مقرر دارند و تنخواه تعمیرات را از هر محل که حواله فرمایند فدوی مشغول خواهد شد و ان شاء الله به زودی انجام فرمایش می‌شود که خیلی مستحسن باشد (قاضیها، ۱۳۸۱: ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳).

«تمام اتاق‌های این کاخ عظیم رو به ویرانی است و هیچ‌کس به فکر تعمیر آن نیست. در داخل اتاق‌های نیمه ویران نقاشی‌های دیواری زیبایی دیده می‌شود» و اوژن فلاندن که به همین زمان در قم بوده اشاره می‌کند: «قصری بزرگ که سابقاً زیبا بوده و تزییناتی داشته است را به ما واگذاشتند» (همان‌جا) (بنایی/ج ۶، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

این ویرانی احتمالاً تا اواسط دوره ناصرالدین‌شاه نیز ادامه داشته، زیرا در سال‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۶ مکاتباتی میان اعتضادالدوله (حاکم وقت قم) و امیرکبیر (صدراعظم وقت ناصرالدین‌شاه) با موضوع "تعمیر عمارات شاهی حرم" صورت گرفته که نشان دهنده همین مطلب است:

گزارش اعتضادالدوله، حاکم قم/۱۲۹۰ ه.ق: درخواست تعمیر

عمارت (تصویر ۸)

در باب تعمیرات عمارت دیوانی و صحن مبارک و مدرسه و غیره مقرر شده بود که وقت گل‌کاری و بنایی گذشته، از سال نو شروع در این کار خواهد شد. مقصود این خانه‌زاد اطلاع و استحضار خاطر مبارک بوده، معلوم است که هر طور که رأی مبارک علاقه پذیرد، تکلیف این غلام اطاعت است. لیکن این عمارات بعضی تعمیرات جزئی دارد، از قبیل کاه‌گل مالی و سایر مرمت‌های جزئی که اگر امسال تدارک آن‌ها نشود، مایه خرابی عمارت خواهد شد. حکم حکم همایون اعلی است.

[نقش مهر پشت سند]: محمدمهدی ابن محمد اعتضادالدوله

[متن حاشیه سند]: این تعمیرات جزئی را از پول دیوان بکنید، اگر

دیوان پول نقد نداشته باشد از جیب خودتان بکنید، نقلی نیست.

تلگراف کامران میرزا نایب‌السلطنه به حاکم قم/۱۲۹۶ ه.ق: دستور

تعمیر عمارت

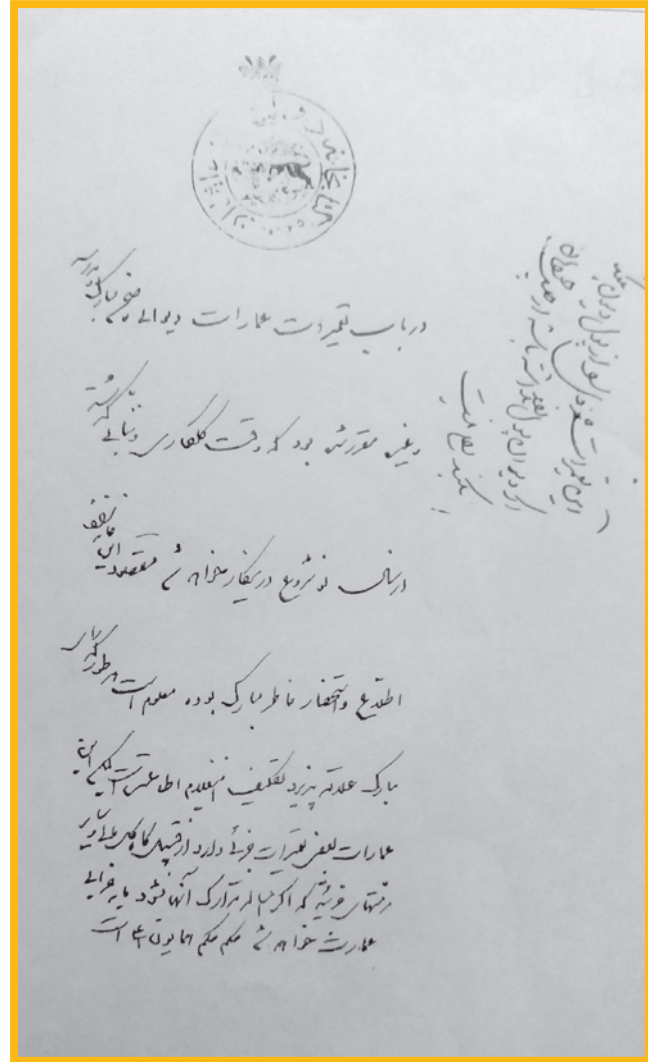
از تهران به قم

سیاهه فعالیت‌های دولتی سال ۱۳۰۱ به "تعمیر ابنیه و اصلاح نقاشی صورت صف سلام عمارت دیوانی قم" اشاره می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۱۲). ناصرالدین‌شاه نیز در خاطرات روز شنبه ۲۴ رجب ۱۳۰۵ ه.ق خود می‌نویسد: «منزل در همان عمارت قدیم یعنی عمارت شاهی جنب حرم است که شکل فتحعلی‌شاه و غیره دارد. تعمیر کرده‌اند بد نیست» که این نشان از احیاء عمارت دیوانی به این زمان و فاصله گرفتن آن از تخریب حتمی دارد (قاضیها، ۱۳۸۱: ۱۰۳).

اما در سال‌های پایانی حکومت ناصرالدین‌شاه، گویا این بنا مجدداً رو به ویرانی گذاشته و بخش‌هایی از نقاشی معروف آن تخریب گردیده است، زیرا محمدقاسم خان صاحب جمع به سال ۱۳۱۳ ه.ق در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «عمارت سلطنتی عاری است از دو حیاط و یک حمام که رو به انهدام است و عمارت چندان تفضیلی ندارد» و همچنین «در تالار صورت خاقان مغفور را با تمام پسران ایشان و نواده که عبارت از صدوده نفرند کشیده‌اند» (اباذری، ۱۳۹۱: ۶۷۴)؛ در حالی که تعداد افراد تصویر شده در آغاز و به گفته منابع، صدوپنجاه نفر بوده که این نشان از تخریب قسمتی از نقاشی‌ها دارد.

در کتاب خاطرات فریدالملک همدانی، به تاریخ دوشنبه ۶ ذی‌حجه ۱۳۲۴ ه.ق/مقارن با دوره محمدعلی‌شاه نیز چنین آمده است: «از عمارت شاهی که از بناهای فتحعلی‌شاه و متصل به صحن است و رو به خرابی گذاشته دیدن کردیم» (فرید، ۱۳۵۴: ۲۵۳).

به این ترتیب عمارات دیوانی، تالار سلام و دیوارنگاره‌های آن تدریجاً رو به ویرانی رفته، تا این که در سال ۱۳۳۳ ه.ش آیت الله بروجردی با هدف توسعه مسجد بالاسر حرم که در همان



تصویر ۸: نسخه اصلی گزارش اعتضادالدوله
مأخذ: قاضیها، ۱۳۸۱: ۳۵۷

بدین ترتیب تعمیر و بازسازی عمارت شاهی حرم، تقریباً از سال ۱۲۹۶ ه.ق آغاز گشته و گویا تا سال ۱۳۰۱ همچنان ادامه داشته است، زیرا اعتمادالسلطنه در کتاب مرآة البلدان خود، در



نقاشی دوره قاجار و اهمیت مضمون صف سلام در این زمان



گرفت. او در آنجا ادبیات و خوشنویسی را آموخت، با تاریخ گذشته ایران آشنا گردید، نقاشی‌های عهد زندیه و آثار باستانی فارس را مشاهده نمود و بر مبنای همین تجربه‌ها بود که توانست هنرمندان دربار را به سوی خواسته‌هایش هدایت کند. او نه تنها عنوان پارسی «شاهنشا»^۱، بلکه لقب ترکی مغولی «خاقان» را نیز برای خود برگزید که نمایانگر دعوی سروری وی هم بر تاج و تخت و هم بر طایفه ابلات بود. چندی بعد به دستور او که یک حامی بزرگ هنر و اشاعه دهنده فرهنگ درباری بود، کارگاهی در تهران (پایتخت قاجار) برپا شد^۲ و برجسته‌ترین نقاشان آن زمان یعنی میرزا بابا، عبدالله خان، مهرعلی، احمد، محمد، ابوالقاسم، سیدمیرزا و محمدحسن خان افشار در آن به خدمت گرفته شدند^۳. این نقاشان، کاخ‌های نوساخته فتحعلی‌شاهی را با نقاشی‌های دیواری و پرده‌های رنگ و روغن، و با مضامین سنتی شاهانه چون تک‌چهره‌های شاه و شاهزادگان، صف سلام، مراسم تاج‌گذاری و صحنه‌های بزم و رزم و شکار تزیین می‌کردند. نشانه‌هایی از این نوع تصویرنگاری هنرمندانه، بر سکه‌های این دوره و همچنین در نقش برجسته‌ها نیز دیده می‌شود، که شاید

نقاشی دوره قاجاریه و تمامی مصادیق و مضامین آن مهجور تاریخ است، زیرا همواره به اتهام عامیانه و تقلیدی بودن، بی‌ارزش شمرده شده؛ آن گونه که باید و شاید مورد عنایت و بررسی دقیق قرار نگرفته و از این روست که منابع مورداستفاده درباره آن، بسیار محدود و اطلاعات موجود نیز بسیار کلی و پراکنده است.

اما جدا از کوه دستی و نالایقی پادشاهان دوره قاجار در امور سیاسی و مملکت‌داری و به تبع، ورود فرهنگ و ارزش‌های غربی و تأثیرپذیری هنر از آن‌ها، به حق باید اذعان داشت که سلاطین این دوره، بسیار هنردوست و هنرمند بوده و آشنایی آن‌ها با ادبیات، معماری، نقاشی، خوشنویسی و بعدها عکاسی، موجب رشد و رونق هنر و ایجاد مکاتب عالی و ممتازی در عرصه نقاشی گردیده است. در این میان، فتحعلی‌شاه قاجار که بزرگ‌شده شهر هنرپرور و ادب‌پرور شیراز و دست‌پرورده دربار زندیه و متأثر از فضای فرهنگی آن بود، به احیاء هنر اصیل ایرانی ماقبل اسلامی پرداخته و بیش از دیگر سلاطین، از هنر در جهت به رخ کشیدن قدرت و شکوه سلطنتش استفاده نمود^۱ (نک عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۰۷). علاقه فتحعلی‌شاه به شعر و هنر، در همین اوان جوانی در شیراز شکل

۲- در اینجا لازم به ذکر است که برپایی کارگاه سلطنتی، نه ایده فتحعلی‌شاه قاجار که رسمی دیرین در میان پادشاهان ایران بوده است.

۳- فتحعلی‌شاه را باید کاشف ارزش تصویر دانست، زیرا او بود که به عملکردهای متفاوت و عمیق و گسترده تصویر پی برد، نقاشان را از شهرهای مختلف در نقاشخانه دولتی پایتخت گرد هم آورد و به توسعه و تکمیل هنر نقاشی پرداخت (نک میرزایی مهر، ۱۳۹۵: ۳۱).

۱- این ویژگی فتحعلی‌شاه چنان بود که حتی پیش از رسیدن به سلطنت و زمانی که هنوز در شیراز بود، به «والاجاه باباخان جمشید آثار» لقب گرفته بود؛ در حالی که آقامحمدخان به سبب خصلت جنگجویی اش به «والاجاه محمدخان چنگیز اطوار» شهره بود (نک علی محمدی اردکانی، ۱۳۹۲: ۵۵).

بتوان گفت مهم‌ترین دلیل این شیوه پیکرنگاری و شخصیت‌پردازی، حس برتری‌جویی سلسله قاجاریه و تبلیغ حکومت قاجاری از طریق احیاء شکوه و قدرت دوران هخامنشی و ساسانی و صفویه بوده است (پاکباز، ۱۳۸۴: ۱۱۴) (نک علی محمدی اردکانی، ۱۳۹۲: ۵۸، ۵۹). بدین ترتیب، نقاشی دوره قاجار خصوصاً در این برهه زمانی، ترکیبی از نقش برجسته‌های شاهان هخامنشی و ساسانی، دیوارنگاره‌ها و نگارگری‌های عصر صفویه و در آخر، نقاشی‌های کلاسیک اروپا بود؛ اما اتفاقی که در این دوره رخ می‌دهد این است که به تدریج، عناصر بومی و مایه‌های ایرانی نقاشی کمرنگ شده و برعکس، الگوهای هنری سده پیشین اروپا و مظاهر نقاشی غربی خصوصاً شبیه‌سازی در آن شدت می‌گیرد و همین مشخصه است که موجب وجه تمایز نقاشی این دوران از آثار دوره‌های قبل و بعد می‌گردد. همچنین به این زمان است که سنت نقاشی بارنگ و روغن گسترش می‌یابد که این نیز خود بیشتر مرهون تأثیرات خارجی بوده است (گودرزی دیباج، ۱۳۸۴: ۶۹) (نک فالک، ۱۳۹۳: ۱۷).

مضامین رایج نقاشی این دوران نیز با توجه به نقوش غالب ترسیم‌شده در سه قسم کلی (۱) مضامین سیاسی و حماسی (چون تک‌چهره‌ها^۱، صف سلام، صحنه شکار و مجلس رزم)، (۲) مضامین احساسی و شهوانی (چون مجلس بزم و تصاویر عاشقانه) و (۳) مضامین مذهبی (چون قصه‌های مذهبی و روایی) جای گرفته و به دو شیوه چند صورتی و تک صورتی اجرا می‌شده است، که در این میان، دیوارنگاره کاخ‌ها و عمارت‌ها

۱- از آنجا که موضوعات نقاشی در گذشته، همواره بستگی به گزینشی داشت که توسط حامیان هنر صورت می‌گرفت و از نخستین علائق هر حامی هنری نیز طبیعتاً شخصیت خود او بود، پس پیکرنگاری و صورت‌گری و در یک کلام تک چهره‌نگاری، در این دوره بسیار باب گشت.

تحت عنوان «نقاشی‌های درباری» عموماً مضامینی سیاسی و حماسی را شامل می‌شدند.

از سوی دیگر، گرچه به سختی می‌توان گفت که یک اثر نقاشی حال به صورت نگاره دیواری مجزا یا تابلوی نقاشی مربوط به کدام‌یک از فضاهای معماری بوده است، اما با نظر به همین مضامین و موضوعات مطرح‌شده در اثر و درک مقصود اولیه آن‌ها، می‌توان دریافت که هریک از آثار، متناسب با ماهیت مکانی و ویژگی‌های کاربردی فضایی بوده که در آن نصب می‌گردیده است؛ به این ترتیب پرتره‌های بزرگ و درباری را می‌توان مختص تالارهای شاهانه و اتاق‌های رسمی، نقاشی زنان جوان را مربوط به اتاق‌های خصوصی و صحنه‌های رزم و شکار را جهت اقامتگاه‌های سلطنتی خارج از شهر معرفی نمود. محل نصب این نقاشی‌ها نیز اغلب در طاقچه‌ها یا رف‌های بنا طراحی می‌گردید و به موجب اصل استفاده شایسته از فضا در معماری ایرانی، بخش فوقانی آن‌ها به تناسب طاقی‌ها گاهی هلالی و قطعشان به تناسب ارتفاع طاق بیش از یک متر بود که همین قطع خاص در اغلب موارد و البته بسته به سفارش صاحب اثر یا سلیقه نقاش، سبب ترکیب‌بندی افراد تصویر شده به حالت ایستاده می‌گردید (آغداشلو، ۱۳۷۸: ۶۱) (نک فالک، ۱۳۹۳: ۱۹).

در باب نقاشان این دوره نیز باید گفت که آنان سوای تقسیم‌بندی‌های تاریخی (به نقاشان اوایل قاجار، اواسط قاجار و اواخر قاجار) و بخش‌بندی‌های مرزی و مکتبی (به نقاشان تهران، تبریز، اصفهان و شیراز)، از حیث طبقه‌بندی‌های اجتماعی اقتصادی نیز به سه گروه تقسیم می‌شدند که عالی‌ترین طبقه،

از آن نقاشان وابسته به دربار بود که در کارگاه‌های همایونی، دیوارنگاره کاخ‌ها و عمارت‌ها، تابلوهای نقاشی رنگ و روغن، نقاشی‌های لاک‌ی روی قلمدان‌ها و کتاب‌آرایی و تصویرسازی‌های فاخر را انجام می‌دادند. دومین طبقه متعلق به نقاشان و طراحان مستقلی بود که عموماً روی قلمدان‌ها و نسخ خطی کار کرده و آثارشان را مستقلاً در کوچه و بازار به فروش می‌رساندند و طبقه سوم هم نقاشانی بودند که حکم پیشه‌وران صنعتی را داشته و اقدام به تهیه طرح‌هایی برای معماران و نساجان و کاشی‌کاران می‌نمودند؛ که این راه یافتن آثار هنری از جمله نقاشی، از بین درباریان و طبقه مرفه به میان توده مردم و طبقات متوسط و پایین‌دست و در حقیقت، اجتماعی شدن هنر، بیشتر در اواخر این دوره و خصوصاً پس از جریان مشروطه اتفاق می‌افتد.

در نقاشی دوره قاجار، رنگ‌ها بسیار شفاف و قابل‌تفکیک از یکدیگر است و رنگ‌های میانه و مرده و چرک در این میان جایی ندارد. همچنین، علی‌رغم استفاده از رنگ‌های محدود و به‌ظاهر یکنواخت، به ارزش‌های رنگی توجه وافر شده و از رنگ، به بهترین شکل ممکن و در طیف‌های گوناگون بهره گرفته شده است، به‌گونه‌ای که گاهی همین تنوع مایه‌های مختلف یک‌رنگ واحد (چون سرخ و عنابی و سرنج و قرمز یا طلایی و نارنجی و نخودی) زیبایی اثر را دوچندان می‌کند. در فن رنگ‌گذاری نقاشی‌ها نیز نوعی راحتی و آزادگی فرنگی به چشم می‌خورد که می‌توان آن را از حرکات نسبتاً شدید قلم‌مو، رده‌های واضح و در هم محو نشده رنگ‌ها و گاه لکه‌ها تشخیص داد. دیگر این‌که در آثار مصور این دوره، توجه ویژه به عناصر تزیینی در جهت القای شکوه و عظمت به‌خوبی نمود پیدا کرده و گاه

پرداختن بیش‌ازحد به جزییات و تزییناتی چون جواهرات و جامه‌های فاخر و فرش‌ها و پرده‌های باشکوه و فضاهای مجلل موجب گشته تا شخصیت فرد تصویر شده، اهمیت خود را از دست بدهد و قدرت و تمول او بیشتر و مهم‌تر از روحيات و حالاتش جلوه کند. این تزیینات نیز اغلب دربرگیرنده نقوش جدیدی چون دسته گل‌های محمدی، گل و برگ‌های ریز تکرار شونده، بته‌جقه‌های ترمه و حاشیه‌های متنوع فرنگی و به‌ندرت، طرح‌های سنتی اسلیمی و ختایی و لچک و ترنج بودند که غالباً به شیوه طلا اندازی اجرا می‌شدند.

بر این اساس می‌توان گفت که نقاشی دوره قاجار، هنری تلفیقی بوده که توانسته با حفظ استخوان‌بندی نقاشی سنتی ماقبلش و ترکیب آن با منظره‌سازی اروپایی، باشعور رنگ‌شناسی ممتاز ایرانی در کنار استفاده وسیعش از رنگ و روغن، با رعایت مجلس بندی‌های متقارن و یکنواخت و انتخاب اسلوب ساده‌گرایي در پرداخت سایه‌روشن و حجم‌سازی، و همچنین با کاهش پرسپکتیو و افزودن عامل غنی تزیین، به خلق شیوه‌ای نوین با اصول و قواعد تازه و معیار و منطق بدیع در نقاشی بپردازد؛ شیوه‌ای که هر دو قطب ممتاز "ذهنی ایرانی" و "عینی اروپایی" را در خود جای‌داده و با ماهیتی ایرانی و ظاهری غربی، متناسب با زمانه خود است^۱ (نک فلور و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۰).

۱- دکتر جعفری جلالی در کتاب خود به نام نقاشی قاجاریه، در بررسی ترکیبات غیربومی نقاشی این دوران می‌نویسد: «طرح گلدان‌های شیشه‌ای از روس، طراحی و رنگ آمیزی گل سرخ بر روی کاسه و بشقاب‌های چینی از انگلیس، البسه زنانه، فرانسوی و مهم‌تر از همه ژست فتحعلی‌شاه در نحوه ایستادن با عصای شاهی، کاملاً تقلید از کشورهای غربی مثلاً به شیوه انگلیس و روس است. در چهره نگاری و طرح نیم تنه نشسته بر صندلی نیز از آثار نقاشی روسی و فرانسوی الهام گرفته شده است. علم پرسپکتیو، نمودی رنسانسی به‌ویژه ایتالیایی دارد. نقش و نگار اغلب پارچه‌ها در نقاشی‌ها، از نمونه‌های قرن هجدهم فرانسوی است. شیوه اجرایی

۱۷، ۳۰، ۳۱، ۴۶، ۴۷ (زنگی، ۱۳۸۰: ۱۲۶، ۱۲۷) (آعداشلو، ۱۳۷۸: ۴۳، ۴۴، ۶۰) (نک گودرزی دیباج، ۱۳۸۴: ۷۰) (کمالی، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر گردید، یکی از متداول‌ترین شیوه‌های نمایش تصاویر در این دوره، نقاشی دیواری یا دیوارنگاری بود که ریشه در نقاشی‌های پیش از اسلام ایران (از نقاشی‌های مانوی در تورفان گرفته تا حجاری‌های هخامنشی در بیستون و نقش برجسته‌های ساسانی در نقش رجب و طاق‌بستان) داشته؛ به دوره صفویه مجدداً رواج یافته، اما اوج رونق و شکوفایی آن، در دوره فتحعلی‌شاه قاجار است^۱ (نک همان، ۶۲). در این نوع خاص از نقاشی، جدا از مضامین رزمی و بزمی و عاشقانه و صحنه‌های شکار، یکی از پرکاربردترین موضوعات، صف سلام شاهی بود که به دستور پادشاه یا حاکم وقت و باهدف قدرت‌نمایی و تجلی شکوه سلطنت، جهت نصب در کاخ‌های سلطنتی، بناهای درباری و یا عمارات اعیانی اجرا گشته و به‌حق، معرف تمام‌عیار صاحبان سلطنت و وارثان قدرت و اعیان و رجال آن زمان بود. و اما در تعریف صف سلام باید گفت که "سلام" عبارت از

هماندسازی با بافت‌های طبیعی نیز در این آثار به‌وفور دیده می‌شود که سعی در بازنمایی مشابه خارجی آن دارد و این بازنمایی در نقاشی از چهره نگاری به اوج خود می‌رسد» (کمالی، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

۱- می‌توان گفت که نقاشی دیواری، در تاریخ هنر دوره اسلامی ایران تا به زمان صفویه، تقریباً جایی نداشته است. زیرا در بناهای اسلامی، سطوح داخلی دیوارها غالباً با تزییناتی همچون کتیبه نگاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری و انواع دیگری از نقش و نگارهای سنتی آراسته گشته و در واقع، هیچ فضایی برای دیوارنگاری متناقض با عقاید اسلامی در نظر گرفته نمی‌شد. در دوره صفویه، تمایلی به دیوارنگاری کاخ‌ها و بناهای اشرافی پدید می‌آید، اما بدین خاطر که تجربه تاریخی چندانی در این کار وجود نداشته، دیوارنگارها عموماً فضای مناسب و نور و ارتفاعی مطلوب را دارا نیستند؛ تا این‌که در دوره قاجار، هنر نقاشی دیواری اصیل ایرانی به‌درستی احیاء گشته و به دست هنرمندان خلاق این دوره (چون عبدالله خان) به درجه‌ای از توفیق دست می‌یابد (نک میرزایی مهر، ۱۳۹۵: ۵۶).

جلسه‌ای رسمی در حضور شاه بود که طی آن، وزیران و صاحبان مقام، گزارش امور دولتی را به عرض شاه می‌رسانند. آن‌ها موظف بودند که روزی دو بار در سلام شاهی حاضر باشند و هیچ‌یک از آنان، جرأت غیبت از این جلسات را نداشت؛ حتی گاه شاهزادگان نیز ملزم و موظف به حضور در این مراسم بودند^۲. به هنگام سلام، تمامی افراد حاضر در مراسم، آراسته و پیراسته به حالت ایستاده و در سکوت محض در برابر شاه صف می‌کشیدند و در این میان، هر کس که سنش بیشتر یا مقامش مهم‌تر بود، نزدیک‌تر به شاه می‌ایستاد و تنها شخص شاه بود که به آراسته‌ترین و باشکوه‌ترین شکل ممکن بر تخت سلطنت جلوس نموده و سلام آن‌ها را می‌پذیرفت^۳ (نک تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۰۰، ۲۰۱).

۲- منابع، این‌گونه اشاره می‌کنند که شاهزادگانی چون فتح‌الله میرزا، بهمن میرزا، سلطان محمد میرزا، سیف‌الله میرزا، فرخ‌سیر میرزا، سلطان احمد میرزا، کیکاووس میرزا، یحیی میرزا، کامران میرزا و سلیمان میرزا که به تناسب سن طفولیتشان بسیار مورد احترام پدر بوده، اجازه داشتند تا به هنگام مراسم سلام، در اتاق نشسته و در صف سلام حاضر نباشند و جز این‌ها، دیگر احدی حق ایستادن در اتاق را نداشته است (عضدالدوله، ۱۳۷۹: ۱۱۶) (همان، ۱۳۵۰: ۱۴۸).

۳- شرح زیر به قلم یکی از سیاحان دوره فتحعلی‌شاه به نام "رابرت کرپورتر" است که صحنه‌ای از مراسم سلام درباری این پادشاه را بازگو می‌کند: «ابتدا فرزندان ارشد شاه وارد شدند، در همان طرفی که ما ایستاده بودیم عباس میرزا در انتهای سمت چپ همه که درست در پهلوی راست تخت سلطنتی بود قرار گرفت. برادران او از دنبال آمدند به‌طوری که حلقه ردیف ما تقریباً بسته شد، رو به روی این ردیف خاص شاهزادگان ارشد که همگی در سن و سال بلوغ بودند، برادران جوان‌تر در سمت دیگر آب نما صف بستند. همگی جامه‌های فاخر و زربفت و شال و کمر بند پوشیده بودند که از لای آن دسته جواهر نشان خنجرشان دیده می‌شد. هرکدام قبای زردوز آستردار با یقه بلند از ظریف‌ترین پوست خز بر تن داشتند، دور کلاه سیاه آن‌ها از ظریف‌ترین شال‌ها بسته شده بود و هر یک از ایشان از مسن‌ترین تا جوان‌ترین بازوبندهایی از یاقوت و زمرد درخشان درست در بالای خم بازو بسته بودند. به هیچ وجه صدا یا حرکتی وجود نداشت و هر کس با سکوت تمام در جای خود ایستاده در انتظار ورود ملوکانه بود. ... شاه از سمت چپ وارد تالار شد و تا جلوی آن پیش رفت، با روش و منشی که خاص سلاطین است و من هیچ‌وقت قبل از آن ناظر چنان وضع پرشکوه عالی نبوده‌ام. شاه با همان وقار بی‌تکلف و صفا ناپذیر بر تخت جلوس کرد. ... شاه یکپارچه جواهر بود که در اولین برخورد بیننده را مبهوت می‌ساخت. جزئیات لباسش عبارت از تاجی بود که مختص تاج شاهی بوده است. این تاج را دانه‌های مترکم الماس، مروارید، یاقوت و زمرد تشکیل

دیگر شاهد هستیم^۲ (تصاویر ۹ الی ۱۳).

۲- رابینسون در کتابش، به نمونه‌های دیگری از نقاشی صف سلام در کاخ عشرت‌آباد تهران، کاخ هشت بهشت و عمارت نوی اصفهان، عمارت باغ فین کاشان و عمارت باغ نوی شیراز [به صورت دیوارنگاره] و کریم زاده تبریزی، به نقاشی صف سلامی در عمارت مظفرالدین شاه و همچنین تابلوهای نقاشی با موضوعیت صف سلام در موزه هنری مسکو، موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ، کتابخانه سلطنتی هند و دو مجموعه اروپایی دیگر اشاره می‌کند که از این میان، گفته رابینسون به نظر نگارنده مورد تردید می‌نماید (نک رابینسون، ۱۳۵۴: ۱۵) (کریم زاده تبریزی/ج ۱، ۱۳۷۶: ۳۰۳، ۳۰۹).



شاید بتوان گفت که صف سلام در حقیقت، ثروت و دارایی شاه در حوزه نیروی انسانی بود و تصویری از هرم قدرت در جامعه آن روزگار را نشان می‌داد.

با این تعاریف، نقاشی‌های صف سلام نیز با ترکیب‌بندی‌های ایستا و متقارن و سترگ نمای خود بیشتر باهدف به رخ کشیدن شکوه پادشاه، بزرگی سلطنت او و نفوذ قدرت و اهمیت این پادشاهی در اذهان مردم چه در داخل و چه در خارج از کشور تصویر می‌شد که ما نمونه آن را در کاخ نگارستان تهران (اثر عبدالله خان نقاش‌باشی^۱ به سال ۱۲۲۸ ه.ق)، کاخ سلیمانیه کرج (اثر همین نقاش به سال ۱۲۲۸)، عمارت شاهی قم (اثر میرزا محمدعلی نقاش به سال ۱۲۴۸)، عمارت نظامیه تهران (اثر صنیع الملک به سال ۱۲۷۰ تا ۷۴) و همچنین به صورت تابلو نقاشی در کاخ نیاوران و چندین مجموعه و گالری هنری

می‌داد و چنان استادانه در کنار هم چیده شده بود که تالو نور آن‌ها مجموعه‌ای از زیباترین رنگ‌ها را منعکس می‌ساخت. چندین عدد پر مشکی در میان جقه‌های درخشان این تاج قرار داشت که انتهای خمیده هر یک به مرواریدهای گلابی شکل بسیار درشت ختم می‌شد. جامه زربفت شاه تقریباً از جواهراتی از نوع جواهرات تاج پوشیده شده بود و از روی شانهایش دو رشته مروارید می‌گذشت که شاید بیشترین تعداد مرواریدهای جهان بود. ... ولی هیچ چیز از لحاظ شکوه و جلال به پای بازوبند پهنی که به بازوهایش بسته بود و کمربندی که به کمر داشت نمی‌رسید، زیرا این‌ها در مقابل اشعه آفتاب چون آتش زبانه می‌کشیدند. بازوبند راستش را کوه نور و بازوبند چپش را دریای نور می‌نامند. تخت سلطنتی که چند پله از زمین بالاتر بود، با شال‌ها و پارچه‌های زر مفروش بود و شاه به رسم کشور خویش به آن جلوس می‌کرد. در پشت شاه مخده بزرگی بود که روی آن رشته‌های مروارید دوخته شده بود. ... از هنگامی که شاه به تخت نزدیک می‌شد تا وقتی که بر تخت جلوس می‌کرد، کلیه حاضران سرهای خود را به پایین خم می‌کردند و پس از آن سکوت مرگباری همه‌جا را فرا می‌گرفت ...» (نک گل محمدی، ۱۳۷۰: ۵۰، ۵۴).

۱- گرچه ساختار اصلی پیکرنگاری درباری مدیون خلاقیت نقاشانی چون میرزا بابا و مهرعلی است، اما باید گفت که عبدالله خان نقاش‌باشی علی‌رغم پیروی از الگوهای پیشین به ترکیب بندی خلاقانه‌تر و شاه پسندانه تری در این بستر موضوعی (با عنوان صف سلام) پرداخت که مورد استقبال فراوان دربار قرار گرفت و از این رو، به الگویی پرطرفدار در میان هنرمندان بدل گشت (نک میرزایی مهر، ۱۳۹۵: ۱۶، ۱۸).



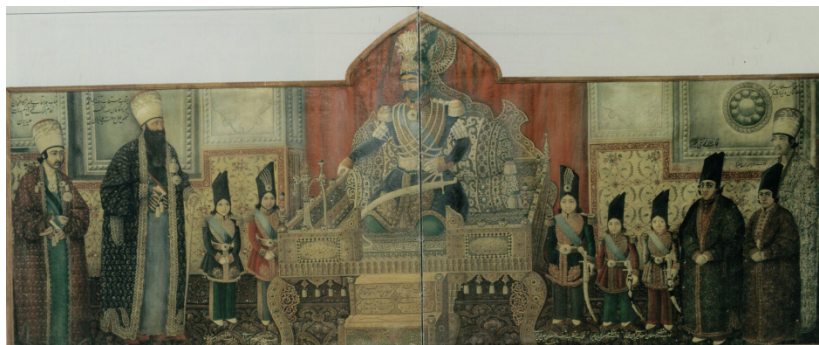
تصویر ۹: رونگشت‌هایی از نقاشی صف سلام باغ نگارستان بر روی بوم
مأخذ: آرشیو باغ نگارستان



تصویر ۱۰: نقاشی‌های صف سلام شاهی کاخ سلیمانیه کرج
مأخذ: عکس از فتح‌الله نیازی



تصویر ۱۱: دیوارنگاره سلام فتح‌الله شاهی عمارت دیوانی قم
مأخذ: همان



تصویر ۱۲: نقاشی سلام ناصرالدین‌شاهی عمارت نظامیه
مأخذ: آرشیو باغ نگارستان



تصویر ۱۳: نقاشی صف سلام روی بوم/کاخ نیاوران
مأخذ: عکس از نوشین کمالی



دیوارنگاره سلام شاهی باغ نگارستان



نقاشی صف سلام موجود در باغ نگارستان که همان تصویر مجلس بندی شاهی عمارت دیوانی قم می‌باشد، از بهترین و ارزنده‌ترین نمونه‌های نقاشی "صف" دوران قاجار است. این نقاشی دیواری که با تکنیک رنگ و روغن روی بستر گچ ترسیم شده^۱، ابعادی وسیع در حدود $۲۱ \times ۲/۵$ متر را شامل می‌شود و هدف آن در درجه اول، نشان دادن شوکت و قدرت حاکم و بزرگ‌نمایی سلطنت و خاندان اوست که این مضامین در حقیقت، با نقش محوری و جامه فاخر و تزیینات خیره‌کننده شاه و صف طویل فرزندان و فرزندزادگان آراسته او، به خوبی به بیننده منتقل می‌گردد.

اما اهمیت این اثر، جدا از تکنیک هنری و ابعاد باشکوهش، وجهه تاریخی و سیاسی آن می‌باشد، چراکه تمامی اولاد و احفاد فتحعلی شاه به آن زمان که تقریباً هر یک از تیره‌ها و اقوام مختلف ایرانی بودند و مناصب سیاسی حکومتی داشتند را با شمایل همگون، خلعت مخصوص، ذکر نام و به ترتیب سن و جایگاه به تصویر کشیده است.^۲

۱- رنگ و روغن هم به دلیل آسان بودن روش کار و هم به سبب قدرت پوشش رنگ، ظاهراً مناسب‌ترین شیوه برای خلق دیوارنگاره‌هایی با مقیاس بزرگ بوده است و گویا روش کار این گونه است که ابتدا بر پوشش آستر دیوار، لایه‌ای از گچ صیقلی شده را می‌کشیدند. سپس سطوح مسطح و مقعر دیوارها، طاق‌ها و طاقچه‌ها را به کادراهایی تقسیم نموده و طرح‌های مورد نظر را از روی کاغذ به وسیله سوزنکاری پاشی، بر روی سطح گچی پیاده می‌کردند و برای بهتر مشخص شدن طرح‌ها، آن‌ها را با قلم‌موی ظریف و مرکب مشکی قلم‌گیری و دورگیری می‌نمودند. سپس برای برجسته کردن رنگ‌ها در برخی نقاط طرح، اقدام به لایه چینی و در نهایت نیز به رنگ آمیزی کل نقوش و ایجاد تزیینات و ریزه‌کاری‌ها می‌پرداختند (نک شریف زاده، ۱۳۸۱: ۱۵۸، ۱۵۹).

۲- دروویل اشاره می‌کند که: «پسران فتحعلی شاه جز ۴ یا ۵ تن از آن‌ها، اختلاف سنی بسیار ناچیزی با یکدیگر داشتند؛ همگی آن‌ها خوش لباس و خوش سیما

نقاش این اثر نیز احتمالاً میرزا محمدعلی نقاش، نقاش رنگ و روغن کار و قلمدان نگار سده ۱۲ ه.ق به دوران فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار است^۳، که در شبیه‌سازی و ارائه مجالس رزمی و بزومی دستی توانا داشته، گل و مرغ و پرند ساز را بسیار نیکو می‌دانسته و به سیاق فرنگی سازی پدرش محمدزمان، بر روی قلمدان‌ها نقاشی می‌کرده است. همچنین او پیرو مکتب پیکرنگاری درباری و تا حد زیادی، تحت تأثیر سبک عبدالله خان نقاش باشی بوده است که این مهم را می‌توان از روی شخصیت نگاری‌ها، نوع قلم‌گذاری و همچنین ترکیب‌بندی رنگی آثار او از طریق مقایسه نگاره‌هایش با آثار دیگر هنرمندان پیکرنگار از جمله عبدالله خان تشخیص داد (تصاویر ۱۴ الی ۲۲). به گونه‌ای که یکی از تابلوهای رنگ‌روغنی بسیار ارزنده وی تحت عنوان صف سلام فتحعلی شاه قاجار/۱۲۵۰ ه.ق که هم‌اکنون در موزه هنری مسکو نگهداری می‌گردد، به تأثیر از نگاره معروف عبدالله خان به تاریخ ۱۲۲۸ تصویر شده و هنرمند به خوبی از عهده آن برآمده است^۴. بر پای این اثر که فتحعلی شاه را در میانه تصویر و

بودند و با وجود تفاوت‌هایی در چهره‌هایشان، شباهت بسیاری میان آن‌ها با پدرشان (فتحعلی شاه) وجود داشت» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۷۲).

۳- به گفته مؤلف کتاب تاریخ نقاشی ایران، در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و به دستور محمدشاه، محمدعلی نامی که نقاش دربار بوده، جهت مطالعه نقاشی اروپا به ایتالیا فرستاده می‌شود که شاید همین محمدعلی نقاش است، اما به طور قطع نمی‌توان این گفته را تأیید نمود (نک گودرزی دیباج، ۱۳۸۴: ۶۹).

۴- در اینجا، این نکته حائز اهمیت است که هیچ‌یک از هنرمندان پیکرنگار پیش از عبدالله خان مانند مهرعلی و میرزا بابا و غیره، به موضوعیت صف سلام در نقاشی‌های شاهانه نپرداخته و گویا عبدالله خان، مبدع اصلی این نوع خاص از

نشسته بر تخت سلطنت، و شاهزادگان و رجال و سفرا و نمایندگان کشورهای دیگر را به دو ردیف در اطراف وی نشان می‌دهد رقم نقاش (چون دیگر آثار او) به خط شکسته زیبا چنین آمده است: «عمل کمترین محمدعلی فی سنه ۱۲۵۰»^۱ (نک پاکباز، ۱۳۷۸: ۵۲۱) (کریم زاده تبریزی/ج ۲، ۱۳۶۹: ۹۱۲). این در حالی است که دیوارنگاره فوق در باغ نگارستان یا همان نقاشی عمارت شاهی قم که میان سال‌های ۱۲۵۱-۱۲۴۸ ه.ق به زمان حکومت کیکاووس میرزا بر قم تصویر شده برخلاف دیگر آثار هنرمند که تماماً رقم دار است^۲، غیر مرقوم بوده و نام و امضای نقاش را دارا نیست که در این مورد، با توجه به سبک پردازش و تاریخ تصویر شدن اثر می‌توان آن را منسوب به میرزا محمدعلی نقاش دانسته و این احتمال را مطرح نمود که رقم نقاش یعنی (کمترین محمدعلی فی سنه ؟...) همزمان با تغییر و تخریب بخش‌هایی از اثر و کاهش تعداد افراد تصویر شده از صد و پنجاه به صد و ده، صد و یک و سپس به نود و نه نفر از میان رفته است.

در مورد تاریخ ثبت نقاشی نیز باید سال ۱۲۴۸ ه.ق را احتمال

نقاشی می‌باشد. همچنین در منابع این‌گونه اشاره می‌شود که عبدالله خان و آثار هنری بی‌بدیل وی، الگوی بسیار مناسبی برای نقاشان بعدی چون میرزا محمدعلی بوده است، که بر این اساس می‌توان دیوارنگاره مذکور را که اندکی متفاوت از کارهای عبدالله خان، اما متأثر از آن است با قطعیت بیشتری، منتسب به میرزا محمدعلی نقاش دانست.

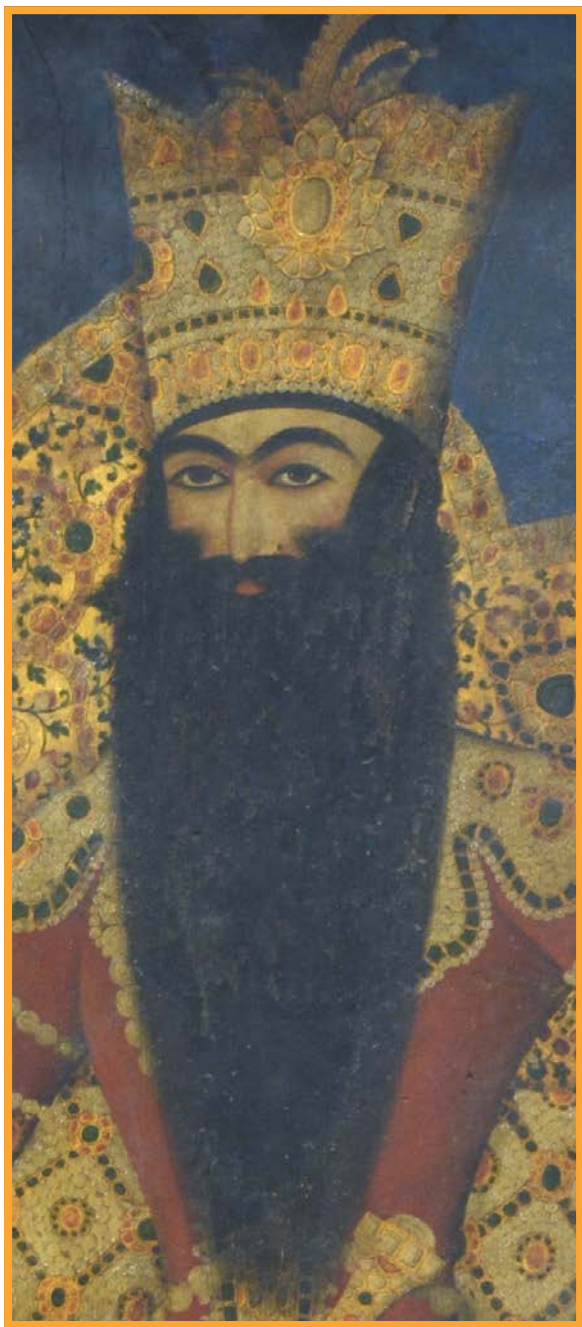
۱- در کتاب نقاشی و نقاشان دوره قاجار، از نقاشی به نام "محمد" یاد می‌شود که به سال ۱۲۵۸ ه.ق نقاشی‌های طراز اول رنگ‌روغن و لاک‌ی کار می‌کرده که به نظر همین محمدعلی نقاش می‌رسد؛ اما به گفته آتینگهاوزن، رقم این نقاش به پای کارهایش «یا محمد» است که با رقم محمدعلی نقاش تفاوت داشته و همین نکته، چنین احتمالی را دچار تردید می‌نماید (فلور و دیگران، ۱۳۸۱: ۶۴) (آتینگهاوزن، ۱۳۷۹: ۳۵۰).

۲- از دیگر آثار این هنرمند می‌توان به قلمدان گل و مرغی زیبایی در موزه برن با رقم «کمترین محمدعلی ۱۲۵۸»؛ اثری آبرنگی با تصویر دختری دلریا در یکی از مرقعات کتابخانه سلطنتی ایران با رقم «کمترین محمدعلی» و دو اثر آبرنگی دیگر با تصویر قرنفل کوچک و عقابی تیزپرواز با همین رقم اشاره نمود (نک کریم زاده تبریزی/ج ۲، ۱۳۶۹: ۹۱۲).

قریب به یقین دانست، زیرا فتحعلی‌شاه به سال ۱۲۵۰ فوت نموده و این نگاره باهدف قدردانی و جلب رضایت فتحعلی‌شاه می‌بایست به زمان حیات او تصویر شده باشد که در نتیجه آن، دو تاریخ ۱۲۵۰ و ۵۱ صحیح به نظر نمی‌رسد. سال ۱۲۴۹ نیز زمان مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه، آشفتگی اوضاع سلطنت و اغتشاشات داخلی بر سر موضوع جانشینی و در نهایت، منصوب شدن محمدمیرزا به مقام ولایتعهدی است و این اقدام هنرمندانۀ منطقی‌تری می‌توانسته در چنین شرایط آشفته‌ای صورت گرفته باشد؛ از این رو تاریخ ۱۲۴۸ ه.ق درست‌تر می‌نماید. از سوی دیگر، با توجه به وجود برخی از اسامی چون سلطان محمدشاه قاجار و محمدتقی میرزا و ناصرالدین میرزا (از فرزندان او) در تصویر، این احتمال تقویت می‌شود که نقاشی به همان سال ۱۲۴۸ که اولین سال حکمرانی کیکاووس میرزا بر قم بوده تصویر شده و در سال‌های بعد، به فرمان و دلخواه محمدشاه تغییر نموده است.



تصویر ۱۴: فتحعلی‌شاه نقش شده در دیوارنگاره عمارت شاهی قم / احتمالاً اثر میرزا محمدعلی نقاش
مأخذ: عکس از فرید ایرانیپور

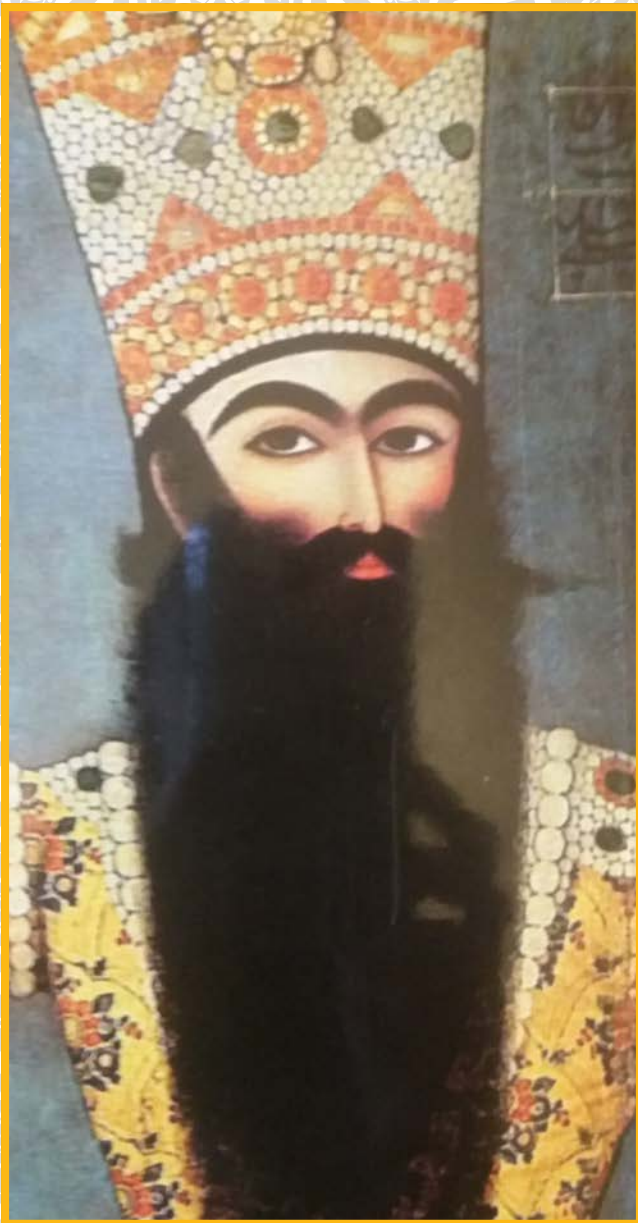


تصویر ۱۵: فتحعلی‌شاه / اثر عبدالله خان
محل نگهداری: موزه ویکتوریا و آلبرت لندن



تصویر ۱۶: صف سلام فتحعلی‌شاه قاجار / اثر عبدالله خان
محل نگهداری: موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ





تصویر ۱۸: فتحعلی‌شاه / اثر مهرعلی نقاش ۱۲۲۸ هـ. ق.
محل نگهداری: موزه هنرهای زیبای کاخ سعدآباد



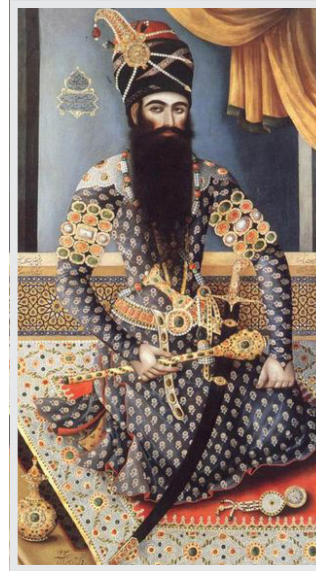
تصویر ۱۷: فتحعلی‌شاه / اثر مهرعلی نقاش ۱۲۱۲ هـ. ق.
مآخذ: اتینگهاوزن، ۱۳۷۹: ۳۴۵



تصاویر ۱۹ و ۲۰: فتحعلی شاه/ اثر مهرعلی نقاش ۱۲۲۹ ه.ق.
محل نگهداری: موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ

نور و دریای نور بر بازوان خود دارد؛ یک دست را بر کمر، بین قبضه شمشیر و خنجر و دست دیگر را بر لوله قلیان مرصع کاری شده‌اش گذاشته است.^۲

در طرفین وی یعنی در دو ضلع دیگر نیز تمامی شاهزادگان (فرزندان شاه در ردیف اول و فرزندزادگان در ردیف دوم) به ترتیب سن و جایگاه و نسب صف کشیده‌اند و طرز قرارگیری آن‌ها به گونه‌ای است که توجه کاملاً به نقطه مرکزی و شخص شاه منتقل می‌گردد که این چیدمان بصری، جدا از وقار و تشریفات و توازن، حالتی از خشکی و یکنواختی را نیز به بیننده القاء می‌کند. این شاهزادگان تاج - بدون جقه - نیم تاج یا کلاهی مرصع بر سر و لباس‌های مرواریددوزی شده بر تن دارند؛ مجهز به بازوبند و کمریند و خنجر و شمشیرند و چهره تمامی آن‌ها شبیه به هم با چشمان درشت، ابروان پهن کمانی گاهی به هم پیوسته و صورت‌های بدون حس با تفاوت‌هایی جزئی در حالت نگاه، فرم دست و تزیینات کلاه و تاج و لباس اجرا شده است^۳ که نشان دهنده نوعی از رخوت و خواب‌زدگی حاصل از تعیش و بی‌خیالی حقیقی آن‌هاست (رضازاده ملک، ۱۳۵۴: ۳۴) (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۵۰) (نک آغداشلو، ۱۳۷۸: ۴۲-۴۳) (تصویر



تصویر ۲۱: فتحعلی‌شاه / اثر میرزا بابا ۱۲۱۷ هـ - تصویر ۲۲: فتحعلی‌شاه / اثر میرزا بابا ۱۲۱۳ هـ. ق. محل نگهداری: مجموعه کتابخانه دفتر شرق شناسی هند - لندن ۳۵۱ ق. مأخذ: همان، ۳۵۱

در این نقاشی دیواری، فتحعلی‌شاه در مرکز و میانه تصویر و کمی درشت‌تر از دیگران با تاج شاهی بر سر و کلیجه ترمه و جبه پولک‌دوزی بر تن، بر تخت طاووس جلوس کرده^۱ و به متکای مرواریددوزی شده‌ای تکیه داده است. او دو بازوبند جواهرنشان از کوه

۱- گرچه در منابع گوناگون، این تخت به صورت تختی از مرمر سفید خالص با کنده‌کاری‌ها و نقوش مختلف طلاکاری شده ذکر گردیده است، اما شباهت آن در تصویر، به تخت طاووس بسیار بیشتر است (نک تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۵۰) (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۴۶). تخت خورشید یا تخت طاووس معروف، روایت‌های گوناگونی را به همراه دارد و منشأ آن همواره در حاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. قدیمی‌ترین روایت گویای این است که نادرشاه افشار پس از فتح دهلی، تخت طاووس شاه جهان را با خود به ایران آورده و به گفته لرد کرزن، آقامحمدخان قاجار پس از فتح مشهد و شکست شاهرخ میرزا، این تخت را با خود به تهران آورده و به صورت فعلی تغییر داده است. روایت دیگر، از ساخت این تخت در اصفهان به سال ۱۲۱۵ هـ. ق خبر می‌دهد که دستور ساخت آن را فتحعلی‌شاه صادر نموده، اما هزینه ساخت را صدر اصفهانی، صدراعظم ثروتمند شاه تقبل کرده است و روایت سوم به حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه، پسر ششم فتحعلی‌شاه اشاره دارد که فرمان ساخت تخت طاووس را مختص شب عروسی فتحعلی‌شاه و سوگلی او، طاووس خانم اصفهانی صادر می‌کند. تخت طاووس روکشی از طلا و تزیینات میناکاری داشته و با حدود ۴۵۲۷ قطعه جواهر مزین شده است (نک معتمدی، ۱۳۸۱: ۲۱۵-۲۱۶).

۲- دروویل در مورد پوشش و تزیینات شاه به روزهای رسمی می‌نویسد: «لباس فاخر شاه که در روزهای رسمی بر تن می‌کند با سنگ‌های گران‌بهای تزیین شده است و تخمین ارزش آن کار آسانی نیست، زیرا در سراسر این لباس جایی خالی از در و گوهر که بتوان سنجاقی در آن فرو برد نمی‌توان یافت. تاج و جقه و خنجر و شمشیر و قلیان شاه جملگی جواهرنشان هستند و نازبالشی که فتحعلی‌شاه بدان تکیه می‌زند، گویی پارچه‌ای است که از مروارید غلطان بافته شده است» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۸۵).

۳- آیدین آغداشلو در کتابش اشاره می‌کند که: «گرچه شبیه‌سازی فرنگی در این دوره زمانی باب می‌شود، اما اگر بخواهیم تصور کنیم که در نقاشی‌های این دوره، صورت‌ها کاملاً شبیه صاحبانشان تصویر شده‌اند به خطا رفته‌ایم، زیرا نقاش اهمیتی نمی‌داده که تصویر خیلی شبیه صاحبش بشود یا از لحاظ سنی نزدیک به او باشد، بلکه بیشتر سعی می‌کرده صورت را تا جایی که ممکن است، زیبا و جوان بکشد» (آغداشلو، ۱۳۷۸: ۵۹).



تصویر ۲۳: مجموعه قطعات نقاشی سلام فتحعلی‌شاهی (پیش از مرمت)
 مأخذ: عکس از فتح‌الله نیازی
 (۲۳).

- شاهزاده محمدقلی میرزا (ملقب به ملک آراء)، پسر دوم فتحعلی‌شاه
- حسینعلی میرزا فرمانفرما، پسر پنجم فتحعلی‌شاه [که این سه، در بخش مرکزی کنار دست شاهنشاه ایستاده‌اند].
- ظل‌السلطان (با نام علی میرزا، علیشاه یا علیخان)، پسر دهم فتحعلی‌شاه
- شیخ علی میرزا (ملقب به شیخ‌الملوک)، پسر نهم فتحعلی‌شاه
- امام وردی میرزا (ملقب به ایلخانی و کشیکچی باشی)، پسر

اسامی این شاهزادگان نیز بر بالای شانه چپ یا شانه راست آن‌ها درج گردیده است که بر این اساس، می‌توان آن‌ها را به ترتیب زیر معرفی نمود:

جبهه غربی ردیف بالا

• نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا، پسر چهارم فتحعلی‌شاه

دوازدهم فتحعلی شاه

• شهزاده محمود میرزا، پسر چهاردهم فتحعلی شاه

• شهزاده همایون میرزا (ملقب به حشمت)، پسر شانزدهم

فتحعلی شاه

• شهزاده سلطان احمدعلی میرزا، پسر نوزدهم فتحعلی شاه

• شهزاده اسماعیل میرزا، پسر هجدهم فتحعلی شاه [این تصویر با

توجه به ترتیب قرارگیری و مشاهده بخشی از حروف آغازین نام،

به احتمال قریب به یقین باید متعلق به اسماعیل میرزا باشد].

• شهزاده شاه قلی میرزا، پسر بیست و نهم فتحعلی شاه

• شهزاده محمد مهدی میرزا، پسر سی و ام فتحعلی شاه

• شهزاده کیقباد میرزا (ملقب به شهریار)، پسر بیست و یکم

فتحعلی شاه

• شهزاده بهرام میرزا، پسر بیست و دوم فتحعلی شاه

• شهزاده هرمز میرزا، پسر بیست و ششم فتحعلی شاه

• نامشخص ؟ [این تصویر احتمالاً باید متعلق به شاپور میرزا یا

عباس قلی میرزا باشد، اما به دلیل مخدوش بودن نقش و ناخوانا بودن

نام صاحب تصویر، از ذکر آن در این فهرست خودداری می گردد].

• شهزاده کیومرث میرزا (ملقب به ایلخانی، ابوالملوک و ملک آراء)،

پسر سی و دوم فتحعلی شاه

• شهزاده ملک ایرج میرزا، پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه

• شهزاده کیکاووس میرزا (ملقب به شهاب السلطنه و بهاء الدوله)،

پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه

• شهزاده کیخسرو میرزا (ملقب به برهان الملک)، پسر سی و

یکم فتحعلی شاه

• شهزاده سلیمان میرزا، پسر سی و چهارم فتحعلی شاه

• شهزاده علی قلی میرزا (ملقب به اعتضاد السلطنه)، پسر پنجاه و

چهارم فتحعلی شاه

• شهزاده پرویز میرزا (ملقب به نیرالدوله)، پسر پنجاه و سوم

فتحعلی شاه

جبهه غربی ردیف پایین:

• السلطان محمدشاه قاجار، پسر اول عباس میرزا [گرچه در این

تصویر، با توجه به نامتعارف بودن لقب سلطان به این تاریخ یعنی

۱۲۴۸ ه.ق برای محمدشاه قاجار، عدم هماهنگی نام وی با سیر

ترتیبی اسامی شاهزادگان (فرزندان فتحعلی شاه)، تغییر رنگ زمینه

در این بخش از تصویر و از همه مهم تر، وجود نامی دیگر تحت عنوان

"سلطان محمد" در زیر زمینه رنگی موجود اثر، باید اذعان داشت

که این تصویر به احتمال قوی، در آغاز متعلق به سلطان محمد میرزا

سیف الدوله، پسر سی و هشتم فتحعلی شاه (برادر تنی فرخ سیر میرزا

و سلطان احمد میرزا) بوده که ترتیب قرارگیری افراد در ردیف پایین

نیز این فرضیه را تقویت می کند. گویا بعدها محمدشاه، نام وی را که

در کانون نقاشی و در بخش زیرین تصویر فتحعلی شاه قرار داشته به

نام خود تغییر داده است].

• شهزاده سلطان احمد میرزا (ملقب به موجول میرزا و عضدالدوله)،

پسر چهل و نهم فتحعلی شاه [جایگاه این دو نفر، در بخش مرکزی

کنار تخت سلطنتی و پیش پای عباس میرزا است].

• محمدحسین میرزا (ملقب به حشمت الدوله)، پسر اول محمدعلی

میرزا دولت شاه

• طهماسب میرزا (ملقب به مؤیدالدوله)، پسر دوم دولت شاه

• نصرالله میرزا (ملقب به والی)، پسر سوم دولت شاه

• اسدالله میرزا، پسر چهارم دولت شاه

- فتحعلی شاه
- جعفرقلی خان، پسر پنجم ملک ایرج میرزا
- جبهه شرقی ردیف بالا:
- نواب شاهزاده محمدعلی میرزا (ملقب به دولت‌شاه)، پسر اول فتحعلی شاه
- شهزاده محمدولی میرزا^۱، پسر سوم فتحعلی شاه
- شهزاده محمدتقی میرزا (ملقب به حسام‌السلطنه)، پسر هفتم فتحعلی شاه [این سه نفر، در بخش مرکزی کنار دست شاهنشاه ایستاده‌اند].
- شهزاده حسنعلی میرزا (ملقب به شجاع‌السلطنه)، پسر ششم فتحعلی شاه
- شهزاده علی‌نقی میرزا (ملقب به رکن‌الدوله، حجة السلطان و تاج‌بخش)، پسر هشتم فتحعلی شاه
- شهزاده عبدالله میرزا (ملقب به دارا)، پسر یازدهم فتحعلی شاه
- شهزاده محمدرضا میرزا (ملقب به افسر)، پسر سیزدهم فتحعلی شاه
- شهزاده حیدرقلی میرزا، پسر پانزدهم فتحعلی شاه
- شهزاده الله‌ویردی میرزا (ملقب به نواب)، پسر هفدهم فتحعلی شاه
- شهزاده علی‌رضا میرزا (ملقب به حکیم)، پسر بیستم فتحعلی شاه
- شاهزاده ملک‌قاسم میرزا (ملقب به خان‌عمو)، پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه
- شاهزاده جهان‌شاه میرزا، پسر سی و سوم فتحعلی شاه

- محمدتقی میرزا (ملقب به رکن‌الدوله)، نتیجه فتحعلی شاه پسر چهارم محمدشاه [این تصویر را نیز با توجه به ترتیب قرارگیری افراد (نوادگان و خصوصاً در این بخش، فرزندان عباس میرزا) می‌توان در آغاز متعلق به محمدمیرزا یا همان محمدشاه دانست که وی پس از تغییر نام سلطان محمدمیرزا به نام خود، نام خویش را در این صحنه سلام بااهمیت، به چهارمین پسر خود، محمدتقی میرزا سپرده است].
- احمدشاه میرزا، پسر اول یا دوم کیقباد میرزا
- بهرام میرزا (ملقب به معزالدوله)، پسر دوم عباس میرزا
- افراسیاب میرزا، پسر هشتم علی‌نقی میرزا
- بهمن میرزا، پسر چهارم عباس میرزا
- سلیمان خان (ملقب به خان‌خانان)، نوه دختری از دختر دوم فتحعلی شاه
- سیف‌الملوک میرزا، پسر اول ظل‌السلطان
- محمدحسین میرزا، پسر دوم ظل‌السلطان
- سیف‌الدوله میرزا (ملقب به حاجی عمو)، پسر سوم ظل‌السلطان
- نظرعلی میرزا، پسر اول شیخ علی میرزا
- علی‌محمد میرزا، پسر سوم امام وردی میرزا
- امام‌قلی میرزا، پسر اول امام وردی میرزا
- مسعود میرزا، پسر اول محمود میرزا
- زمان میرزا، پسر دوم محمود میرزا
- سیاوش میرزا، پسر سوم محمود میرزا
- محمدشفیع میرزا، پسر اول همایون میرزا
- اکبر میرزا، پسر دوم همایون میرزا
- اسحاق میرزا، پسر پنجم علی‌نقی میرزا
- حسن خان میرزا (ملقب به سالار)، نوه دختری از دختر پنجم

۱- سلطان احمد میرزا عضدالدوله از شاهزاده محمدولی میرزا چنین نقل می‌کند که: «در سلام شاه ما چند نفر که شاهزاده ارشد آن زمان محسوب بودیم به این ترتیب می‌ایستادیم: اول ولیعهد عباس میرزا، بعد از آن ملک آراء و فرمانفرما و شاهزاده محمدعلی میرزا و زیر دست او من که محمدولی میرزا هستم بودم»، که ترتیب قرارگیری افراد در نقاشی فوق نیز دقیقاً به همین منوال است (عضدالدوله، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

- شهزاده فتح‌الله میرزا (ملقب به شعاع‌السلطنه)، پسر سی و پنجم فتح‌علی شاه
 - شهزاده بهمن میرزا (ملقب به بهاء‌الدوله)، پسر سی و هفتم فتح‌علی شاه
 - شهزاده ملک منصور میرزا، پسر سی و ششم فتح‌علی شاه
 - شهزاده سلطان ابراهیم میرزا (ملقب به بله‌اء)، پسر سی و نهم فتح‌علی شاه
 - شهزاده مصطفی میرزا، پسر چهل و یکم فتح‌علی شاه
 - سلطان سلیم میرزا، پسر چهلیم فتح‌علی شاه
 - شهزاده سیف‌الله میرزا، پسر چهل و دوم فتح‌علی شاه
 - شهزاده یحیی میرزا، پسر چهل و سوم فتح‌علی شاه
 - شهزاده محمدامین میرزا، پسر چهل و پنجم فتح‌علی شاه
 - شهزاده محمدهادی میرزا، پسر پنجاه و دوم فتح‌علی شاه
- جبهه شرقی ردیف پایین:
- شاهزاده فرخ‌سیر میرزا (ملقب به نیرالدوله)، پسر چهل و هفتم فتح‌علی شاه
 - شاهزاده جهان سوز میرزا (با نام دیگر حسین‌قلی میرزا، ملقب به امیرتومان)، پسر پنجاه و یکم فتح‌علی شاه [جایگاه این دو نفر، در بخش مرکزی کنار تخت سلطنتی و پیش پای محمدعلی میرزا و محمدولی میرزا است].
 - الله‌قلی میرزا (ملقب به ایلخانی)، نوه دختری از دختر سیزدهم فتح‌علی شاه
 - ناصرالدین میرزا، نتیجه فتح‌علی شاه پسر اول محمدشاه [این تصویر نیز به احتمال قوی باید متعلق به یکی دیگر از نوادگان شاهی (شاید یکی از فرزندان ارشد محمدولی میرزا) بوده باشد که با توجه

- به اهمیت این نقاشی درباری در معرفی و ارائه خاندان سلطنتی قاجار، به نام ناصرالدین میرزا یا همان ناصرالدین شاه قاجار، فرزند ارشد محمدشاه تغییر نموده و این گونه به نظر می‌رسد که تمامی این تغییرات، به دستور محمدشاه صورت گرفته است.]
- چنگیز میرزا، پسر دوم محمدولی میرزا
 - رضاقلی میرزا (ملقب به نایب‌الایاله)، پسر اول حسینعلی میرزا فرمانفرما
 - نجفقلی میرزا (ملقب به والی)، پسر سوم فرمانفرما
 - انوشیروان میرزا، پسر ششم کیکاووس میرزا
 - هلاکو میرزا (ملقب به بهادرخان)، پسر اول حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه
 - ارقون میرزا، پسر دوم حسنعلی میرزا
 - آباق‌خان میرزا (ملقب به فروغ‌الدوله)، پسر سوم حسنعلی میرزا
 - محمد کاظم میرزا، پسر اول محمدقلی میرزا
 - تیمور میرزا، پسر دوم محمدقلی میرزا
 - اسکندر میرزا، پسر سوم محمدقلی میرزا
 - عباس قلی میرزا، نوه دختری از دختر اول فتح‌علی شاه
 - ابوالفتح میرزا (ملقب به مؤیدالدوله)، پسر اول محمدتقی میرزا
 - امیرتیمور میرزا (ملقب به صاحب اختیار)، پسر ششم محمدتقی میرزا
 - بدیع‌الزمان میرزا (ملقب به سلطان)، پسر اول علی‌نقی میرزا
 - اسکندر میرزا، پسر دوم علی‌نقی میرزا
 - محمدزمان میرزا، پسر سوم علی‌نقی میرزا
 - محمدمحسن میرزا (ملقب به شاهزاده میرآخور)، پسر اول عبدالله میرزا

• رضاقلی خان، نوه دختری از دختر بیست و یکم فتحعلی شاه
 • مرتضی قلی خان (ملقب به سالار لشکر)، پسر دوم کیخسرو میرزا
 • عزیزالله میرزا، پسر پنجم احمدعلی میرزا
 • فیروز میرزا (ملقب به نصرت الدوله و فرمانفرما)، پسر شانزدهم عباس میرزا
 • شجاعالدین میرزا، احتمالاً پسر پنجم ظل السلطان [این شخص ممکن است همان شجاع الدوله میرزا، فرزند پنجم ظل السلطان باشد که در این صف سلام، جدا از برادران خود ایستاده است و از آنجا که ترتیب قرارگیری برخی از افراد به دلایلی در این فهرست جابه‌جا شده است و ما شاهد دو نمونه دیگر از آن نیز هستیم، این فرضیه منطقی به نظر می‌رسد.]

• امان‌الله میرزا، پسر سوم حیدرقلی میرزا

• محمدزمان میرزا، پسر سوم محمدرضا میرزا
 حال به تبارشناسی و شرح حال کامل شاهزادگان پرداخته و در صورت امکان، تصویری از چهره حقیقی آن‌ها ارائه می‌گردد.

نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا (۱۲۴۹-۱۲۰۳ ه.ق)، فرزند چهارم فتحعلی شاه^۱ (از بطن آسیه خانم دولوی قاجار)، برادر تنی علیشاه ظل السلطان، و به دلیل منصب ولایتعهدی فتحعلی شاه قاجار ملقب به «نایب‌السلطنه» بود (تصویر ۲۴). گویا آقامحمدخان قاجار

۱- مهدی بامداد، گرت واتسن و گاسپار دروویل، وی را فرزند دوم و نانکوانی، فرزند سوم ذکر می‌کند. از سوی دیگر، بامداد تاریخ تولد وی را ۴ ذی‌حجه ۱۲۰۳ ه.ق می‌داند که به این ترتیب محمدقلی میرزا، فرزند دوم متولد ۲۲ رمضان و محمدولی میرزا، فرزند سوم متولد ۱ شوال همین سال، مقدم و ارشد بر او بوده و عباس میرزا نمی‌تواند فرزند دوم یا سوم شاه باشد.

اگر این اساس، در نگارش کتاب پیش رو و پرداختن به ترتیب و تبار شاهزادگان و تعداد و اسامی اولادشان، بدواً گفته منابع دست اول چون تاریخ عضدی، ناسخ التواریخ، اکسیرالتواریخ و مانند آن، و سپس منابع دست دوم مورد استناد قرار می‌گیرد، که تنها دلیل آن نیز می‌تواند هم‌ردیفی این تألیفات و مؤلفین آن‌ها به لحاظ تاریخی و خویشاوندی و به تبع، مطابقت بیشتر آنان با موضوعات طرح شده باشد.]

در همان زمان حیات خود، عباس میرزا را که از مادری قاجاری بود ملقب به نایب‌السلطنه و کاندید ولایتعهدی ایران نموده بود؛ از این رو مأموریت‌های مهم دولتی، فرماندهی ارتش در جنگ‌های داخلی و خارجی و انجام مذاکرات سیاسی با دول بیگانه، غالباً به وی محول می‌گردید. تا این‌که در سال ۱۲۱۲ ه.ق با مرگ آقامحمدخان و جلوس فتحعلی شاه به تخت سلطنت، منصب ولایتعهدی رسماً به عباس میرزای ۱۰ ساله واگذار گردید و او یک سال بعد (در ۱۲۱۳ ه.ق) با وزارت میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی و پسرش، به حکومت آذربایجان منصوب شده و در تبریز اقامت گزید^۲ (نانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹) (تصاویر ۲۵ و ۲۶).

گویا همواره بر سر منصب ولایتعهدی، تنش‌ها و درگیری‌هایی میان شاه و پسرانش، خصوصاً محمدعلی میرزا دولت‌شاه (پسر ارشد او و مدعی اصلی سلطنت) وجود داشته است. محمدعلی میرزا و عباس میرزا، هر دو به شدت مورد علاقه آقامحمدخان قاجار بوده و بخشی از دوران کودکی خود را نزد وی گذراندند و تصمیم آقامحمدخان بر این بود که یکی از آن دو را به ولایتعهدی برگزیند. محمدعلی میرزا نیرومند و قوی و گستاخ بود و عباس میرزا آرام و باسیاست و مؤدب، که در نهایت از میان آن‌ها، عباس میرزا به نیابت سلطنت انتخاب گردید و بیش از پیش، بر خشم و غضب محمدعلی میرزا افزوده شد^۳. دروویل در این باره می‌نویسد: «شاه

۲- گرچه لرد کرزن در کتاب خود به اشتباه اشاره می‌کند که آذربایجان به مرکزیت تبریز از سال ۱۲۱۸ یا ۱۲۲۰ ه.ق مقر ولیعهدهای قاجاری بوده است (لرد کرزن/ج ۲، ۱۳۵۰: ۵۲۱).

۳- به گفته منابع، جدا از این واقعیت که مادر عباس میرزا از سلسله قاجار بوده و رسم بر این بوده که پادشاه، از هر دو سو به خاندان قاجار برسد، محمدعلی میرزا و عباس میرزا بارها توسط آقامحمدخان به بوته آزمایش گذاشته شدند و در این میان، هر بار عباس میرزا پیروز میدان و برادرش مغلوب و مورد غضب شاه واقع می‌گردید. به‌عنوان مثال «روزی آقامحمدخان از او پرسیده بود که اگر شاه شوی

با انتخاب عباس میرزا به جانشینی خود الحق حسن تدبیر به خرج داده است. زیرا عباس میرزا نه تنها از دیگر فرزندان شاه به مراتب مطلع تر و شایسته تر است بلکه با سجایای انسانی خویش مخصوصاً قدرت شناسایی روحیه دیگران و جلب محبت آنان یک سر و گردن از برادران دیگر بالاتر است» (درویل، ۱۳۴۸: ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۵)؛ و اعتضادالسلطنه با غرور تمام اشاره می کند که: «شهریاری جامه‌ای بود که خیاط روزگار تنها بر قامت او دوخته بود و آذر سلطنت از چهره‌اش افروخته بود

بحر شاهی ست پر زلالی شاهوار لیکن نکرد دست قضا چون وی انتخاب (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۱).

عباس میرزا، قدی متوسط و اندامی نیرومند داشت. چهره‌اش کمی کشیده و رنگ پریده بود، اما چشمان درشت و سیاهش به همراه دماغی عقابی، دندان‌هایی زیبا و ردیف و ریشی پرپشت، بر جذابیت آن می افزود. او کلمات را به تندی ادا می کرد و به طور کلی، در رفتارش بی قرار بود و با وجود ترس فراوانی که از پدر داشت، اما بسیار و حتی بیشتر از سایر فرزندان، برایش احترام قائل بود. او در ظاهر و پوشش خود نیز بسیار ساده و بی آرایش بود، تا آنجا که روزی فتح‌علی شاه رو به دیگر فرزندان خود کرده و می گوید: «از این همه آرایش شرم ندارید؟ به برادر خود عباس بنگرید. لباس هیچ یک از غلامان من بدتر از او نیست. طفلک هرگز چیزی برای شخص خود نمی خواهد. تنها چیزی که به اصرار از من مطالبه می کند ارسال تفنگ و توپ و باروت و سرب است» (تصاویر ۲۷ و ۲۸).

او با ادبیات آشنایی و به ریاضیات، تسلط کامل داشت؛ چندین

چه می کنی؟ و محمدعلی در پاسخ گفته بود هم شما و هم عباس میرزا را در دم خواهم کشت» و اتفاقاتی دیگر از این دست.

زبان مختلف آسیایی را فرا گرفته بود و علاقه بسیاری به جمع آوری سلاح‌های جنگی، تابلوهای نقاشی، نقشه‌ها و گراورها داشت. به دستور او، کتاب‌های نظامی گیبرت و آیین‌نامه‌های مانور پیاده نظام و توپخانه ترجمه گردید و در اختیار افسرانش قرار گرفت؛ کارخانه و انبار مهمات در تبریز تأسیس گردید؛ همچنین اروپاییان مطلع و کاردان، به خدمت ارتش درآمدند تا تاکتیک‌های نظامی اروپایی را به افسران و سربازان بیاموزند، و در حقیقت باید گفت که عباس میرزا، تمامی وقت خود را صرف بهسازی لشکری و ایجاد ارتش نیرومند و منظمی با تسلیحات جدید می نمود که بتواند استقلال کشور را در برابر بیگانگان و سرکشان داخلی حفظ و تضمین نماید^۱ (درویل، ۱۳۴۸: ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۴) (ده سفرنامه، ۱۳۶۹: ۲۵۰) (بروگش/ج ۱، ۱۳۶۷: ۱۴۲).

او در سال ۱۲۱۸ ه.ق (به سن شانزده سالگی) با همراهی سی هزار سوار و پیاده خود، مأمور عقب رانی روس‌های متجاوز به سرحدات ایران گردید، اما در این اقدام با وجود رشادت‌های فراوان کاری از پیش نبرد. تا این که در سال ۱۲۲۷ ه.ق سپاه ایران به فرماندهی عباس میرزا، از لشکر روسیه (با حمایت انگلستان) شکست خورده و

۱- گرچه فیودور کوف در سفرنامه‌اش برخلاف دیگر مؤلفین، خصایلی ناپسند را نیز برای عباس میرزا برمی شمارد که از جمله آن‌ها، تندخویی و ناشکیبایی و تصمیمات آنی و زودگذر است: «همه چیز او اشتعال آنی بود و حرارت کافی جهت ادامه کار آغاز شده را فراهم نمی کرد یعنی آن مردانگی و همتی که در آغاز کار الهام بخش وی بود بعداً کاملاً از بین می رفت ... و دیگر این که سرگرمی او به انواع امیال شیوانی سلامت او را مختل می ساخت و ادراک و فهم او را تحت شعاع قرار می داد. او با داشتن علاقه به تکامل و پیشرفت کشور خویش، اصلاً به فکر تکامل و پیشرفت معرفت خود نبود» و در پایان اشاره می کند که «کسانی نام بلند و درخشانی برای وی قائل می شوند که یا کارهای او را سراسری و سطحی بررسی کرده‌اند یا اصلاً تحقیقی درباره او نکرده‌اند» (فیودور کوف، ۱۳۷۲: ۱۰۰، ۱۰۱). گرچه به عقیده نگارنده، خصوصیات ناپسند عباس میرزا (به عنوان نایب سلطنت)، چیزی نیست که بتواند از چشم رقیبان و برادران و هم‌صنفانش پوشیده بماند؛ پس با اطمینان می توان گفت که خصایل نیکو و رشادت‌های او بیشتر و چشمگیرتر از خصایل ناپسندش بوده است.

با اصرار و پادرمیانی میرزا محمدشفیع صدراعظم و میرزا ابوالحسن خان شیرازی که هر دو دست‌نشانده دولت انگلیس بودند مجبور به امضای معاهده ننگین گلستان (در سال ۱۲۲۸) گردید. ننگین بدین خاطر که به موجب فصل سوم آن، ولایات قزلباش، گنجه، شکی، شیروان، قبه، دربند، بادکوبه، قسمتی از طالش، تمامی داغستان، گرجستان، شوره گل، آچوقباش، کورنه، منگریل و ابخان به روسیه واگذار گردید و به موجب فصل پنجم آن، ایران از داشتن کشتی جنگی در دریای خزر محروم شد.

سپس عباس میرزا در سال ۱۲۳۷ ه.ق به جنگ با عثمانی‌ها پرداخته و پیروز میدان شد. اما در فاصله سال‌های ۱۲۴۱ تا ۴۳ ه.ق مجدداً جنگی میان ایران و روسیه در گرفت که منتج به شکست ایران و از دست رفتن شهرهای تبریز و ایروان گردید. دلیل این شکست را نیز می‌توان در پیشرفت‌های علمی و صنعتی و نظامی اروپاییان، نافرمانی برادران عباس میرزا که هر یک فرماندهی بخشی از سپاه را بر عهده داشتند و همچنین کارشکنی درباریان و خست فتحعلی شاه در تأمین هزینه‌های نظامی جستجو نمود (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۷۶). در همین اثنا، فتحعلی شاه که از جریان شکست ایران باخبر گشته بود، تمامی شاهزادگان را به تهران فراخوانده و صلاح کار را جویا شد. تصمیم بر این شد که جمعی به رهبری حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه (والی خراسان) که در آن هنگام به اندیشه سلطنت، «صاحب‌السلطنه» لقب گرفته بود به نبرد با روس‌ها رفته و دستشان را از خاک مملکت کوتاه کنند. اما پیش از این اقدام، عباس میرزا تحت شرایطی^۱ با روس‌ها سازش کرده و عهدنامه ترکمنچای (به

سال ۱۲۴۳) میان آن‌ها منعقد گردید. به دنبال این توافق، در چندین ایالت ایران از جمله یزد و کرمان، اغتشاشاتی به تحریک حسنعلی میرزا و حسینعلی میرزا بروز نمود که به سال ۱۲۴۶ ه.ق عباس میرزا، مأمور ساماندهی به این اوضاع شد. او هر دو شهر را بدون جنگ و خونریزی تصاحب کرد، حسنعلی میرزا که اینک والی کرمان بود را روانه تهران نمود و حکومت این شهر را به سیف‌الملوک میرزا و زمامداری یزد را به سیف‌الدوله میرزا (که هر دو داماد او و از پسران ظل‌السلطان بودند) سپرد.

سپس او در سال ۱۲۴۷ ه.ق مأمور ایالت خراسان شد^۲، اما در مشهد سخت بیمار گشته و نهایتاً به سال ۱۲۴۹ ه.ق (در سن نزدیک به چهل‌وشش سالگی) بر اثر ورم کلیه درگذشت و در بارگاه امام رضا (ع) مدفون گردید. پس از مرگ عباس میرزا، هرج و مرج‌های بسیاری بر سر نیابت سلطنت در پایتخت شکل گرفت؛ از این رو ارسطف (نماینده امپراتوری روس) سریعاً به تهران و دیدار شاه شتافته و ماده هفتم عهدنامه ترکمنچای را در باب ولایتعهدی محمدمیرزا، به وی متذکر شد که در نتیجه آن، محمدمیرزا از ایالت خراسان به تهران دعوت شده و طبق فرمانی، به ولایتعهدی شاهنشاه منصوب گردید. لسان‌الملک سپهر در این باره می‌نویسد: «و هم در این وقت نیکلای پاولویچ امپراتور روسیه پس از اصغای قصه وفات نایب‌السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارسطف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت به محضر شاهنشاه فرستاد و او وارد تهران شد و آداب تسلیت و تعزیت به پای برد و از قبل امپراتور روسیه تشدید و ترخیص امور شاهزاده

۱، ج ۱: ۱۳۴۷، ۲: ۲۱۹.

۲- عضدالدوله در بیان اقتدار و حکومت‌داری عباس میرزا می‌نویسد: «تمامی ممالک از سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام با اقصی بلاد خراسان و قزوین و خمسه تا منتهای آذربایجان در زیر سم ستوران عسکر ولایتعهد بود» (عضدالدوله، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

میرزا ۴ بهمن میرزا ۵. فریدون میرزا ۶. اسکندر میرزا ۷. خسرو میرزا ۸. قهرمان میرزا ۹. اردشیر میرزا ۱۰. احمد میرزا ۱۱. جعفر قلی میرزا ۱۲. مصطفی قلی میرزا ۱۳. سلطان مراد میرزا ۱۴. منوچهر میرزا ۱۵. فرهاد میرزا ۱۶. فیروز میرزا ۱۷. خانلر میرزا ۱۸. بهادر میرزا ۱۹. محمدرحیم میرزا ۲۰. مهدی قلی میرزا ۲۱. حمزه میرزا ۲۲. ایلدرم بایزید میرزا ۲۳. لطف‌الله میرزا ۲۴. محمد کریم میرزا ۲۵. جعفر خان و ۲۶. عبدالله خان (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۷۷).



تصویر ۲۴: چهره عباس میرزا نایب‌السلطنه در نقاشی صف سلام (پس از مرمت) مأخذ: عکس از فرید ایرانیور



تصویر ۲۵: عباس میرزا در نوجوانی مأخذ: افشار، ۱۳۴۹: ۵۱

۱- بامداد در کتاب خود، حمزه میرزا را فرزند شانزدهم عباس میرزا معرفی می‌کند (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۱۳).

محمد میرزا را خواستار گشت. آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار شده با پاسخ‌نامه امپراتور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر کرده حاضر در گاه شود» (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۲۱۵، ۲۲۲).

عباس میرزا دارای ۴۸ فرزند (۲۶ پسر و ۲۲ دختر) بود که اولاد ذکور او به ترتیب عبارت‌اند از: ۱. محمد میرزا ۲. بهرام میرزا ۳. جهانگیر



تصاویر ۲۷ و ۲۸: ظاهر و پوشش عباس میرزا (طبق توصیفات ارائه شده)



تصویر ۲۶: عباس میرزا / اثر عبدالله خان ۱۲۲۲ ه. ق
محل نگهداری: موزه هنرهای زیبای کاخ سعدآباد

شاهزاده محمدقلی میرزا (۱۲۸۹-۱۲۰۳ ه.ق)، فرزند دوم فتحعلی‌شاه^۱ (از بطن آسیه خانم قوانلو) و ملقب به «ملک آراء» می‌باشد. گویا او خودش را همچون محمدعلی میرزا به شکل و شمایل پدر می‌آراسته و در شعرهایش نیز «خسروی» تخلص می‌کرده است^۲ (همان، ۳۶۱).

شهبزاده سلطان احمد میرزا نیز در شرح حال وی می‌نویسد: «دست خطی که برای ملک آراء می‌نوشتند عنوانش ابوی مقام بود. واقعاً این پدر و پسر را هر کس باهم می‌دید ملک آراء به حسب افتادگی و ضعف بدن مانند پدر بود. در سواری بعد از آنکه شاطر قلیان را به شاهنشاه می‌داد همان قلیان را برای ملک آراء می‌آورد که شاهزادگان دیگر چنین حقی نداشتند. همچنین در خدمت شاه با عصا می‌رفت که سایرین را این اجازه حاصل نبود» (همان، ۱۳۷۹: ۱۱۴) (تصویر ۲۹).

او در سال ۱۲۱۴ ه.ق (به سن دوازده سالگی) به حکومت مازندران منصوب شد^۳ و در سال ۱۲۲۸ پس از عقب رانی یوسف خواجه کاشغری و محمدخان قاجار عزالدین لو که از شورشیان دولتی بودند حکومت گرگان (استرآباد) را نیز ضمیمه مازندران به دست گرفت و در همین زمان، ملقب به ملک آراء گردید. اما در سال ۱۲۵۰ ه.ق و به دنبال جریان سلطنت محمدشاه و نافرمانی عموها از برادرزاده، محمدقلی میرزا که در این تاریخ، مسن‌ترین اولاد شاه بود از گرگان روانه تهران شده و سپس به همدان منتقل گردید و تا پایان عمر (یعنی تا سن ۸۷ سالگی) در آنجا به سر برد (بامداد/ج ۴،

۱۳۴۷: ۴۷۱، ۴۷۳) (سلیمانی، ۱۳۷۸: ۱۷۰). در باب علت عزیمت وی به همدان نیز دو نظر متفاوت مطرح می‌گردد. اعتضادالسلطنه، بیماری محمدقلی میرزا و آب و هوای خوب همدان را علت این مسکن‌گزینی از سوی محمدشاه می‌داند:

همدان جای شهن از قبل آب و هواست در جهان خوش‌تر از آن بقعه خرم نبود (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۸-۱۸۹)؛ در حالی که تاریخ رجال، بی‌احترامی‌های مکرر محمدقلی میرزا به شاهنشاه را دلیل اصلی تبعید او ذکر می‌کند: «چون او در این تاریخ بزرگ‌ترین اولاد فتحعلی‌شاه بود، به محمدشاه برادرزاده خود چندان اعتنایی نداشت مثلاً هر وقت که به حضور شاه می‌آمد تعظیم نمی‌کرد و بی‌اجازه او می‌نشست و در گفتگوی با شاه مانند زمان‌های پیش با او تکلم می‌نمود» (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۴۷۳)، که با توجه به اتفاقات روی داده و سیاست‌های اعمال شده در آن دوران، علت دوم درست‌تر به نظر می‌رسد.

محمدقلی میرزا ۲۳ پسر داشته که اسامی آن‌ها از این قرار است:

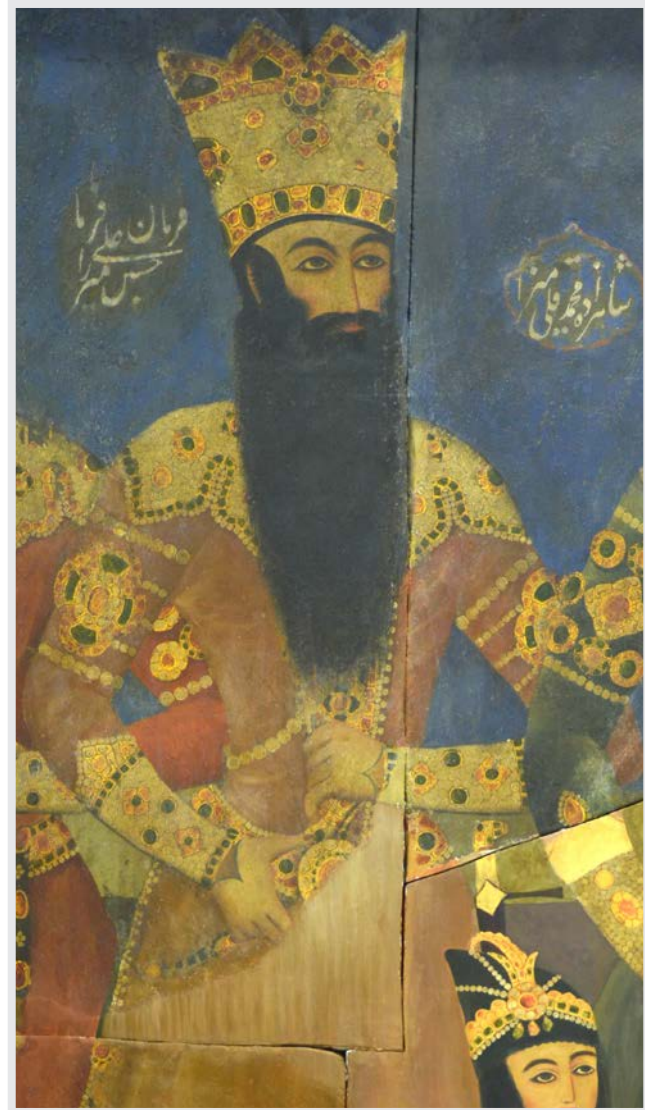
۱. محمد کاظم میرزا ۲. تیمور میرزا ۳. اسکندر میرزا ۴. بدیع‌الزمان میرزا
۵. نوذر میرزا ۶. قهرمان میرزا ۷. اردشیر میرزا ۸. سلطان حسین میرزا
۹. سلطان حسن میرزا ۱۰. داراب میرزا ۱۱. نصرالله میرزا ۱۲. نورالدهر میرزا
۱۳. شاپور میرزا ۱۴. جابر میرزا ۱۵. کیومرث میرزا ۱۶. سام میرزا
۱۷. عبدالله میرزا ۱۸. ملک جمشید میرزا ۱۹. شاه منصور میرزا
۲۰. لطف‌علی میرزا ۲۱. بهادر میرزا ۲۲. محمد رحیم میرزا و ۲۳. ملک بهمن میرزا^۴ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۱-۲۲۲).

۴- اعتضادالسلطنه نیز تعداد پسران وی را بیست‌وسه تن، اما به ترتیب زیر معرفی می‌کند: ۱. تیمور میرزا ۲. اسکندر میرزا ۳. بدیع‌الزمان میرزا ۴. نوذر میرزا ۵. قهرمان میرزا ۶. اردشیر میرزا ۷. سلطان حسین میرزا ۸. داراب میرزا ۹. نصرالله میرزا ۱۰. سلطان حسن میرزا ۱۱. سام میرزا ۱۲. نورالدین میرزا ۱۳. بابر میرزا ۱۴. کیومرث میرزا ۱۵. عبدالله میرزا ۱۶. مظفرعلی میرزا ۱۷. لطفعلی میرزا ۱۸. ملک جمشید

۱- بامداد، وی را فرزند سوم و تانکوانی، فرزند ششم فتحعلی‌شاه برمی‌شمارد.
۲- در کتاب اکسیرالتواریخ آمده است: «او حسب‌الامر خاقان کتابی مبنی بر احوال ایل قاجار و سبک حال اجداد شهریار نوشته، گویند تخم فصاحت در زمین دل کاشته ولیکن تا به حال به نظر نرسیده است» (همان، ۱۸۹).
۳- تانکوانی در سفرنامه‌اش، مازندران را مسقط الرأس خاندان سلطنتی قاجار و محمدقلی میرزا را حاکم برحق آنجا معرفی می‌کند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹).

حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱۲۵۱ ۱۲۰۳ ه.ق)، فرزند پنجم فتحعلی‌شاه (از بطن بدر جهان خانم عرب)، برادر بطنی حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه و ملقب به «فرمانفرما» بود (تصویر ۳۰). او در سال ۱۲۱۴ ه.ق (به سن دوازده سالگی) به حکومت فارس منصوب شد و تا سال ۱۲۵۰ (یعنی به مدت سی‌وهفت سال) زمامداری آن ایالت را بر عهده داشت^۱. اعتضادالسلطنه در وصف او چنین می‌نویسد: «ایشان مدام مشغول شرب مدام بودند و عمر گران‌مایه را به عیاشی و قلاشی به سر برد و طریق لهو و لعب سپرد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۲). با این تعاریف، می‌توان گفت که او از پسران نالایق و بی‌کفایت فتحعلی‌شاه بوده و از جمله اقدامات ناشایستی که وی در دوران حکومت خود مرتکب شد، واگذاری اداره امور جزایر بحرین به انگلستان بود که تا آن زمان، جزئی از استان فارس محسوب شده و توسط زمام‌داران آن ایالت اداره می‌گردید.

در سال ۱۲۴۳ ه.ق به دنبال شکست ایران از قوای روس و آشفتگی اوضاع کشور، حسینعلی میرزا با حمایت برادرش حسنعلی، شروع به انجام اقداماتی به نفع سلطنت خویش نمود که از آن جمله، ارسال نامه‌ای به فرماندار انگلیسی تبار هندوستان با این مضمون بود: «نایب‌السلطنه با روس ساخت شاهنشاه او را از ولیعهدی انداخت و من و برادرم حسنعلی میرزا از فارس و عراق و خراسان را داد و بعد از این شما باید با ما مراودت داشته باشید نه با نایب‌السلطنه». گرچه دولت انگلستان، این اقدام را بی‌اهمیت شمرده و در نتیجه، تلاش دو برادر ناکام ماند. اما حسینعلی میرزا مجدداً شروع به انجام اقداماتی

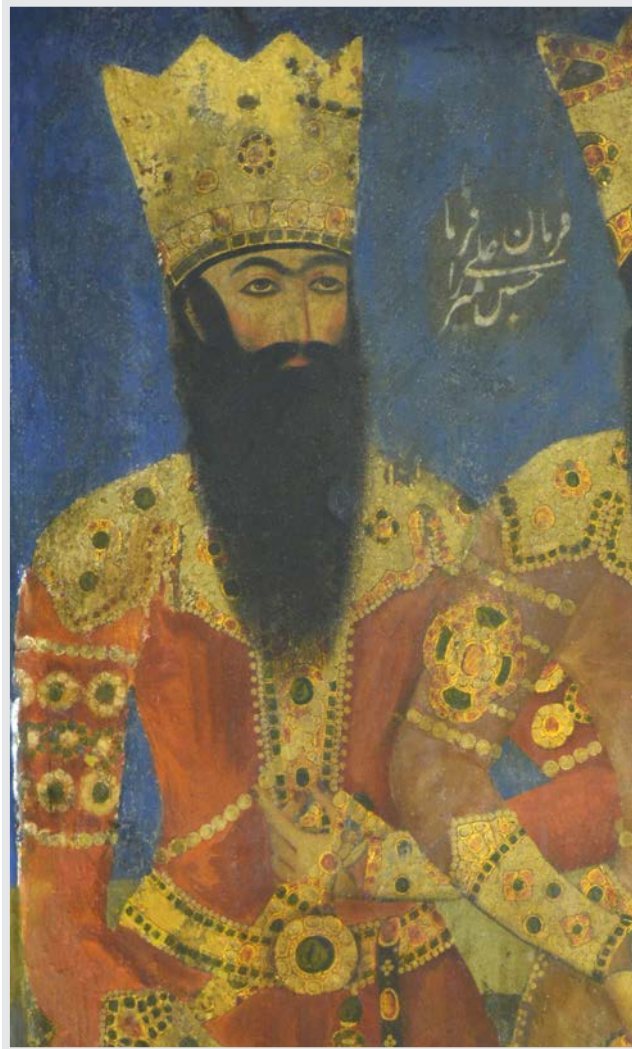


تصویر ۲۹: چهره محمدقلی میرزا در نقاشی صف سلام (پس از مرمت) مآخذ: عکس از فرید ایرانیور

۱- آن‌گونه که از منابع برمی‌آید، فرمانفرما در فارس صاحب مقام و منزلتی والا بوده، چرا که عضالدوله در توصیف وی می‌نویسد: «شاهزاده هیکل مروراید حمایل می‌نمود و اسب نگاری که گوی مرصع بر دمش بود سوار می‌شد. سایرین این اجازه را نداشتند» (عضالدوله، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

میرزا ۱۹. شاهپور میرزا ۲۰. شاه منصور میرزا ۲۱. محمد رحیم میرزا ۲۲. بهادر میرزا و ۲۳. بهمن میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۸). در حالی که تاریخ رجال، سومین پسر ملک آراء را «عبدالحسین میرزا» نام می‌برد (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۱۴).

میرزا ۱۵. داراب میرزا ۱۶. سلطان ابراهیم میرزا ۱۷. منوچهر میرزا
 ۱۸. ایرج میرزا و ۱۹. طهماسب قلی میرزا (همان، ۲۲۱) (سلیمانی،
 ۱۳۷۹، ۱۱۹).



تصویر: ۳۰: چهره حسینعلی میرزا در نقاشی صف سلام
 مأخذ: همان

بر ضد عباس میرزا و دولت وقت نمود و تصمیم گرفت که ایالت
 تحت فرمان خود را مستقل نماید، از این رو به مدت دو سال و نیم،
 از پرداخت مالیات اجباری سر باز زده و حتی فرستادگان و مأمورین
 شاهنشاه را نیز به فارس راه نداد. تا این که در سال ۱۲۴۵ فتحعلی شاه
 به ناچار، با سپاهی به فارس رفته و پس از چهل روز اقامت در آنجا
 و بازپس گیری مالیات معوقه، به تهران بازگشت. در سال ۱۲۵۰
 برای بار دیگر، مالیات فارس توسط حسینعلی میرزا به تعویق افتاد
 و فتحعلی شاه مجدداً با سپاه خود عازم فارس گشته، اما پیش از
 رسیدن به مقصد، در اصفهان درگذشت. در پی آن، حسینعلی میرزا
 که اینک فرصت را مناسب می دید خود را پادشاه خواند و به مدت سه
 ماه در شیراز بر تخت سلطنت نشست؛ به نام خود "حسینعلی شاه"
 سکه زد و پسر ارشدش، رضاقلی میرزا را ولیعهد خود اعلام نمود. در
 نتیجه محمدشاه، برادرش فیروز میرزا را به همراهی منوچهر خان
 معتمدالدوله گرجی و لنزی فرمانده انگلیسی با سپاهی عظیم، روانه
 فارس نمود. سپاه محمدشاه و نیروهای فرمانفرما در حوالی شهرضا با
 یکدیگر درگیر شده و دو برادر، شکست سختی خورده و راهی تهران
 گردیدند. حسنعلی میرزا به فرمان شاه کور شد و حسینعلی میرزا، در
 عمارت برج نوش زندانی گردید و به سال ۱۲۵۱ ه.ق (در سن ۴۸
 سالگی) در همان عمارت، به مرض وبا درگذشت (نک بامداد/ج ۱،
 ۱۳۴۷: ۴۳۸، ۴۴۲) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۰).

او دارای بیست و شش فرزند (نوزده پسر و هفت دختر) بود که
 اسامی اولاد ذکور او از این قرار است: ۱. رضاقلی میرزا ۲. امام قلی
 میرزا ۳. نجفقلی میرزا ۴. نصرالله میرزا ۵. تیمور میرزا ۶. شاهرخ میرزا
 ۷. جهانگیر میرزا ۸. اکبر میرزا ۹. کیخسرو میرزا ۱۰. اسکندر میرزا
 ۱۱. نادر میرزا ۱۲. محمد کاظم میرزا ۱۳. محمد میرزا ۱۴. کامران

ظل السلطان/علی میرزا^۱ (۱۲۷۱-۱۲۱۰ ه.ق^۲)، فرزند دهم فتحعلی شاه^۳ (از بطن آسیه خانم قاجار دولو)، برادر بطنی عباس میرزا و ملقب به «ظل السلطان» بود^۴ (تصویر ۳۱).

معروف است که فتحعلی شاه به مناسبت تولد ظل السلطان، جلیقه الماسی را به عنوان تحفه برایش فرستاده بود تا بر گهواره اش آویزان کنند و این همان جلیقه ای است که ظل السلطان، همواره در مراسم رسمی بر تن می کرد (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۴۹، ۳۰۱). اعتضادالسلطنه در شرح حال ظل السلطان می نویسد: «شاهزاده رحیم و حلیم بود و از هر علمی با بهره. او شعر نیز می گفت و عادل تخلص می کرد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۹)؛ و محمود میرزا در توصیف ویژگی های او می گوید: «شکوفه باغ حشمت و گل گلستان مکتت. روان پاکش از آسیب ایام مصون باد و دل دشمن دوش از ستم آسمان پر خون ... به حمدالله آنچه خواسته تحصیل نموده. حسرت به مالی یا غیرت به جلالی نبرده. امروز به سال ۱۲۴۳ ه.ق مشخص کار سلطان است و ممیز نیک و بد درگاه خاقان. چنان با اخوان فروتنی کند که موجب خجلت همه آید. با صدارت مصدر نشیند، با غرور بد را کیفر نکند. با جمله عمّاقریب است که گوی نیکی از میدان همه اخوان برد. آنچه الان نهان دارد آن وقت عیان دارد. گاهی ترتیب نظمی دهد. تخلص عادل را از این ضعیف دارد» (سفینه المحمود/ج ۱، ۳۱، به نقل از عضدالدوله،

۱۳۵۰: ۲۱۸). گرچه عضدالدوله در کتاب خود، خاطره ای از وی تعریف نموده و اخلاق او را به تناقض، چنین شرح می دهد: «روزی خاقان مرحوم به علی خان امیرآخور فرمودند که اسب نگار سواری مرا با تاج مرصع و زین و یراق و کوی زرنگار ببر، ولیعهد را سوار کرده به باغ لاله زار بیاور که در نزد من صرف نهار نماید. زمانی که علی خان ابلاغ امر همایون کرد، شاهزاده ظل السلطان و علی نقی میرزا و امام وردی میرزا و تمام شاهزادگانی که مقیم دربار بودند، خدمت ولیعهد حضور داشتند. ظل السلطان که به همه جهات بر سایر شاهزادگان حاضر رتبه برتری داشت، بنا بر تملق و تعلق برادری و احترام اسب سواری خاقان مغفور، پیاده به رکاب افتاد: آنجا که عقاب پر بریزد معلوم است از سایر اخوان چه خیزد! همگی متابعت ظل السلطان نموده، در رکاب روانه شدند. ولی خاقان از این فروتنی ظل السلطان گویا باطناً خوشش نیامد» (همان، ۱۳۷۹: ۱۱۲-۱۱۳).

او در سال ۱۲۲۵ ه.ق به دستور فتحعلی شاه، به ناحیه قفقاز رفته و به جنگ با روس ها پرداخت، اما نتیجه ای حاصل نشد. سپس در سال ۱۲۳۲ ه.ق با لقب «ظل السلطان» به جای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که مأمور خراسان شده بود به حکومت تهران منصوب گردید تا از منافع برادر خود عباس میرزا نایب السلطنه در پایتخت، حفظ و حراست نماید. اما پس از مرگ فتحعلی شاه به سال ۱۲۵۰ ه.ق ظل السلطان نیز چون چند تن دیگر از شاهزادگان، به تحریک میرزا ابوالحسن خان شیرازی (وزیر امور خارجه) و علی نقی میرزا رکن الدوله (برادرش) ادعای پادشاهی نموده، خود را «عادل شاه» خواند، به مدت چهل روز بر تخت سلطنت جلوس کرد و در این مدت، بالغ بر هفتصد هزار تومان از خزانه دولت را خرج تحکیم

۱- او با نام "علیخان ظل السلطان" و پس از ادعای سلطنت، به نام "علیشاه ظل السلطان" نیز خوانده می شد.

۲- رکوعی، سال مرگ وی را اشتبهاً ۱۲۵۷ ه.ق ذکر می کند.

۳- تانکوانی وی را فرزند هفتم شاه معرفی می کند.

۴- اعتضادالسلطنه، این دو برادر تنی را که از بطن مادری قاجاری بودند، چنین شرح می دهد:

دو شمشیر برنده از یک نیام دو شاهین پرنده از یک کنام؛ اما با این وجود، آن ها در کردار و رفتار نقطه مقابل یکدیگر بودند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۹).

پادشاهی و حفظ جایگاه خود در میان مردم نمود:

ز تأکیدات رکن الدوله نه از تأیید ربانی

ورامین تا کرج زیر نگین ظل السلطان شد

(اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۹، ۲۰۰) (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۱۹۹)

(بامداد/ج ۲، ۱۳۵۰: ۳۸۱).

همچنین او به خیال این که می‌تواند با انجام مذاکره‌ای با محمدشاه، راحت و بی‌دردسر تاج و تخت سلطنت را تصاحب کند، علی‌نقی میرزا و میرزاموسی نایب رشتی را با این پیغام که آذربایجان تا خطه قزوین متعلق به محمدشاه و مابقی کشور در تعلق و اختیار ظل السلطان باشد، نزد محمدشاه فرستاد که طی این اقدام، علی‌نقی میرزا به صلاحدید قائم مقام فراهانی دستگیر و توقیف گردید. اما ظل السلطان از پای ننشست و این بار، میرزامهدی ملک‌الکتاب و اسفندیارخان قوللرآقاسی را واسطه صلح قرار داده و جهت مذاکره با محمدشاه روانه نمود. سپس سپاهی عظیم را به سرداری امام وردی میرزا، برای مقابله با محمدشاه راهی کرده که نتیجه آن، شکست و عقب نشینی بود. پس از این اقدام، ظل السلطان و وزیرش (محمدجعفرخان کاشانی) در قصر خورشید که اندرون شاهی بود

زندانی گردیدند و محمدشاه، بنا بر تدابیر قائم مقام و موافقت سفرای روس و انگلیس، با سپاهی وارد تهران شده و بر تخت سلطنت جلوس نمود. او در آغاز تصمیم داشت که ظل السلطان را کشته و یا کور نماید، اما با اصرار و استدعای عمه‌ها خصوصاً فخرالدوله و خواهران خود که همگی عروسان ظل السلطان بودند او را مورد عفو و بخشایش قرار داده^۱، لیکن درخواست او مبنی بر زمامداری قم و کاشان و

۱- در اسناد وزارت امور خارجه، نامه‌ای از ضیاء السلطنه خطاب به قائم مقام ثانی، در باب پیشمانی ظل السلطان از سلطنت طلبی خویش و به باد دادن خزاین فتحعلی شاهی موجود است که متن آن از این قرار است: «جناب با احتشام قائم

سکونت دائم در دارالایمان قم را نپذیرفت و به صلاحدید کارداران دولت، وی را به همدان و سپس مراغه تبعید نمود. پس از چندی نیز او را به همراه ده تن دیگر از شاهزادگان معترض^۲، به اردبیل و سپس تبریز فرستاده و در آنجا زندانی کرد. تا این که در سال ۱۲۵۳ ه.ق او به همراه علی‌نقی میرزا، امام ویردی میرزا و همچنین نصرالله میرزا، از راه نقبی به بیرون زندان فرار کرده و به روسیه گریختند. اما از آنجا که دولت روس به آن زمان، هم‌پیمان محمدشاه و دولت ایران بود، اعتنایی به آن‌ها نکرده؛ در نتیجه این شاهزادگان فراری، به ترکیه و از آنجا به بغداد رفته و مقیم گردیدند و ظل السلطان سرانجام در سال ۱۲۷۱ ه.ق (به سن شصت و دو سالگی) در کربلا درگذشت (همان، ۳۸۲: ۳۸۴) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۰۸، ۱۰۹).

او دارای ۲۲ فرزند، مشتمل بر ۱۲ دختر و ۱۰ پسر بود که اسامی اولاد ذکور او عبارت است از: ۱. سیف‌الملوک میرزا ۲. محمدحسین میرزا ۳. سیف‌الدوله میرزا ۴. محمدطاهر میرزا ۵. شجاع الدوله میرزا ۶. داود میرزا ۷. یعقوب میرزا ۸. ابوالقاسم میرزا ۹. ابوالحسن میرزا و ۱۰. ابوالفضل میرزا^۳ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۱۸).

مقام حسب الحکم اعلی حضرت شاهنشاه محمدشاه، صاحبقران میرزا ما را به دیدن فخرالدوله برد. نواب ظل السلطان هم در آنجا تشریف داشتند. بعد از تعارفات رسمی، ظل السلطان فرمودند که پاره‌ای اشخاص مرا به این راه واداشتند. توقع من از تو این است که به خدمت قبله عالم عرض کرده و به جناب اتابک اعظم حالی نمایم که کس دیگر معترض کسان ما نشود. آنچه خرج کرده‌ایم موافق سیاهه همه را پس می‌دهیم که دیناری تلف نشود. از قراری که می‌شنوم این روزها، در میانه اسباب شاهی و سایر مردم خیلی تلف و حیف و میل می‌شود. اگر صلاح دانید، این خدمت را سرکار اقدس به بنده محول فرمایند. طوری می‌کنم که رضای ظل السلطان به عمل آمده و مال پادشاهی هم پایمال نشود. هر طور که آن جناب صلاح دانند بهتر است» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۱۷).

۲- این یازده تن شاهزاده معترض، علاوه بر ظل السلطان عبارت بودند از: حسنعلی میرزا، محمدتقی میرزا، علی‌نقی میرزا، امام ویردی میرزا، شیخ‌علی میرزا، اسماعیل میرزا و محمود میرزا (از پسران فتحعلی شاه) و همچنین بدیع‌الزمان میرزا، نصرالله میرزا و محمدحسین میرزا (از نواده‌های شاهنشاه).

۳- گرچه رکوعی در کتاب خود، اسامی پسران وی را به این ترتیب ذکر می‌کند:

شیخ علی میرزا (۱۲۶۳ - ۱۲۱۰ ه.ق.)، فرزند نهم فتحعلی شاه (از بطن مریم خانم زند) و ملقب به «شیخ الملوک» می‌باشد (تصویر ۳۱). او نام خود را از پدر بزرگ مادری‌اش، شیخ علی خان زند که سپهسالار معروف کریم خان در شیراز بوده، به ارث برده است. او در سال ۱۲۲۴ ه.ق (به سن چهارده سالگی) به حکومت ملایر که پایگاه اصلی کریم خان زند و در حقیقت، مرکز تجمع خاندان مادری وی بود منصوب گردید و به مدت بیست و شش سال، تا سال ۱۲۵۰ ه.ق زمامداری ملایر و توپسرکان را بر عهده داشت. وی در فاصله سال‌های ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه.ق که دوره دوم جنگ‌های ایران و روس بود، مأمور جبهه قبه و بادکوبه شد و با روس‌ها مشغول نبرد گردید، اما کاری از پیش نبرده و چون دیگر فرماندهان، نتوانست نتیجه‌ای حاصل کند. تا این که پس از فوت فتحعلی شاه و روی کار آمدن محمدشاه، به دلیل مخالفت با سلطنت وی، به همراه ده تن دیگر از شاهزادگان قاجاری در اردبیل زندانی شد، که پس از فرار چهار تن از آن‌ها به روسیه و سپس بغداد از راه نقیبی که توسط مقنی، از داخل زندان به خارج آن حفر شده بود به تبریز تبعید گردیده و به مدت ده سال نیز در آنجا زندانی بود، تا این که به سال ۱۲۶۳ ه.ق (در سن پنجاه و سه سالگی) درگذشت (همان، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۱۲) (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۵۴، ۱۵۵).

لسان‌الملک سپهر در شرح حال شیخ علی میرزا می‌نویسد: «شاهزاده چندان سنت مذموم لواط را بر خود فرض داشته که شیخ‌الاسلام و نایب‌الصدر بلدها را که سنین کهولت سپرده‌اند به جای پسران امرد به سرای خویش آورده با ایشان درآویخته و درآمیخته

۱. سیف‌الملوک میرزا ۲. محمدحسن میرزا ۳. سیف‌الله میرزا ۴. محمدطاهر میرزا ۵. داوود میرزا ۶. شجاع‌الدین میرزا ۷. یعقوب میرزا ۸. ابوالقاسم میرزا ۹. ابوالحسن میرزا و ۱۰. ابوالفضل میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۲۰۰).

۱- رکوعی، تاریخ مرگ وی را ۱۲۹۳ ه.ق ذکر می‌کند (همان، ۱۶۳).

بود» (سپهر/ج ۲، ۱۳۴۴: ۵۸)؛ و مؤلف کتاب اکسیرالتواریخ، ویژگی‌های وی را چنین توصیف می‌کند: «او در حال شرب مدام و عیش و نوش بود، اما نیک سلوک است در فرط شجاعت و دلیری و تهور و در حسن کتابت بی‌نظیر و صاحب سیف و قلم. او خود را شاعر داند ولیکن طبعش امتیازی ندارد و تخلصش شاپوراست: آمدم تا که زدام تورهانم دل را او رها نشده من نیز گرفتار شدم» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۷، ۱۹۸).

گویا در این میان، شاهزاده محمود میرزا رقابت و عداوت سختی با شیخ علی میرزا داشته و چون مردی ادیب و شاعر و اهل ذوق بوده، از داستان وصلت وی با دختر شاه‌پریان، قصه‌ای طنز ساخته و او را بسیار مفتضح نموده است. ماجرا از این قرار است که شخصی در آن زمان مدعی می‌شود که با شاه‌پریان در ارتباط بوده و از وی شنیده که دخترش عاشق و دل‌باخته شاهزاده شیخ علی میرزاست؛ بدین ترتیب شاهزاده را از قضیه آگاه کرده و به او می‌گوید: «اگر با دختر شاه‌پریان هم‌بستر شوی و مهر دوشیزگان او را برداری سلطنت اقلیم سبعة را با تو راست کند». پس اتافی برای حمله آن‌ها مهیا نموده و تمامی اسباب و وسایل و جواهرات و دارایی شیخ علی را از سرایش، بدانجا منتقل می‌کند و به خادم شاهزاده دستور می‌دهد که: «خانه خلوت کن و به حمام برو و به شاهزاده نیز بگو که در فلان اتاق باش و در به روی خود بند تا در ساعت هفت من تو را پیش دختر شاه‌پریان برم». شیخ علی میرزا با اشتیاق فراوان در اتاق به انتظار وصلت می‌نشیند، اما پس از بیرون آمدن از اتاق متوجه می‌شود که شاه‌پریان، تمامی دارایی وی را با خود برده است (نک معتمدی، ۱۳۸۱: ۸۶، ۸۷).

شیخ علی میرزا دارای چهل و شش فرزند (شامل بیست و یک دختر و بیست و پنج پسر) بود که اسامی پسران او به ترتیب عبارت است از:

۱. نظر علی میرزا ۲. احمد میرزا ۳. الب ارسلان میرزا ۴. قزل ارسلان میرزا ۵. سلطان سنجر میرزا ۶. محمد رحیم میرزا ۷. سلطان یوسف میرزا ۸. اسحق میرزا ۹. طغرل تکین میرزا ۱۰. فضل الله میرزا ۱۱. محمد زمان میرزا ۱۲. محمد جعفر میرزا ۱۳. شاه مراد میرزا ۱۴. محمد کریم میرزا ۱۵. امام قلی میرزا ۱۶. محمد هادی میرزا ۱۷. محمد طاهر میرزا ۱۸. سلطان یعقوب میرزا ۱۹. ولی محمد میرزا ۲۰. جلال الدین میرزا ۲۱. علی قلی میرزا ۲۲. عبدالرشید میرزا ۲۳. عبدالرشید میرزا ۲۴. محمد صفی میرزا و ۲۵. اسکندر میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۵).

امام وردی میرزا (؟ ۱۲۱۱ ه.ق)، فرزند دوازدهم فتحعلی شاه (از بطن بیگم جان خانم قزوینی)، برادر تنی علینقی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و ملقب به «ایلخانی» و «سرکشیکچی باشی» بود (تصویر ۳۱). او از سال ۱۲۲۲ تا ۱۲۵۰ ه.ق به استثنای مدت زمان کوتاهی منصب سرکشیکچی باشی را عهده‌دار بود و در همان سال ۱۲۲۲ ملقب به این دو عنوان گردید^۲. در سال ۱۲۳۸ ه.ق به جای

۱- گرچه اعتضاد السلطنه او را صاحب ۲۷ پسر به اسامی زیر معرفی می‌کند: ۱. نظر علی میرزا ۲. احمد میرزا ۳. الب ارسلان میرزا ۴. قزل ارسلان میرزا ۵. سلطان سنجر میرزا ۶. محمد رحیم میرزا ۷. سلطان یوسف میرزا ۸. طغرل تکین میرزا ۹. اسحق میرزا ۱۰. محمد زمان میرزا ۱۱. شاه مراد میرزا ۱۲. محمد کریم میرزا ۱۳. فضل الله میرزا ۱۴. محمد جعفر میرزا ۱۵. محمد ولی میرزا ۱۶. محمد هادی میرزا ۱۷. محمد طاهر میرزا ۱۸. یعقوب میرزا ۱۹. جلال الدین میرزا ۲۰. اسکندر میرزا ۲۱. عبداللطیف میرزا ۲۲. عبدالرشید میرزا ۲۳. علی قلی میرزا ۲۴. شیخ سیف الدین میرزا ۲۵. امام قلی میرزا ۲۶. حسین پاشا میرزا و ۲۷. امان الله میرزا (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۸). رکوعی نیز تعداد پسران وی را ۲۵ تن، اما به ترتیب زیر ذکر می‌کند: ۱. سلطان سنجر ۲. محمد طاهر میرزا ۳. فضل الله میرزا ۴. طغرل بیک ۵. اسحق میرزا ۶. محمد رحیم میرزا ۷. محمد هادی میرزا ۸. سلطان یعقوب میرزا ۹. امام قلی میرزا ۱۰. محمد کریم میرزا ۱۱. شاه مراد میرزا ۱۲. محمد زمان میرزا ۱۳. محمد جعفر میرزا ۱۴. سلطان یوسف میرزا ۱۵. ولی محمد میرزا ۱۶. جلال الدین میرزا ۱۷. علی قلی میرزا ۱۸. عبدالرشید میرزا ۱۹. عبداللطیف میرزا ۲۰. محمد صفی میرزا ۲۱. اسکندر میرزا ۲۲. نظر قلی میرزا ۲۳. احمد میرزا ۲۴. علی نقی میرزا و ۲۵. قزل ارسلان میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)؛ اما کرزن در کتاب خود می‌نویسد: «شیخ علی میرزا با ۵۰ نفر نگهبان خود که همگی پسران خود او بودند در خارج حرکت می‌کرد» (لرد کرزن، ۱: ۱۳۴۹: ۵۳۹).

۲- گارد مخصوص شاه را «سوار کشیک‌خانه یا غلام کشیک‌خانه»، رئیس کل سواران

برادرش علینقی میرزا که از حکومت قزوین به خراسان گمارده شده بود، زمامداری ایالت قزوین را عهده‌دار شد و شغل کشیکچی باشی گری به میرزا اسدالله نوری واگذار گردید. اما در سال ۱۲۳۹ با بازگشت علینقی میرزا به منصب پیشین خود در حکومت قزوین، امام وردی میرزا نیز به سمت سابق خود در کشیک‌خانه بازگشت. تا این‌که در سال ۱۲۵۰ ه.ق و به دنبال جریان ورود محمدشاه به تهران و ادعای سلطنت ظل السلطان، امام وردی میرزا مأموریت یافت تا به پشتیبانی پانزده هزار سوار و پیاده، به مقابله با محمدشاه رفته و او را از ورود به تهران بازدارد. در نزدیکی تاکستان، میان سپاه عظیم او و سپاه دو هزار و پانصد نفره محمدشاه جنگی در گرفت که در این میان، افسران و نیروهای سپاه خودی به سوی محمدشاه رفته و امام وردی میرزا مغلوب میدان شد. در نتیجه او نیز به نزد شاه رفته و ملتزم خدمت گردید و به همراه سپاهیان او به تهران بازگشت. او جزء یازده تن شاهزاده‌ای است که در سال ۱۲۵۱ ه.ق به قلعه اردبیل تبعید گشتند، اما چندی بعد (در ۱۲۵۳) چهار تن از آن‌ها یعنی امام وردی میرزا به اتفاق برادرش علینقی میرزا و همچنین ظل السلطان و نصرالله میرزا توانستند از راه نقبی در بیرون قلعه، به روسیه فرار کنند. اما در پی روابط حسنه دولت روس با محمدشاه و بی‌اعتنایی بزرگ مردان روس به آن‌ها، عازم ترکیه و نهایتاً بغداد شده و مقیم دولت عثمانی گردیدند.

امام وردی میرزا صاحب سه پسر به نام‌های زیر بود: ۱. امام قلی میرزا ۲. محمد حسن خان و ۳. علی محمد میرزا^۳ (همان، ۱۸۵: ۳۰۳)

کشیک‌خانه را «سرکشیک‌چی باشی» (رئیس سواران گارد مخصوص شاه) و معاون او را «قوللر آقاسی» (رئیس غلامان) می‌نامیدند. او و غلامانش می‌بایست به هنگام سواری شاه، ملتزم رکاب و به هنگام اطراق، محافظ اردوی سلطنتی و سرپرده شاه باشند تا به هنگام خطر، همیشه حاضر و جان فدای پادشاه گردند (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۶۲).

۳- گرچه اعتضاد السلطنه، پسران وی را به ترتیب زیر نام می‌برد: ۱. امام قلی میرزا

(نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۶۲ ۱۶۳).

کتاب حدیث و مرآت محمدی (در شرح حال رجال و نساوان و بزرگان قاجاری) اشاره کرد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۴، ۲۰۶).

او در سال ۱۲۳۸ ه.ق به حکومت نهاوند منصوب گردید^۲ و قلعه رویین دژ معروف را در آنجا بنا نهاد و در همین ایام، میرزا محمدتقی کاشانی، مورخ مشهور و مؤلف نسخ التواریخ را از کاشان به نهاوند دعوت نموده، به منادمت خود برگزید و به او تخلص «سپهر» داد. پس از چندی در سال ۱۲۴۱ حکومت نهاوند به برادرش همایون میرزا واگذار گردید و محمود میرزا، حاکم لرستان شد. تا این که در

سال ۱۲۵۰ ه.ق و پس از به تخت نشستن محمدشاه، او که مخالف سلطنت برادرزاده اش بود به دستور قائم مقام فراهانی به تهران خوانده شده و در آنجا توقیف گردید. وی یک سال بعد نیز به همراه ده تن دیگر از شاهزادگان ناراضی، به اردبیل و سپس تبریز تبعید گشته و مدتی طولانی در آن شهر زندانی بود و سرانجام به سال ۱۲۷۰ ه.ق در سن شصت و سه سالگی درگذشت (نک بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۵۱ ۵۲).

محمود میرزا سی و چهار فرزند (مشمتمل بر هفده دختر و هفده پسر) داشته که اولاد ذکور او عبارت بودند از: ۱. مسعود میرزا ۲. محمدزمان میرزا ۳. شیخ سیاوش میرزا ۴. سلطان تکش میرزا ۵. جهان میرزا ۶. کیان میرزا ۷. قآن میرزا ۸. عبدالباقی میرزا ۹. سبکتکین میرزا ۱۰. خسرو میرزا ۱۱. مبارک میرزا ۱۲. شکرالله میرزا ۱۳. نعمت‌الله میرزا ۱۴. پلنگ توش میرزا ۱۵. عطاالله میرزا

۲- گرچه دروویل در سفرنامه اش، به تناقض می‌نویسد: «تنها پسر فتحعلی‌شاه که پس از رسیدن به سن بلوغ، به حکومت منصوب نگردید، شهزاده محمود میرزاست، زیرا او با اجازه شاه، از طرف میرزا شفیع صدراعظم که ثروتمندترین مرد ایران است به فرزندی پذیرفته شد. شاه که از مدت‌ها پیش چشم طمع به مال وی دوخته بود و آرزوی تصاحب ثروت پنج میلیون تومانی وی را داشت، نمی‌دانست به چه نیرنگی به خاندان وی راه یابد. از این رو به این عمل خلاف قانون تن داد و ضمناً فریاد اعتراض بزرگان خانواده او را که منتظر بردن سهم هنگفتی از ماترک وی بودند را درآورد» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۷۷).

شهزاده محمود میرزا (۱۲۷۰ ۱۲۱۴ ه.ق)، فرزند چهاردهم فتحعلی‌شاه^۱ (از بطن مریم خانم بنی اسرائیلی) و برادر تنی همایون میرزا، احمدعلی میرزا و جهان‌شاه میرزا می‌باشد (تصویر ۳۱). او از شاهزادگان باسواد قاجاریه و صاحب تألیفات متعددی چون تاریخ صاحبقرانی، تذکره محمود، سفینه‌المحمود، ضیاءالمحمود، تذکره السلاطین و غیره بود. همچنین در سرودن اشعار، دستی توانا داشت و در شعرهایش «محمود» تخلص می‌کرد:

یک عمر ما به کام فلک گشته‌ایم و او

یک لحظه نشد که بگردد به کام ما

(عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۱۲) (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۵۱).

به‌گونه‌ای که شهزاده اعتضادالسلطنه در کتابش، در توصیف وی می‌نویسد: «محمود میرزا بسیار عادل و باذل و صاحب کمال بود و فضل و دانش و ذوق فراوانی داشت و کتب بسیاری در هر علمی تصنیف می‌نمود که از جمله آن می‌توان به منتخب‌المحمود (در احادیث و معجزات نبوی)، مخزن‌المحمود (در کیفیت احوال عرفا)، دُررالمحمود (قصاید و غزلیات و رباعیات)، بیان‌المحمود (در ذکر اشعار فتحعلی‌شاه و شاعران معاصر وی)، محمودنامه (رساله‌ای در توضیحات دلکش و حکایات خوش)، رؤیای صادقه (درباره خوابی که فتحعلی‌شاه دیده)، نصیحة‌المسعود (در اندرز به فرزندش مسعود میرزا)، سنبلستان (در ذکر احوال برخی از نساوان)، پرورده خیال (رساله‌ای در مکاتبات عاشقانه)، نقل مجلس (در اشعار و احوال زنان حرم فتحعلی‌شاه)، مقصود جهان (در احوال طوایف لرستان)، صاحب‌نامه، تحفه‌شاهی،

۲. محمدحسین خان و ۳. مهدی‌قلی میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۲).

۱- مهدی بامداد، او را فرزند پانزدهم شاه معرفی می‌کند.



تصویر ۳۱

۱۶. حیدر میرزا و ۱۷. محمد میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۷، ۲۲۸).
 شهزاده همایون میرزا (۱۲۳۴، ۱۲۱۶ ه.ق)، فرزند شانزدهم
 فتحعلی شاه (از بطن مریم خانم اسرائیلی)، برادر تنی محمود میرزا،
 احمدعلی میرزا و جهانشاه میرزا و متخلص به «حشمت» بود (تصویر
 ۳۲). از قول اعتضاد السلطنه، برادر صلبی اش می توان گفت که این
 شاهزاده، بسیار خوش خلق و نیکو روی و سخن سنج و بذله گو بوده
 و دستی بر شعر داشته است:

به پیش از جفاهایی که کردی شکوه می کردم
 ز قتل من حدیثی گفتی و بستی زبانم را
 (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۹).
 محمود میرزا نیز درباره او می نویسد: «تابه تصور در آید محبوب است
 و تا به اندیشه در آید خوب. چند سالی در دبستان صدارت مآب میرزا
 محمد شفیع مازندرانی^۲، کام جو و مدتی تخلصش «حشمت» بود».
 گویا او حکومت نهاوند را به سال ۱۲۴۱ ه.ق و پس از نصب برادرش
 محمود میرزا، از حکومت نهاوند به لرستان بر عهده داشته است.
 در مورد تعداد دقیق فرزندان همایون میرزا، نه تنها میان منابع
 مختلف، بلکه میان منابع واحد نیز تناقضاتی به چشم می خورد،

۱- گرچه اعتضاد السلطنه، تعداد پسران وی را ۱۹ تن و به این ترتیب ذکر
 می کند: ۱. مسعود میرزا ۲. محمد زمان میرزا ۳. سیاوش میرزا ۴. سلطان تکش میرزا
 ۵. سبکتکین میرزا ۶. کیان میرزا ۷. قان میرزا ۸. عبدالباقی میرزا ۹. سلطان جهان
 میرزا ۱۰. خسرو میرزا ۱۱. سلطان ابراهیم میرزا ۱۲. شکرالله میرزا ۱۳. نعمت الله میرزا
 ۱۴. محمد میرزا ۱۵. میتنوش میرزا ۱۶. حیدر میرزا ۱۷. عطاالله میرزا ۱۸. محمد صافی
 میرزا و ۱۹. جمشید میرزا (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۴). سپهر نیز تعداد پسران او
 را ۱۷ تن، اما به ترتیب اعتضاد السلطنه ذکر می کند، با این تفاوت که فرزند یازدهم
 را چون عضدالدوله، مبارک میرزا و فرزند پانزدهم را مینک توش میرزا می نامد.

به‌عنوان مثال تاریخ عضدی، همایون میرزا را دارای پانزده پسر دانسته، اما نام یازده تن از آن‌ها را به ترتیب زیر ذکر می‌کند:

۱. محمدشفیع میرزا ۲. اکبر میرزا ۳. جوانبخت میرزا ۴. محمدرحیم میرزا ۵. سلطان سیامک میرزا ۶. ابوالفیض میرزا ۷. نجفقلی میرزا ۸. ابوالنصرالدین میرزا ۹. حسن میرزا ۱۰. حسین میرزا و ۱۱. نورالدهر میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۱۲).

شهبزاده سلطان احمدعلی میرزا (؟ ۱۲۱۸ ه.ق)، فرزند نوزدهم فتحعلی‌شاه (از بطن مریم خانم اسرائیلی) و برادر بطنی محمود میرزا، همایون میرزا و جهانشاه میرزا بود (تصویر ۳۲). او در سال ۱۲۴۵ ه.ق به درخواست خوانین خراسان از جمله رضاقلی خان ایلخانی و به دستور فتحعلی‌شاه، به حکمرانی خراسان برگزیده شد و این حکومت تا سال ۱۲۴۷ ه.ق که عباس میرزا نایب‌السلطنه باهدف ساماندهی به حدود خراسان، به مشهد اعزام گردید به طول انجامید و در این سال بود که احمدعلی میرزا، به تهران فراخوانده شد.

او صاحب ۴ پسر به نام‌های ۱. یعقوب میرزا ۲. سلطان حسین میرزا ۳. نادر میرزا و ۴. خان گل‌دیخان بود^۲ (همان، ۲۰۱، ۳۱۲) (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۹۳).

شهبزاده اسماعیل میرزا (۱۲۶۹ ۱۲۱۷ ه.ق)، فرزند هجدهم فتحعلی‌شاه (از بطن زلیخا خانم ترکمن) می‌باشد (تصویر ۳۲). او در

۱- در حالی که اکسیرالتواریخ، او را صاحب ۱۶ پسر معرفی می‌کند و ۱۴ تن از آن‌ها را به ترتیب زیر نام می‌برد: ۱. اکبر میرزا ۲. محمدشفیع میرزا ۳. جوانبخت میرزا ۴. محمدرحیم میرزا ۵. سیامک میرزا ۶. مظفر میرزا ۷. ابوالفیض میرزا ۸. ابوالنصر میرزا ۹. محمدحسن میرزا ۱۰. محمدحسین میرزا ۱۱. نجفقلی میرزا ۱۲. غضنفر میرزا ۱۳. اصغر میرزا و ۱۴. نورالدهر میرزا. سپهر نیز تعداد پسران وی را در مجموع، یازده تن برمی‌شمارد (همان، ۲۰۹).

۲- اما اعتضادالسلطنه، او را صاحب پنج پسر دانسته و نام پنجمین فرزند او را "عزیزالله میرزا" ذکر می‌کند که به احتمال قوی همانی است که در نقاشی دیواری صف سلام به تصویر درآمده است (همان، ۲۱۲).

سال ۱۲۳۲ ه.ق (به سن پانزده سالگی) به حکومت کاشمر یا همان ترشیز منصوب گردید و به سال ۱۲۴۱ که هنگامه جنگ‌های خونین ایران و روس بود، یکی از سرکردگان اصلی سپاه ایران محسوب می‌شد که در این میان، به موفقیت‌هایی نیز نایل آمد. او در اواخر عمر فتحعلی‌شاه حاکم شاهرود و بسطام بود، اما پس از فوت پدر، به سلطنت برادرزاده‌اش محمدشاه سر فرود نیاورد و به یاری اهالی شاهرود و بسطام و جمعی از ترکمنان که اقوام مادری وی بودند بر ضد محمدشاه شورید، اما در جنگی که میان او و سپاه محمدشاه در گرفت، شکست خورده و به تهران گسیل شد و چندی بعد نیز به همراه ۱۰ تن دیگر از شاهزادگان قاجاری، به اردبیل و سپس تبریز تبعید گشت و به سال ۱۲۶۹ ه.ق (در سن ۵۲ سالگی) در همان شهر درگذشت. بدین ترتیب، تمامی اموال و دارایی‌های وی چون دیگر شاهزادگان زندانی توسط دولت مصادره شده و خانواده و بازماندگان وی، به فقر و فلاکت افتادند (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۰۶) (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۴۱ ۱۴۲).

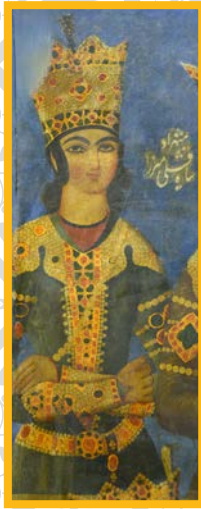
او صاحب ۷ پسر به نام‌های زیر بود: ۱. سلطان اویس میرزا ۲. اردشیر میرزا ۳. محمد میرزا ۴. غلامرضا میرزا ۵. غلامحسین میرزا ۶. ابوالقاسم میرزا و ۷. اسدالله میرزا^۳ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۹).

شهبزاده شاه قلی میرزا (؟ ۱۲۲۳ ه.ق)، فرزند بیست و نهم فتحعلی‌شاه^۴ (از بطن خاتون جان خانم زند) می‌باشد (تصویر ۳۳).

او در سال ۱۲۵۵ ه.ق به حکومت اردستان و به سال ۱۲۵۶ به حکومت شاهرود و بسطام منصوب گردید و مدتی نیز منصب "ایشیک آقاسی باشی‌گری" یا ریاست تشریفات دربار را بر عهده

۳- در حالی که مؤلف اکسیرالتواریخ، او را دارای چهار فرزند به اسامی زیر معرفی می‌کند: ۱. سلطان ادریس میرزا ۲. محمد میرزا ۳. اسدالله میرزا و ۴. ابوالقاسم میرزا (همان، ۲۱۱) و بامداد نیز در جلد یکم کتاب خود، از پسری به نام "محمدشفیع میرزا" نام می‌برد که به احتمال قوی، همان محمد نامی است که دو مؤلف دیگر به آن اشاره می‌کنند.

۴- بامداد و هدایت، وی را فرزند سی‌ام فتحعلی‌شاه ذکر می‌کنند.



تصاویر ۳۳ و ۳۴



تصویر ۳۲

فتحعلی شاه^۵ (از بطن شاه پسندخانم شیرازی)، برادر اعیانی کیکاووس میرزا و کیخسرو میرزا و ملقب به «شهریار» بود (تصویر ۳۴). او دارای هشت فرزند (مشمتمل بر پنج دختر و سه پسر) بوده که نام سومین پسر او، اسدالله میرزاست^۶ (همان، ۲۰۷) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۳).

شهبزاده بهرام میرزا^۷ (؟ ۱۲۲۱ ه.ق)، فرزند بیست و دوم فتحعلی شاه^۸ (از بطن سکینه خانم اصفهانی) و برادر تنی هرمز میرزا می باشد (تصویر ۳۵). شهبزاده به گفته اعتضادالسلطنه «مردی بود درست و نیکوکار و متین و خوش رفتار» و از قول عضدالدوله «دستی بر موسیقی داشت و آواز می خواند و این علاقه به موسیقی را از مادرش به ارث برده بود. همچنین نزد را نیکو می دانست و در انواع قمار توانا بود».

۵- بامداد و هدایت، وی را بیست و دومین فرزند فتحعلی شاه می دانند.
۶- در حالی که اعتضادالسلطنه او را صاحب تنها یک پسر به نام «احمدمیرزا» می داند که به احتمال قوی باید فرزند اول یا دوم او و همان شهبزاده ترسیم شده در نقاشی صف سلام باشد.
۷- بامداد و هدایت، او را فرزند بیست و سوم شاه ذکر می کنند.

داشت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۸).

او صاحب سه پسر به نام های ۱. اردشیر میرزا ۲. محمدهاشم میرزا و ۳. خلیل الله میرزا بود^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۰۴). شهبزاده محمدمهدی میرزا (؟ ۱۲۲۳ ه.ق)، فرزند سیام فتحعلی شاه^۲ (از بطن مشتری باجی شیرازی) و برادر بطنی محمدهادی میرزا و محمدامین میرزا بود (تصویر ۳۴). او نام خود را از جد فتحعلی شاه «محمدمهدی خان» گرفته و صاحب چهار پسر به نام های ۱. محمدکریم خان ۲. محمدصادق خان ۳. محمدرحیم خان و ۴. لطفعلی خان بوده است^۳ (همان، ۲۰۷، ۳۱۲).

شهبزاده کعباد میرزا (؟ ۱۲۲۰ ه.ق^۴)، فرزند بیست و یکم

۱- در حالی که سپهر، نام دومین فرزند او را «محمدعلی خان» ذکر کرده و اعتضادالسلطنه، وی را صاحب پنج پسر به نام های ۱. اردشیر میرزا ۲. محمدهاشم میرزا ۳. حاجی خان ۴. خلیل الله میرزا و ۵. داوود میرزا می داند (همان، ۲۱۸).
۲- بامداد و هدایت، او را فرزند سی و دوم فتحعلی شاه معرفی می کنند.
۳- گرچه اعتضادالسلطنه او دارای پنج پسر به اسمی زیر می داند: ۱. کریم خان ۲. صادق خان ۳. محمدرحیم خان ۴. لطفعلی خان و ۵. ابراهیم خان (همان جا).
۴- اعتضادالسلطنه، سال تولد او را ۱۲۲۱ ه.ق ذکر می کند.



تصویر ۳۶



تصویر ۳۵

ایلخانی و ملک آراء» می‌باشد (همان، ۳۰۳، ۳۲۵) (تصویر ۳۶). مؤلف اکسیرالتواریخ در توصیف وی می‌نویسد: «شاهزاده طبعی بلند و همتی ارجمند دارد. در تحریر انواع خطوط صاحب سررشته است و در استعمال آداب حرب نیز چرب دست است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۰).

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق، پس از فوت فتحعلی شاه و ادعای سلطنت برخی از شاهزادگان از جمله ظل السلطان، به همکاری با وی پرداخته و در طول سلطنت چهل‌روزه‌اش، به رتق و فتق امور حکومتی او مشغول شد؛ اما پس از شکست لشکر ظل السلطان به فرماندهی امام وردی میرزا از سپاه محمدشاه، به مقبره شاه عبدالعظیم فرار کرده و در آنجا بست نشست تا به هنگام ورود محمدشاه به تهران مورد عفو وی قرار گیرد؛ اما به دستور محمدشاه، به دربند شمیران تبعید شده و به همراه برادرش الله ویردی میرزا، تحت نظارت شدید قرار گرفت. تا این که پس از ماجرای زندانی شدن یازده تن از شاهزادگان معترض

او صاحب سه پسر به نام‌های ۱. امیراصلان خان ۲. شکرالله میرزا و ۳. اسدالله میرزا بود^۱ (همان، ۲۱۴) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۰، ۳۰۷). **شهبزاده هرمز میرزا** (؟ ۱۲۲۲ ه.ق)، فرزند بیست‌وششم فتحعلی شاه (از بطن سکینه خانم اصفهانی) و برادر تنی بهرام میرزا بود (تصویر ۳۵). او در مدت حیات خود، حکومت شهرهای شهریار و ساوجبلاغ را بر عهده داشت و خط شکسته را به‌درستی می‌نوشت. وی صاحب چهار پسر به نام‌های ۱. فرخزاد میرزا ۲. فریدون میرزا ۳. نصرالله میرزا و ۴. فرج‌الله میرزا بود^۲ (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۶) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۰).

شهبزاده کیومرث میرزا (۱۲۸۹ ۱۲۲۴ ه.ق)، فرزند سی‌ودوم فتحعلی شاه^۳ (از بطن پری شاه خانم گرجی) و ملقب به «ابوالملوک،

۱- گرچه اعتضادالسلطنه در کتاب خود، تنها از دو پسر او نام می‌برد.

۲- اما اعتضادالسلطنه، او را صاحب ۵ پسر دانسته و نام پنجمین فرزند را «روح الله میرزا» ذکر می‌کند.

۳- هدایت، او را سی و چهارمین فرزند فتحعلی شاه ذکر می‌کند.

در قلعه اردبیل، آن‌ها نیز از ترس عقوبتشان، از شمیران خارج شده و به بغداد گریختند. پس از مدتی، الله‌وردی میرزا به استانبول رفته و کیومرث میرزا نیز رهسپار مکه گردید، اما چندی بعد به ایران بازگشت و با اجازه محمدشاه مجدداً در مصدر امور قرار گرفت. او در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، به سمت "ایلخانی گری ایل قاجار" منصوب شد؛ به سال ۱۲۷۵ ه.ق با لقب «ملک آراء» حکومت گرگان و مازندران را به دست گرفت و چندی بعد نیز به عضویت دارالشورای کبری درآمد. سپس در سال ۱۲۸۱ به حکومت بروجرد، در ۱۲۸۳ مجدداً به حکومت گرگان و در ۱۲۸۸ نیز به سمت "کشیکچی باشی گری دربار" منصوب گردید و سرانجام در سال ۱۲۸۹ ه.ق (به سن ۶۵ سالگی) در تهران درگذشت (بامداد/ج ۵، ۱۳۴۱: ۱۸۴ ۱۸۵).

او صاحب چهار پسر به اسامی زیر بود: ۱. هوشنگ میرزا ۲. سیامک میرزا ۳. سلطان احمد میرزا و ۴. ادریس میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۳). شهزاده ملک ایرج میرزا (۱۲۹۵-۱۲۲۲ ه.ق)، فرزند بیست و هفتم فتحعلی‌شاه (از بطن شاه پری خانم زرتشتی) و برادر بطنی سلطان مصطفی میرزا بود (همان، ۳۰۸) (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۶۸) (تصویر ۳۶). اعتضادالسلطنه در توصیف وی می‌نویسد: «ایرج میرزا مرد با کمالی است که در زدن شمشیر و انداختن تفنگ و تیر یگانه زمانه و در تحریر خط نستعلیق افسانه است و تخلص شعری وی انصاف است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۶ ۲۱۷):

لطف لفظش داده با هم آب و آتش را قرار

حسن خطش کرده با هم نور و ظلمت را قرین

او دارای ۵ پسر به نام‌های زیر بود: ۱. محمدحسن خان ۲. سنجر

۱- گرچه اعتضادالسلطنه، او را صاحب پنج پسر به نام‌های زیر می‌داند: ۱. هوشنگ میرزا ۲. سلطان آقا ۳. ادریس میرزا ۴. محمداسماعیل میرزا و ۵. محمدعلی میرزا که منظور از سلطان آقا، همان سلطان احمد میرزا است (همان، ۲۱۹).

میرزا ۳. غلامحسین خان ۴. محمدقلی میرزا و ۵. جعفرقلی میرزا^۲ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۸۳).

شهزاده کیکاووس میرزا (؟ ۱۲۲۲ ه.ق)، فرزند بیست و هشتم فتحعلی‌شاه^۳ (از بطن شاه پسندخانم شیرازی)، برادر تنی کیخسرو میرزا و کیقباد میرزا و ملقب به «شهاب‌السلطنه» و «بهاءالدوله» بود (تصویر ۳۶). اما او تحت نظارت و سرپرستی یکی دیگر از زنان فتحعلی‌شاه به نام "آغابگم" و در شهر قم بزرگ شده^۴ و حکومت قم را بین سال‌های ۱۲۵۱-۱۲۴۸ ه.ق بر عهده داشت. او در این سال‌ها به اقدامات متعددی از جمله تزئین عمارت دیوانی جنب حرم حضرت معصومه پرداخت و جهت خوشایند پدر، دستور داد تا دیوارهای مرتفع تالار آن با تصاویری از فتحعلی‌شاه و فرزندان و فرزندزادگان او منقش گردد؛ که این نقاشی دیواری پس از روندی پر فراز و نشیب و تخریب بخش‌هایی از آن، هم‌اکنون در باغ‌موزه نگارستان دانشگاه تهران نگهداری شده و همانی است که کتاب حاضر، به کند و کاو در تاریخ و شخصیت‌ها و سبک و نقاش آن می‌پردازد (همان، ۱۸۰، ۳۰۸) (همان، ۱۳۷۹: ۱۱۶) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۴) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

۲- گرچه اعتضادالسلطنه، او را صاحب شش پسر به اسامی زیر معرفی می‌کند: ۱. خانلر خان ۲. سلطان سنجر میرزا ۳. غلامحسین میرزا ۴. محمدقلی میرزا ۵. جعفرقلی میرزا و ۶. علی خان

۳- هدایت، وی را فرزند بیست و نهم شاه معرفی می‌کند.

۴- آغابگم "ملقب به آغاباجی" دختر ابراهیم خان شیشه، حاکم قراباغ و یکی از چند صد زن فتحعلی‌شاه قاجار بود، اما بدین خاطر که در شب زفاف، همچون ماری در چشم شاه جلوه کرده، تا آخر عمر باکره ماند و از شدت تشخص و تکبر، دیگر حاضر به اقامت در دربار و حرمسرای شاهی نشده و به قصر خود واقع در امامزاده قاسم رفت. پس از چندی فتحعلی‌شاه، قم را تیول او قرار داد و آغابگم به اتفاق همراهانش یعنی آقا بهرام خواجه و همچنین کیکاووس میرزا و مرصع خانم (دختر سی‌ویکم فتحعلی‌شاه) که آن‌ها را به فرزندخواندگی خود پذیرفته بود، به قم عزیمت نموده و تا پایان عمر یعنی تا به سال ۱۲۴۸ ه.ق در نهایت جلال و احترام، در این شهر به سر برد (سفرنامه فرهاد میرزا، ۱۳۶۶: ۲۰، به نقل از عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۴) (گل محمدی، ۱۳۷۰: ۱۰۶).



تصویر ۳۷

گویا فتحعلی شاه به آن زمان، عمارتی در نزدیکی رودخانه کرج بنیان نهاده بود که محل سکونت سلیمان میرزا بوده و به نام وی "کاخ سلیمانیه" نامیده می‌شده است.^۷ همچنین شاه، چندین دهستان مجاور عمارت را نیز به سلیمان میرزا بخشیده بود تا از طریق آن‌ها رفع معیشت نماید. در نقاشی صف سلام موجود در این عمارت سلطنتی، تصویر شاهزاده سلیمان میرزا به‌عنوان جوان‌ترین شخصیت به تصویر درآمده در سمت چپ تخت سلطنتی مشاهده

و ابراهیم خان" می‌داند.

۷- اما دروویل در این باره می‌نویسد: «محمدعلی میرزا دولت‌شاه برای جلب نظر پدر خود در باب نیابت سلطنت، بدون اعلان جنگ به لشکریان سلیمان پاشا (والی بغداد) حمله ور شد و با غافلگیری نیروهای او، وی را سخت شکست داده و صاحب غرامت هنگفتی گردید که تمامی آن را تقدیم فتحعلی شاه نمود. شاه نیز با این مبالغ هنگفت، کاخ و ده کوچکی در کنار رودخانه کرج بنا نهاد و آن را به یاد شکست و گرفتن غرامت از سلیمان پاشا "سلیمانیه" نامگذاری کرد» (نک دروویل، ۱۳۴۸: ۱۶۸).

کیکاووس میرزا صاحب پنج پسر و سه دختر بود که اسامی پسران او به ترتیب عبارت است از: ۱. شاهویردی خان ۲. قزل ارسلان میرزا ۳. اسدالله میرزا ۴. اسماعیل میرزا و ۵. ذوالفقار میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۰۸).

شاهزاده کیخسرو میرزا (؟ ۱۲۲۴ ه.ق)، فرزند سی و یکم فتحعلی شاه^۲ (از بطن شاه پسندخانم شیرازی)، برادر تنی کیقباد میرزا و کیکاووس میرزا و ملقب به «برهان الملک» می‌باشد (تصویر ۳۷). او صاحب ۳ پسر به نام‌های ۱. محمدصادق خان ۲. مرتضی قلی خان و ۳. محمدحسین میرزا بود (همان، ۳۰۸، ۳۱۲).

شاهزاده سلیمان میرزا (؟ ۱۲۲۵ ه.ق^۳)، فرزند سی و چهارم فتحعلی شاه^۴ (از بطن جیران خانم ترکمن) و برادر تنی سلطان سلیم میرزا می‌باشد (تصویر ۳۷). به گفته اعتضادالسلطنه «شاهزاده بسیار شجاع و دلیر بود و مدام مشغول نواختن شمشیر و گرز» و از قول عضدالدوله «او در رشادت و حسن صورت شهره آفاق بود و در جنگ با اعراب کشته شد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۱) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۸۴) (همان، ۱۳۷۹: ۱۵۸، ۱۸۶). رکوعی نیز درباره وی می‌نویسد: «او مردی بلند قامت و خوش صورت اما عجول و با خشونت بود» (رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

او صاحب دو دختر و یک پسر به نام داوود میرزا بوده است.^۶

- ۱- اما اکسیرالتواریخ، اولاد ذکور کیکاووس میرزا را شش تن و به ترتیب زیر ذکر می‌کند: ۱. شاهویردی خان ۲. سلطان قزل ارسلان میرزا ۳. اسماعیل میرزا ۴. سلطان سنجر میرزا ۵. اسدالله میرزا و ۶. انوشیروان میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۷).
- ۲- بامداد و هدایت، وی را فرزند سی و سوم شاه معرفی می‌کنند.
- ۳- اعتضادالسلطنه، سال تولد او را ۱۲۲۶ و هدایت ۱۲۲۴ ه.ق ذکر می‌کند.
- ۴- بامداد و هدایت، وی را فرزند سی و ششم شاه معرفی می‌کنند.
- ۵- گرچه اعتضادالسلطنه بر این باور است که او پس از شکست حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه از محمد شاه، از ترس جان خود به عتبات عالیات فرار کرده، به دولت عثمانی پناهنده شد و در همان‌جا فوت نمود.
- ۶- در حالی که سپهر در کتاب خود، او را دارای ۲ پسر به نام‌های "نورالدهر میرزا

می‌شود (همان‌جا) (فلاندن، ۱۳۵۱: ۸۳).

شهزاده علیقلی میرزا (۱۲۹۸-۱۲۳۹ ه.ق.^۱)، فرزند پنجاه و چهارم فتحعلی‌شاه^۲ (از بطن گل پیرهن خانم گرجی^۳)، برادر بطنی عباس‌قلی میرزا و نورالدهر میرزا یا نورالله میرزا و ملقب به «اعتضادالسلطنه» بود (تصاویر ۳۸ الی ۴۰). نام وی را در حقیقت، فتحعلی‌شاه به یاد عمومی خود "علیقلی خان" علیقلی میرزا گذاشته است. او از شاهزادگان فاضل و باسواد قاجاریه و آگاه به علوم جغرافیا و نجوم و حکمت و ریاضی، و مردی ادیب و باذوق بود که تألیفات متعددی چون صاحب‌الاولیاء، اکسیرالتواریخ، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، شرح حال امامزادگان شهر ری، فتنه باب، فلک السعادة (در بطلان اخترشماری)، المتنبئین (در شرح حال مدعیان پیامبری)، دیوان اعتضادالسلطنه و جواهر منظومه (مشمول بر سروده‌های وی با تخلص "فخری") را از خود به یادگار گذاشته است:

جانا تو بدین زلف و رخ و شکل و شمایل

آشوب جهانی و جهانی به تو مایل

شد تیره رخ مهر جهان تاب به حسرت

تا پرده برانداختی از گوشه مهمل

گویا او کتابخانه‌ای وزین و ارزشمند نیز داشته که تمامی کتاب‌های آن پس از فوتش، وقف مدرسه سپهسالار گردیده است (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۴، ۳۱۱) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵).

۱- تاریخ تولد او را سال‌های ۱۲۳۴، ۱۲۳۸ و ۱۲۴۳ ه.ق آورده‌اند که هیچ‌کدام به لحاظ تطبیقی قابل ارجاع نیست. در این میان، با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، تاریخ ۱۲۳۹ (به عنوان زمان تقریبی تولد این شاهزاده) صحیح تر به نظر می‌رسد.

۲- گرچه او خود را - شاید بدون در نظر گرفتن برادران متوفای پیشین - فرزند چهل و هفتم شاه و هدایت، وی را فرزند پنجاه و سوم معرفی می‌کند.

۳- ارامنه تغلیس را به آن زمان "گرجی" می‌گفتند.

او در فاصله زمانی مرگ محمدشاه تا جلوس ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت، وزیر و مشاور مهد علیا و پیشکار حکومت بود، اما با روی کار آمدن میرزا تقی‌خان امیرکبیر، مورد سوءظن بسیار وی واقع شده و تا حدی از دربار کناره گرفت. سپس در سال ۱۲۷۲ ه.ق ملقب به «اعتضادالسلطنه» گردید^۴ و در این سال با همکاری موسیو کرشیش (معلم دارالفنون)، نخستین خط تلگراف را از عمارت سلطنتی تا باغ لاله‌زار احداث نمود. در سال ۱۲۷۴ به ریاست مدرسه دارالفنون منصوب شد و یک سال بعد در ۱۲۷۵ عهده‌دار وزارت علوم گردید و در همین سال بود که چهل‌ودو نفر از محصلین مدرسه دارالفنون را باهدف تکمیل علوم و فنون تحت نظارت و سرپرستی حسنعلی خان گروسی (سفیر ایران در فرانسه) راهی پاریس گردانید. وی در سال ۱۲۸۳ مشاغل متعددی از جمله وزارت صنایع و معادن، وزارت بازرگانی و تلگراف، تصدی گری روزنامه‌های دولتی، سرپرستی چاپخانه‌های کشور، نظارت بر کار کارخانه‌ها و همچنین زمام‌داری دو شهر ملایر و تویسرکان را بر عهده داشت. [گرچه او همواره نایب‌الحکومه‌ای از جانب خود، به دو ولایت مذکور می‌فرستاد تا بر امور حکومتی و جمع‌آوری مالیات که تمامی آن صرف هزینه‌ها و مخارج مدرسه دارالفنون می‌شد، نظارت کامل داشته باشند]. او در سال ۱۲۸۸ به عضویت دارالشورای کبری درآمد، در سال ۱۲۸۹ به حکومت بروجرد منصوب گردید و در ۱۲۹۵ نیز عهده‌دار اداره بنایی دیوان اعلی شد؛ و سرانجام در سال ۱۲۹۸ ه.ق (به سن شصت‌ویک سالگی) در تهران درگذشت و در حرم حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

۴- سلیمانی، لقب وی را مربوط به سال ۱۲۷۳ و پس از واگذاری حکومت خلخال از جانب ناصرالدین‌شاه به او می‌داند (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۳۲).

مقدس قرار دارد (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۲۰۱).
 اعتضادالسلطنه در توصیف پرویز میرزا می نویسد: «شاهزاده بسیار
 شیرین کلام است و در حسن صورت تمام:
 مبهوت بماندیم که با روی تو ما را
 نی جای سکوت است و نه یارای عبارت»
 (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۳۷).

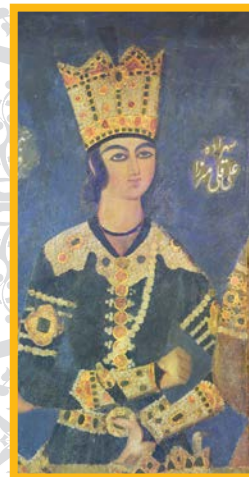
او صاحب فرزندی به نام سلطان حسین میرزا ملقب به «شاهزاده
 پیشخدمت» بود^۲، چرا که در دوره حکومت ناصرالدین شاه، مقام
 پیش خدمتی وی را بر عهده داشته است و این فرزند، همانی است
 که پس از مرگ پدر، ملقب به نیرالدوله می گردد (عضدالدوله،
 ۱۳۵۰: ۲۳۳، ۳۰۳).

۲- در حالی که اعتضادالسلطنه، او را دارای تنها یک پسر به نام «خسرو میرزا»
 می داند.

علیقلی میرزا صاحب پنج فرزند، مشتمل بر سه دختر و دو پسر
 به نام های نورالله میرزا و محمدحسن میرزا بود^۱ که پسر دوم چون
 در سال ۱۲۹۸ ه.ق به پیش خدمتی ناصرالدین شاه درآمد، «شاهزاده
 پیش خدمت» و در سال ۱۳۰۹ «معتضدالسلطنه» لقب گرفت. او
 متأسفانه نه از لحاظ معلومات و درایت و عرضه و کفایت و نه از جهت
 حیثیت و احترام، به هیچ وجه قابل مقایسه با پدر خود نبود (همان،
 ۲۳۰ ۲۳۱) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۴) (بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۴۴۲،
 ۴۴۸) (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۴).

شاهزاده پرویز میرزا (۱۳۰۵ ۱۲۳۹ ه.ق)، فرزند پنجاه و سوم
 فتحعلی شاه (از بطن بیگم خانم تجربیشی) و ملقب به «نیرالدوله»
 می باشد (تصویر ۴۱). او در زمان حیات خود، حکومت های سبزوار
 و نیشابور و کاشمر را بر عهده داشته و به سال ۱۲۸۴ ه.ق ملقب به
 نیرالدوله گردیده است. گویا مقبره او، در حرم امام رضا (ع) در مشهد

۱- هرچند عضدالدوله او را صاحب تنها یک پسر می داند که همان محمدحسن
 میرزاست.



تصاویر ۳۹ و ۴۰: چهره علیقلی میرزا در جوانی و میان سالی

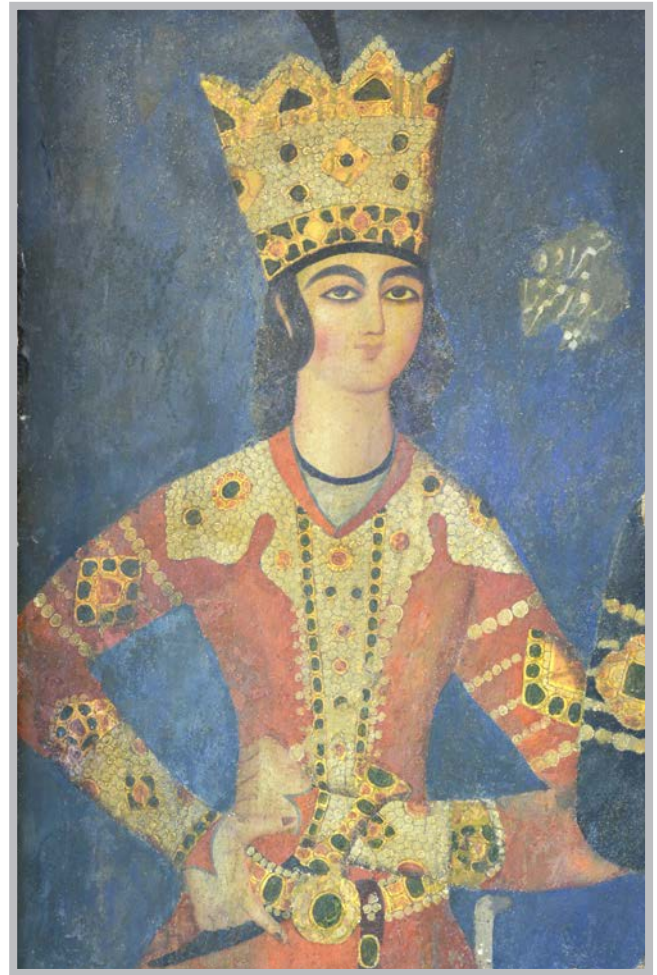
تصویر ۳۸

تصوف و صوفی منش بود؛ صوفیان را وارد مناصب دولتی می‌کرد و مسئولیت‌های مهم حکومتی را بدان‌ها واگذار می‌نمود و برعکس، به علما و روحانیون بهای چندانی نمی‌داد و اجازه دخالت در امور دولتی را از آنان سلب کرده بود (همان، ۲۷۸) (فیودور کوف، ۱۳۷۲: ۹۸) (قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۸۳) (فالک، ۱۳۹۳: ۳۳).

او در سال ۱۲۳۹ ه.ق (به سن هفده سالگی) به حکومت همدان منصوب گردید، در سال ۱۲۴۸ به خواهش و درخواست عباس میرزا نایب‌السلطنه عهده‌دار حکومت خراسان شد و یک سال بعد در ۱۲۴۹ پس از فوت پدرش عباس میرزا، به سمت ولایتعهدی تعیین و زمامداری دو ایالت مهم خراسان و آذربایجان را توأمان به دست گرفت و خود در تبریز سکنی گزید.^۱

در سال ۱۲۵۰ ه.ق با فوت فتحعلی‌شاه محمد میرزا که اکنون نایب سلطنت بود، با توافق و حمایت دو دولت روس و انگلیس و سیاست‌های وزیرش قائم مقام فراهانی، بر تخت سلطنت جلوس کرد و «محمدشاه» نام گرفت و به دستور او، تمامی مخالفین و معترضین دولت و داعیان سلطنت که همگی از شاهزادگان قاجاری و خویشان نزدیک او غالباً عموهایش چون علیشاه ظل‌السلطان، حسینعلی میرزا فرمانفرما، حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه، محمدقلی میرزا ملک آراء و اسماعیل میرزا بودند و از بند هفتم عهدنامه ترکمنچای در باب سلطنت قطعی اعقاب عباس میرزا، هیچ اطلاعی نداشتند دستگیر شده و کور، زندانی یا تبعید گردیدند. او در سال ۱۲۵۳ ه.ق به قصد تصرف هرات و الحاق مجدد این شهر به خراسان، بدان جا لشکر

۱- عضالدوله در این باره می‌نویسد: «حضرت خاقان به محمدشاه در خلوت بعضی فرمایشات محرمانه می‌فرمودند که در حقیقت، وصیت بود و عهد و عیال خود را سفارش می‌فرمودند و به او می‌سپردند و خبر سلطنت بعد از خودشان را به او می‌دادند» (عضالدوله، ۱۳۷۹: ۱۴۵).



تصویر ۴

السلطان محمدشاه قاجار (۱۲۶۴ ۱۲۲۲ ه.ق)، نوه فتحعلی‌شاه (فرزند اول عباس میرزا نایب‌السلطنه، از مادری قاجاری) و برادر تنی بهمن میرزا و قهرمان میرزا می‌باشد (تصاویر ۴۲ و ۴۳).

به گفته منابع، او مردی نیک‌نفس و خوش نیت بود و ظاهری دل‌نشین و هیبتی تنومند داشت، گرچه بعدها بر اثر بیماری بسیار ضعیف و ناتوان شده بود. همچنین او بر خلاف اسلاف خود، اهل



تصاویر ۴۲ و ۴۳: سلطان محمدشاه قاجار در سال‌های آغازین و میانی سلطنت

فراهانی) بود، زیرا پس از مرگ این دو بزرگ است که اوضاع داخلی ایران بسیار نابسامان شده و در آستانه تجزیه و تقسیم قطعی قرار می‌گیرد. محمدشاه سرانجام به سال ۱۲۶۴ ه.ق (در سن چهل و یک سالگی) پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت، در قصر خود موسوم به "قصر نو یا قصر محمدیه" واقع در غرب تجریش درگذشت و جسد او به باغ لاله‌زار و چندی بعد، به قم منتقل گردید و در همان جا دفن شد (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۷۸، ۲۹۰) (نک بامداد/ج ۳، ۱۳۴۷: ۲۵۷، ۲۶۱).

کشید که با مخالفت بسیار شدید انگلستان و توطئه‌های پی‌درپی این دولت روبرو شده و نه تنها نتوانست کاری از پیش ببرد و موفقیتی در این زمینه حاصل کند، بلکه خسارات هنگفتی از جمله ورود طاعون و وبا به ایران، برپایی شورش‌ها و انقلاب‌های داخلی مکرر و ویرانی برخی از شهرها را نیز برای ایران به بار آورد. می‌توان گفت که محمدشاه شهرت خود را در حقیقت، مدیون شجاعت پدرش (عباس میرزا) و سیاست و کاردانی وزیرش (قائم‌مقام

سلطان محمد میرزا (؟ ۱۲۲۸ ه.ق)، فرزند سی و هشتم فتحعلی شاه^۱ (از بطن طاووس خانم اصفهانی)، برادر تنی سلطان احمد میرزا و فرخ سیر میرزا و ملقب به «سیفالدوله» می‌باشد (تصویر ۴۴). او در سال ۱۲۴۰ ه.ق (به سن سیزده سالگی) به مناسبت این که مادرش (تاج الدوله یا همان طاووس خانم) از اهالی اصفهان بود، به حکومت اصفهان منصوب گردید و در همین سال، ملقب به سیفالدوله شد. اما پس از فوت فتحعلی شاه، او که از شاهزادگان معترض به سلطنت محمدشاه بود، از حکومت اصفهان عزل شده و به همراه مادرش توسط خسروخان گرجی (حاکم بعدی اصفهان) به تهران گسیل داده شد و چندی بعد نیز به اتفاق مادر _ به بهانه زیارت عتبات عالیات _ از ایران خارج شده، به عراق رفت و در بغداد سکنی گزید (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۰۹) (بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۱۰۳).

اعتضادالسلطنه، شاهزاده را این‌گونه توصیف می‌کند: «او در سخاوت و علو همت به مرتبه نهایت اسراف است و بسیار فیض رسان کسان و موافق انصاف و می‌توان گفت که پس از عباس میرزا نایب‌السلطنه و محمدعلی میرزا دولت‌شاه، هیچ‌یک از شاهزادگان مانند او استقلال در حکومت و اساس سلطنت و اسباب شوکت و جواهرات رنگین نداشته است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۲۴). همچنین او مردی اهل علم و دانش و نثر و ادب بود که از جمله تألیفاتش می‌توان به "ملوک الکلام" کتابی در علوم گوناگون اشاره کرد.

او بناهای بسیاری از خود در اصفهان به جای گذاشته و گویا هیچ اولادی نداشته است (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۸۷).

۱- بامداد در جایی از کتاب خود، وی را فرزند سی و هشتم و در جای دیگر، فرزند چهل و دوم ذکر می‌کند و هدایت نیز وی را چهل و دومین فرزند فتحعلی شاه می‌داند.

شهبازده سلطان احمد میرزا (۱۳۱۹ ۱۲۳۹ ه.ق^۲)، فرزند چهل و نهم فتحعلی شاه^۳ (از بطن طاووس خانم اصفهانی^۴)، برادر تنی سلطان محمد میرزا و فرخ سیر میرزا و ملقب به «مچول میرزا» و «عضدالدوله» بود (تصاویر ۴۴ و ۴۵).

او همچون مادرش، ظاهری بسیار زیبا داشت و مردی خوش صحبت و شوخ طبع، شاعر و باسواد و اندیشمند بود که تمامی اوقات خود را به مطالعه و تحریر می‌گذراند و از جمله تألیفات مهم او می‌توان به دو کتاب "تاریخ عضدی و ناگفته‌های دربار فتحعلی شاه" اشاره نمود (همان، ۲۲۲، ۳۰۹).

اعتضادالسلطنه در توصیف ویژگی‌های وی می‌نویسد: «شاهزاده در نهایت و جاهت است و اعلی درجه صباحت، رویش آفتاب رخشان و لبش لعل بدخشان. ابرویش چون چاچی کمان و قدش سروی چمان، دیده آفتاب از پرتو حسنش خیره و چهره ماه از شرم رخسارش تیره ...

این مدح بی‌نهایت کز حسن یار گفته

حرفی ست از هزاران کاندرا عبارت آمد
و گذشته از حسن صوری، رأیش نیز چون رویش و خویش چون
مویش و در اقسام کمالات ظاهر تمام است. او طبع خوشی در شعر دارد و
تخلصش اول فیض و بعد سلطان بود» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۳۷).

۲- تاریخ تولد او در منابع مختلف، سال‌های ۱۲۳۴، ۱۲۳۵ و ۱۲۳۹ ذکر شده است که با توجه به گفته شخص عضدالدوله در تاریخ عضدی که به هنگام فوت فتحعلی شاه (به سال ۱۲۵۰ ه.ق) ده ساله بوده است، پس تاریخ ۱۲۳۹ ه.ق صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۳- گرچه اعتضادالسلطنه و مهدی بامداد، وی را فرزند چهل و هشتم و هدایت فرزند پنجاه و یکم معرفی می‌کند.

۴- طاووس خانم ملقب به تاج الدوله، اصلاً گرجی و بزرگ شده اصفهان بود. او از زنان سوگلی و بسیار زیبایی فتحعلی شاه، و دستگاهش مجلل‌ترین و مفصل‌ترین دستگاه‌ها محسوب می‌شد و او همانی است که تخت خورشید به نام او، تخت طاووس لقب گرفته است (بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۷۳) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۲).



تصویر ۴۴^۱

او در سال ۱۲۷۵ ه.ق به حکومت بروجرد، در ۱۲۷۶ به حکومت ملایر و تویسرکان و در ۱۲۸۲ به حکومت قزوین منصوب گردید، اما در ۱۲۸۴ ه.ق جای خود را به فیروز میرزا نصرت الدوله داد و مجدداً به سال ۱۲۹۵ به جای الله قلی میرزا ایلخانی عهده‌دار حکومت قزوین شد. وی در سال ۱۲۹۷ ه.ق به آذربایجان منتقل شده و دو سال بعد (در ۱۲۹۹) به ریاست درب خانه مظفرالدین میرزای ولیعهد منصوب گردید. سپس بین سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ه.ق از جانب میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی که متولی باشی آستان قدس رضوی بود، به خراسان رفته و متصدی یا نایب الایاله امور آستان مقدس شد. سپس در پایان همین سال، به حکومت همدان منصوب گشته و سرانجام به سال ۱۳۱۹ ه.ق (در سن هشتاد سالگی) درگذشت (نک بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۷۳-۷۴).

او صاحب چهار فرزند، مشتمل بر یک دختر و سه پسر به اسامی زیر بود: ۱. سلطان عبدالمحمد میرزا سیف‌الدوله (ملقب به آقای داماد). ۲. عبدالمجید میرزا عین الدوله و ۳. وجیه الله میرزا سپهسالار (عضدالدوله، ۱۳۴۷: ۲۲۳).

۱- این قطعه از نقاشی، منفک از باقی قطعات در گنجینه موزه آستانه مقدسه حضرت معصومه در قم نگهداری می‌گردد.



تصویر ۴۵: سلطان احمد میرزا عضدالدوله (در سمت چپ)
در کنار برادرش ملک منصور میرزا
مأخذ: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

زامداری این دو ایالت را به برادرانش نصرالله میرزا و اسدالله میرزا سپرد. وی پس از اجرای سلطنت محمدشاه، چون داماد ظل السلطان (یکی از مدعیان اصلی سلطنت) بود، مدتی را از ترس عقوبت کار خود، متواری و پنهان شده بود؛ تا این که به سال ۱۲۵۱ ه.ق به همراه ده تن دیگر از شاهزادگان معترض، به اردبیل و سپس تبریز تبعید گشت و به سال ۱۲۶۲ در همان شهر درگذشت (همان، ۱۳۵۰: ۲۵۰) (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۳۷۵ ۳۷۶) (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۶۰) (سلیمی مزینانی، ۱۳۸۹: ۵۱).

طهماسب میرزا (۱۲۹۷؟ ه.ق)، نوه فتحعلی شاه (فرزند دوم محمدعلی میرزا دولتشاه)، برادر محمدحسین میرزا، نصرالله میرزا و اسدالله میرزا و ملقب به «مؤیدالدوله» بود (تصویر ۴۶). او از جمله شاهزادگانی است که حکومت شهرهای مختلف ایران را طی سال‌های متوالی بر عهده داشته است. بدین ترتیب که وی در سال ۱۲۳۷ ه.ق بعد از فوت پدرش، محمدعلی میرزا به خدمت عباس میرزای نایب‌السلطنه در آذربایجان درآمد و پس از چندی، به دامادی او برگزیده شد. سپس در سال ۱۲۴۷ که عباس میرزا برای انجام مقاصد مأمور ایالت خراسان گردید، او با چهار هزار سوار و پیاده برای همراهی با نایب‌السلطنه، به خراسان احضار شد و به مدت سه سال در آنجا مقیم بود؛ تا این که در سال ۱۲۵۰ ه.ق و به دستور محمدشاه، به حکومت کاشان تعیین و روانه گردید. او یک سال بعد تغییر مأموریت داده و به همدان رفت؛ سپس در سال ۱۲۵۳ ه.ق از جانب محمدشاه که به آن تاریخ، در هرات به سر می‌برد به هرات خواسته شد. در سال ۱۲۶۴ ه.ق با حمایت میرزا تقی خان امیرکبیر به حکومت کرمان؛ در ۱۲۶۹ مجدداً به حکومت همدان و چندی بعد به جای فیروز میرزا نصرت‌الدوله، به زامداری فارس تعیین گردید.

محمدحسین میرزا (۱۲۶۲؟ ه.ق)، نوه فتحعلی شاه (فرزند اول محمدعلی میرزا دولتشاه)، برادر طهماسب میرزا، نصرالله میرزا و اسدالله میرزا و ملقب به «حشمت‌الدوله» می‌باشد (تصویر ۴۶). او پس از پدر یعنی به سال ۱۲۳۷ ه.ق به حکومت کرمانشاهان و دیگر ایالات تحت تسلط وی منصوب گردید و در سال ۱۲۳۸ نیز به واسطه فتوحات بسیارش و بازپس‌گیری شهر مندلیج از عثمانی‌ها، ملقب به حشمت‌الدوله شد. در سال ۱۲۴۶ ه.ق میان او و عمویش محمدتقی میرزا بر سر حکومت بروجرد و لرستان و خوزستان جنگی در گرفت که او پیروز میدان بود، اما نهایتاً به فرمان فتحعلی شاه، هر دو به مقر حکمرانی خود بازگشتند، تا این که در سال ۱۲۵۰ ه.ق حکومت لرستان و خوزستان ضمیمه کرمانشاه به وی واگذار گردید و او نیز



تصویر ۴۸: عکسی از محمدتقی میرزا رکن‌الدوله



تصویر ۴۷



تصویر ۴۶

نهادند و تویسرکان گردید و سرانجام مدتی بعد (به سال ۱۲۹۷ ه.ق) در گذشت و در شهر قم، در مقبره محمدشاه مدفون گردید (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۱۸) (نک بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷، ۱۹۵، ۲۰۰).

طهماسب میرزا، مردی باسواد و آگاه به فقه و اصول بوده و کتابی نیز در این زمینه، به نام "فقه مؤیدی" تألیف نموده است. اما گویا او تشخص و تکبر خاصی داشته که در زمان حیاتش بسیار زبازند بوده است، به گونه‌ای که تمامی شاگردان و حتی پسران بزرگ و اعیان فتحعلی‌شاه نیز بدون تعظیم و ستایش و کسب اجازه، حق جلوس در محضرش را نداشتند. گرچه شاهزاده محمود میرزا در

او در سال ۱۲۷۵ از حکومت فارس معزول شده و جایش را به سلطان مراد میرزا (پسر عباس میرزا) سپرد، گرچه دو سال بعد (در ۱۲۷۷) به دنبال مأموریت سلطان مراد میرزا به خراسان، مجدداً به حکومت فارس برقرار گردید. در سال ۱۲۸۵ ه.ق به جای عزیزخان مکری (سردار کل) به پیشکاری ولیعهد به تبریز فرستاده شد و تا سال ۱۲۸۷ بر همین سمت بود. سپس در سال ۱۲۸۸ به عضویت مجلس دارالشورای کبری درآمد و همزمان به حکومت کرمانشاه منصوب گردید. در ۱۲۹۱ حکومت کردستان نیز ضمیمه حکومت کرمانشاه، از سوی دولت به وی واگذار شد، اما او چندی بعد، جای خود را به برادرش امامقلی میرزا داده و خود عهده‌دار ایالات ملایر و

سفینه‌المحمود، به تناقض در این باره می‌گوید: «در وفای ناس پاس محبت دارد و مردمی ورزد و در مهربانی دوستان انصاف کند. مناعت با سلامت آمیخته و سلامتی با مناعت بیخته» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۴۱)، و بروگش (سفیر آلمان در ایران) نیز که یک‌بار در کاروانسرای نصرآباد در نزدیکی شهر کاشان، طهماسب میرزا را ملاقات نموده است، در شرح حال وی می‌نویسد: «این شاهزاده عده زیادی نوکر و پیشکار و منشی و مستوفی داشت که هر یک از آن‌ها نیز به‌نوبه خود عده زیادی مستخدم، فراش، پیش خدمت، غلام و آشپز داشتند و این جماعت تمام محوطه کاروانسرا را در اختیار گرفته بودند. اما شاهزاده مرد مؤدب و بانزاکتی بود و بلافاصله پس از ورود ما به کاروانسرا، خزانه‌دار مخصوص خود را که یکی از رجال سرشناس کاشان بود، از طرف خود فرستاد و به‌وسیله او سلام و خوشامد گفت و ضمناً از مرگ ناگهانی ایلچی پروس بارون مینوتولی اظهار تأسف کرد» (بروگش/ج ۲، ۱۳۶۷: ۵۳۲).

طهماسب میرزا صاحب ۲ فرزند، ۱ دختر و ۱ پسر به نام لطفعلی میرزا (ملقب به آقا شاهزاده) بود و گویا "شاهزاده عزیز"، از داش‌ها و لوطی‌های معروف تهران نیز پسر همین لطفعلی میرزا و نوه طهماسب میرزا بوده است (بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۲۰۰) (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۱۸).

محمدتقی میرزا (۱۳۱۸-۱۲۶۲ ه.ق.)، نتیجه فتحعلی‌شاه (فرزند چهارم محمدشاه)، برادر صلبی و ناتنی ناصرالدین‌شاه و ملقب به «رکن‌الدوله» می‌باشد (تصاویر ۴۷ و ۴۸).

او در سال ۱۲۷۳ ه.ق به‌جای برادرش اردشیر میرزا رکن‌الدوله، به حکومت تهران و به سال ۱۲۸۳ به حکومت زنجان منصوب گردید

۱- منظور از ایلچی پروس همان سفیرکبیر آلمان، بارون مینوتولی است که پس از ورود به ایران، گرفتار تب شدیدی شده و درگذشت و به جای او، دکتر بروگش عهده دار مقام سفارت آلمان در ایران گردید (قاضیها، ۱۳۸۱: ۲۱۵).

و در همین سال لقب اردشیر میرزای مرحوم، بدو منتقل و ملقب به «رکن‌الدوله» شد. وی در سال ۱۲۹۳ ه.ق به زمامداری ایالت خراسان انتخاب گردید که این حکومت تا سال ۱۳۰۱ به طول انجامید. سپس در سال ۱۳۰۳ به مدیریت دارالشورای کبری دولتی منصوب شد که ریاستش در این شورا نیز به سبب بی‌کفایتی در اداره امور چندان طولی نکشید؛ تا این‌که یک سال بعد، حکومت خراسان را مجدداً به دست گرفته و تولیت آستان قدس رضوی نیز به سال ۱۳۰۶ به وی واگذار گردید. او در سال ۱۳۰۹ ه.ق به استانداری ایالت فارس تعیین و یک سال بعد در ۱۳۱۰ از این سمت معزول شده و جای خود را به نصرت‌الدین میرزا (پسر چهارم ناصرالدین‌شاه) می‌دهد و سرانجام به سال ۱۳۱۸ ه.ق (به سن پنجاه‌وشش سالگی) فوت نموده و در دارالحفاظ آستان قدس رضوی مدفون می‌گردد.

گویا محمدتقی میرزا در ظاهر، بسیار زمخت و بداندام و در رفتار، بسیار بی‌عرضه و نالایق بوده است، به‌گونه‌ای که اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود، ظاهر وی را چنین شرح می‌دهد: «اختصاراً این‌که خلفاً بسیار زشت است. عظیم‌الجثه به حدی که شاهزاده را از ترکیب انسانی خارج کرده است. صورت هم بسیار قبیح است. ابروهای درشت پر مو، سیبیل کلفت و سیاه، چشم از اندازه خارج و دماغ گنده و بی‌قاعده» (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۳۱۲، ۳۱۹) و ممتحن الدوله نیز او را چنین توصیف می‌کند: «... از دور دیدم دبدبه بزرگی نمودار گشت. شصت نفر فراش با چند چماق نقره به دست در جلو و غاشیه کش در پای رکاب یک جوان سروته یکی که به نظر من به‌سان خمره می‌آمد» (سلیمی مزینانی، ۱۳۸۹: ۶۸).

گرچه صاحب کتاب افضل التواریخ، از خلق نیکوی وی بسیار یاد کرده و به تناقض می‌نویسد: «این شاهزاده والا تبار در میان

برادران شاهنشاه اختصاص وافر داشت و شاه شهید همیشه او را بزرگ می‌دید و محرم شاهزاده اهل فضل و خط و انشاء و تاریخ بوده، در آداب دین‌داری علما و دوستداری اهل فضل کمال فرید و طاق و در وقار و حلم و سکونت و عظمت و رعب و ابهت یگانه آفاق است. وی از هر ایالتی عزل شده‌اند نه از بابت این بوده که مثل سایر حکام بی‌کفایتی کرده باشند و یا حقوق اهالی را حیف و میل کرده، بلکه به واسطه ناموافقتی و عدم مساعدت صدور بوده که بزرگی و بلندی قدر این بزرگ منافی اجزاء خیالات ایشان شده، چنین شخصی را معزول کرده است».

محمدتقی میرزا صاحب ۹ فرزند (مشمتمل بر ۷ پسر و ۲ دختر) بود که اسامی اولاد ذکور او به ترتیب عبارت است از: ۱. عبدالحسین میرزا ۲. حسین میرزا ۳. اسدالله میرزا ۴. نصرالله میرزا ۵. علینقی میرزا ۶. محمدرضا میرزا و ۷. محمود میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

بهرام میرزا (۱۲۹۹؟ ه.ق.)، نوه فتحعلی‌شاه (فرزند دوم عباس میرزا نایب‌السلطنه) و ملقب به «معزالدوله» می‌باشد (تصویر ۴۹). او از شاهزادگان آگاه و عالم قاجاری بود و اطلاعات بسیاری در زمینه مسایل دینی از جمله فقه داشت. وی در سال ۱۲۴۳ ه.ق از جانب پدرش عباس میرزا، به حکومت خوی منصوب شد، اما مدتی بعد بر اثر فشار روس‌ها مجبور به ترک آنجا شده و به سلماس رفت. تا این‌که در سال ۱۲۵۰ ه.ق و با شروع سلطنت محمدشاه، حاکم کرمانشاه و لرستان و خوزستان شده و با عزل محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله و برادرانش نصرالله میرزا و اسدالله میرزا، برادر خود فرهاد میرزا معتمدالدوله را به حکومت لرستان منصوب کرد. او در سال ۱۲۵۲ ه.ق به همراهی راولینسون انگلیسی، برای سرکوبی محمدتقی خان چهارلنگ بختیاری به شوشتر رفته و او را شکست

داد، اما در راه بازگشت به بهانه این‌که اهالی کرمانشاه از او رضایتی ندارند، به تهران فراخوانده شد و منوچهر خان معتمدالدوله به‌جای او، حکومت کرمانشاه را به دست گرفت. در سال ۱۲۵۳ حکومت قزوین و در ۱۲۶۴ حکومت فارس به وی واگذار گردید، اما دو سال بعد (در ۱۲۶۶) او جای خود را به برادرش فیروز میرزا داده و به تهران آمد. در سال ۱۲۶۷ ه.ق به دنبال سفر کوتاه ناصرالدین‌شاه به اصفهان، نیابت شاه در پایتخت به وی واگذار گردید و گویا در این زمان، کتابی تحت عنوان "نظام ناصری" تألیف نموده است. سپس او در سال ۱۲۷۵ با لقب «معزالدوله» به حکومت آذربایجان فرستاده شد و در سال ۱۲۸۲ به ریاست مجلس تحقیق دیوان نظام (همان اداره دادرسی ارتش) انتخاب گردید. در سال ۱۲۸۵ به‌جای برادرش حمزه میرزا به حکومت خوزستان و لرستان، در ۱۲۸۹ به حکومت مازندران، در ۱۲۹۲ مجدداً به حکومت خوزستان و لرستان و نهایتاً در سال ۱۲۹۵ به وزارت دادگستری منصوب شده و چهار سال بعد در ۱۲۹۹ ه.ق بر اثر سکت قلبی درگذشت (نک همان، ۱۹۲، ۱۹۵) (بروگش/ج ۱، ۱۳۶۷: ۱۴۱).

بهرام میرزا صاحب بیست‌وپنج فرزند (مشمتمل بر ده پسر و پانزده دختر) بوده که اسامی اولاد ذکور او بدین ترتیب است: ۱. اسماعیل میرزا ۲. ابراهیم میرزا ۳. اسحاق میرزا ۴. فضل‌الله میرزا ۵. محمدباقر میرزا ۶. علی محمد میرزا ۷. محمدجعفر میرزا ۸. قربانعلی میرزا ۹. محمدصادق میرزا و ۱۰. عبدالحسین میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۰۶). **بهمن میرزا** (۱۳۰۱ ۱۲۲۵ ه.ق.)، نوه فتحعلی‌شاه (فرزند چهارم عباس میرزا) و برادر اعیانی محمدشاه و قهرمان میرزا می‌باشد (تصویر ۵۰). او مردی دانشمند و دانش پرور و اهل علم و ادب و هنر بوده و کتب بسیاری را تألیف نموده و یا به همت خود به چاپ

رسانیده که از مهم‌ترین آن‌ها، تألیف تذکره الشعرايي به نام "تذکره محمدشاهی" به سال ۱۲۴۹ ه.ق، به نام محمدشاه و همچنین ترجمه کتاب مشهور "الف ليله و ليله عربی" (هزار و یک شب) به زبان فارسی است، که این مهم توسط دو تن از فضاي آن عهد یعنی ملا عبداللطيف طسوجی و ميرزا محمدعليخان سروش اصفهانی، به بهترین و فصیح‌ترین وجه ممکن به انجام رسیده است. گویا او کتابخانه‌ای ارزنده مشتمل بر کتب نفیسه فارسی نیز در اختیار داشته است (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸).

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق حاکم اردبیل بود، اما پس از به سلطنت رسیدن محمدشاه، از اردبیل به تهران فراخوانده شده و حاکم تهران گردید. در سال ۱۲۵۱ به حکومت بروجرد و سیلاخور و در سال ۱۲۵۷ به جای قهرمان میرزا به حکومت آذربایجان منصوب شد که این زمامداری تا سال ۱۲۶۳ به طول انجامید (سپهر/ج ۲، ۱۳۷۷: ۳۹۶). در همین اوان، بهمن میرزا به خیال این که زمان مرگ برادرش محمدشاه بر اثر بیماری نفرس فرا رسیده است و ناصرالدین میرزا، ولیعهد او نیز به دلیل کمی سن شرایط سلطنت را ندارد، با دایي خود الله‌یار خان آصف الدوله و پسرش محمدحسن خان سالار که والی خراسان بود، همدست شده تا پس از تسخیر تهران و خراسان، به تخت سلطنت بنشینند. اما در این میان، حاجی میرزا آقاسی از نقشه آن‌ها مطلع شده و محمدشاه را از ماجرا باخبر می‌کند؛ در نتیجه بهمن میرزا به سرعت به تهران آمده، از شاه امان می‌گیرد و به سفارت روسیه پناهنده می‌شود و با همکاری وزیر مختار روس، به قفقاز رفته و به مدت سه سال، ساکن تفلیس می‌گردد. اما در سال ۱۲۶۶ به شهر شوشی نقل مکان کرده^۱ و تا پایان عمر یعنی تا سن

۱- به شهر شوشی، شهر "شیشه یا پناه آباد" نیز می‌گفتند که حاکم نشین ایالت

۷۶ سالگی و به سال ۱۳۰۱ ه.ق تحت تابعیت روس و با دریافت مستمری دولتی در این شهر زندگی می‌کند (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۸۲ ۲۸۳).

سلیمان خان (۱۲۷۲؟ ه.ق)، نوه دختری فتحعلی‌شاه (از بیگم جان خانم، دختر دوم فتحعلی‌شاه و محمدقاسم خان قوانلو قاجار)، برادر اعیانی ملک جهان خانم مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه و ملقب به «خان خانان» بود که این لقب، به مناسبت نام جدش بدو اعطاء گشته بود (تصویر ۵۰).

وی در سال ۱۲۶۴ ه.ق (دوره ناصری) به حکومت اصفهان منصوب شد، اما چون در این سال، مالیات‌ها را به نفع خود وصول نموده و تمامی آن را به شخص خود و مأمورین و تابعینش اختصاص می‌داد، به سال ۱۲۶۵ ه.ق به تهران فراخوانده شد و از حکومت اصفهان عزل گردید و سرانجام در سال ۱۲۷۲ ه.ق در تهران درگذشت (بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۱۱۵).

سیف‌الدوله میرزا (۱۲۲۷/۱۳۱۰ ه.ق)، نوه فتحعلی‌شاه (فرزند سوم علیشاه ظل‌السلطان)، برادر تنی سیف‌الملوک میرزا و محمدحسین میرزا و ملقب به «حاجی عمو» می‌باشد (تصویر ۵۰). لقب او بدین خاطر بود که تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه عمر کرده و به این زمان، پیرمرد سالخورده‌ای بود که در تمامی مجالس، حق جلوس داشت (معمت‌الدوله، ۱۳۶۶: ۳۹۰). محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود به تاریخ بیست‌وسه صفر ۱۳۰۶ ه.ق در این باره می‌نویسد: «امروز صبح زود به قصد زیارت ولیعهد از خانه بیرون رفتم. ولیعهد نشسته بودند حاجی سیف‌الدوله معروف به حاجی عمو که پیرمرد است نشسته بود سایرین تمام ایستاده بودند».

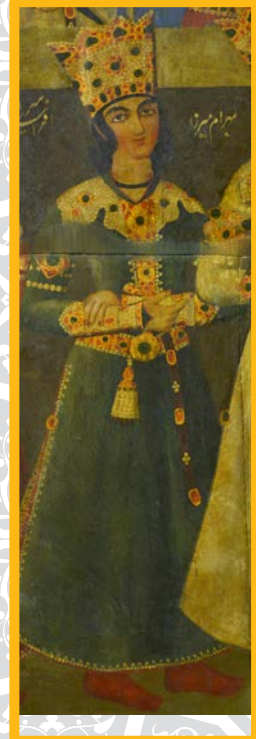
قرباغ بوده است (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۹۸).



تصویر ۵۱



تصویر ۵۰



تصویر ۴۹

سیف‌الملوک میرزا به یزد نزد برادرش تبعید شده و کرمان به تصرف فرمانفرما درآمد. به دنبال این اتفاق، دو برادر از سوی عباس میرزا به تهران فراخوانده شدند و عباس میرزا، فرزند خود قهرمان میرزا را به جای سیف‌الدوله میرزا، به زمامداری یزد فرستاد. در سال ۱۲۴۹ ه.ق سیف‌الدوله میرزا مجدداً به حکومت یزد منصوب شده و قهرمان میرزا، مأمور ایالت خراسان گردید. تا این که در سال ۱۲۵۱ ه.ق و در پی تبعید ظل‌السلطان به تبریز، سیف‌الدوله میرزا از ایران فرار کرده و به دولت عثمانی پناهنده شد. وی پس از چندی، با وساطت وزیر مختار انگلیس به ایران آمد، اما مجدداً به خاک عثمانی تبعید شد؛ تا پس از انعقاد عهدنامه پاریس که به همراه مستر موری به تهران

او در سال ۱۲۴۶ ه.ق از جانب عباس میرزا نایب‌السلطنه (عموی تنی و پدرزن خود) به حکومت یزد منصوب گردید تا غائله جنگ میان حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه (والی کرمان) و عبدالرضا خان یزدی (حاکم یزد) را بخواباند، اما چون بر اثر لجاجت‌های حسنعلی میرزا کاری از پیش نبرد، عباس میرزا خود مأموریت یافت تا به جنوب رفته و به این بی‌نظمی‌ها و خودسری‌ها پایان دهد. او پس از گرفتن یزد و کرمان، حکومت آن را مجدداً به سیف‌الدوله میرزا و برادرش، سیف‌الملوک میرزا واگذار نمود. اما دو سال بعد (در ۱۲۴۸ ه.ق) جنگ سختی میان سیف‌الملوک میرزا (حاکم کرمان) و حسینعلی میرزا فرمانفرما (والی فارس) در گرفت که در نتیجه آن،

آمد، مورد عفو واقع شد و در سال‌های ۱۲۷۸ و ۱۲۹۶ ه.ق حکومت شهرهای کاشمر، اردبیل و مشکین را بر عهده گرفت. وی سرانجام در سال ۱۳۱۰ ه.ق (به سن ۸۳ یا ۸۴ سالگی) فوت می‌کند (نک بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۱۳۳ ۱۳۴) (سلیمی مزینانی، ۱۳۸۹: ۸۱).

حسن خان میرزا (۱۲۶۶ ؟ ه.ق)، نوه فتحعلی‌شاه (فرزند اول مریم خانم، دختر پنجم فتحعلی‌شاه و الله‌یار خان آصف‌الدوله) و ملقب به «سالار» می‌باشد (تصویر ۵۱). این لقب به سال ۱۲۴۰ ه.ق از پدرش الله‌یار خان که اینک به دلیل منصب صدارت عظمی، ملقب به «آصف‌الدوله» شده بود، بدو منتقل گشت. گویا سالار مخفف «خوان سالار یا سالار بار» به معنای ناظر آشپزخانه بوده است.

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق به امر محمدشاه و اصرار پدرش، تولیت آستان قدس رضوی را بر عهده گرفت و سپس بین سال‌های ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۶ ه.ق حاکم مقتدر خراسان بود^۱. او در این سال‌ها، با نظر به حکومت طولانی و نفوذ بسیار و تمول بی‌شمار خود در خراسان و همچنین بیماری محمدشاه و اوضاع آشفته دربار و البته به تحریک بیگانگان به اندیشه سلطنت افتاد و با حمایت رؤسای محلی خراسان، دست به شورش عظیمی علیه حکومت زد، اما فتنه او مدتی پس از جلوس ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت، به دست میرزاتقی‌خان امیرکبیر مرتفع گردید و او که شکست سختی از سپاهیان دولتی خورده بود، مشهد را تخلیه نموده و سرانجام به سال ۱۲۶۶ ه.ق به همراه برادر و دو پسرش اعدام شده و در مقبره خواجه ربیع مشهد مدفون گردید.

چندی بعد نیز تمامی املاک و دارایی خانواده آصف‌الدوله، در

۱- الله یارخان، هر دو پسر خود یعنی حسن خان سالار و محمدخان بیگلربیگی را با این اندیشه مأمور خراسان نمود که اقدامات لازم جهت تضعیف حکومت مرکزی را انجام داده و زمینه‌های شورش را زیر نظر پدر مهیا کنند.

قبال این تمرد و تعرض ضبط شده و به نفع دولت وقت مصادره گشت (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۳۲۷، ۳۲۹).

نواب شاهزاده محمدعلی میرزا (۱۲۳۷ ۱۲۰۳ ه.ق)، فرزند اول فتحعلی‌شاه (از بطن زیباچهر خانم گرجی) و ملقب به «دولت» یا «دولت‌شاه» می‌باشد (تصاویر ۵۲ الی ۵۴). او پس از عباس میرزا نایب‌السلطنه، رشیدترین و شجاع‌ترین و بهترین فرزند فتحعلی‌شاه بود^۲.

محمود میرزا در سفینه‌المحمود، در مورد او چنین می‌نویسد: «ارشد و اکمل اولاد شاهنشاه بود و در رسوم بزرگی بی‌مثال و در قانون پادشاه زادگی عدیم‌الهمال. با لشکر روس و رومی کارزارها کردی ... او دیوانی به قدر چهار هزار بیت ترتیب فرموده بود» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۱۹، ۳۵۶) و اعتضادالسلطنه در تکمیل اوصاف او می‌گوید: «شاهزاده در علم نجوم و تاریخ و فن عروض و قافیه و ضبط علوم غریبه ید طولایی داشت. شعر خوب می‌گفت و تخلص او دولت بود» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۶). در بیان شجاعت و جسارت بی‌اندازه‌اش نیز عضدالدوله به دو ماجرای زیر اشاره می‌کند: «هنگامی که محمدعلی میرزا طفل کوچکی بود، با اعلی حضرت پادشاه فقید آقامحمدخان قاجار که مرد خردمند شصت ساله‌ای بود و کسی جرأت نداشت در حضورش سخنی بر زبان آورد، سخنانی گفت که بسیار حیرت‌انگیز بود. شاه فقید از او پرسید: اگر این شمشیر جواهرنشان خود را به تو می‌دادم با آن چه می‌کردی؟ او در جواب شاه پاسخی متهورانه داد: یک شمشیر هرگز نمی‌تواند از کمر دو نفر آویزان باشد، اگر مال من می‌شد قطعاً گردن شما را می‌زدم و شمشیر را به کمر

۲- گویا او خودش را به شکل و شمایل پدر خصوصاً از حیث داشتن ریش بلند درمی‌آورده است.

خود می‌بستم» و دیگر این که «روزی خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه به او ملاطفت نموده و یک کلاه درویشی به دست خودشان بر سر دولت‌شاه گذاشته فرموده بودند این کلاه بر سر تو خیلی خوب می‌آید و محمدعلی میرزا در جواب گفته بود: بعد از درویشی اگر هیچ نباشد شاهی است» (نک عضدالدوله، ۱۳۷۹: ۱۱۴، ۱۱۶). اما به موجب این اصل رایج در خاندان شاهی قاجار که اصل و نصب پادشاه باید قطعاً دوسویه از تبار قاجار باشد، محمدعلی میرزا که پسر ارشد و وارث بر حق تاج و تخت، ولی از مادری گرجی بود از ولایتعهدی کنار زده شد و برادر صلبی‌اش، عباس میرزا جای وی را گرفت. گویا محمدعلی میرزا هیچ‌گاه انتخاب پدر و انتصاب عباس میرزا به ولایتعهدی را پذیرا نبوده و همواره او را برای این امر، به باد انتقاد می‌گرفته است (سودآور، ۱۳۸۰: ۳۹۰). دروویل در این باره می‌نویسد: «فتحعلی‌شاه هنگامی که دید متانت او هر دم مایه افزایش گستاخی محمدعلی می‌گردد، اظهار داشت که اراده او بدین مهم تعلق گرفته و پسر ارشد ناچار به اطاعت از امر پدر است. ضمناً خاطر نشان ساخت که مادر محمدعلی میرزا کنیزی بیش نبوده ولی عباس میرزا از سوی مادر به خانواده قاجار می‌رسد. نظر این است که سلطنت در سلسله قاجار برقرار ماند و به‌طور موروثی به شاهزادگانی که از بطن شاهزاده خانم‌های قاجارند منتقل گردد. در این حال محمدعلی میرزا که قبلاً موافقت برخی از بزرگان مملکت را جلب کرده بود با نخوت تمام گفت: من شجاعت را از پدر به ارث برده‌ام نه از مادر. اگر احقاق حق نشود با همان شجاعت حقوق از دست رفته را تأمین خواهم نمود. قانون به نفع من حکم می‌کند و هر کس نقض قانون کند با تخت و تاج خود بازی کرده است» (دروویل، ۱۳۴۸: ۱۶۷).

او در سال ۱۲۱۲ ه.ق (به سن نه سالگی) به حکومت فارس،

یک سال بعد در ۱۲۱۳ به حکومت قزوین و در سال ۱۲۲۱ ه.ق به حکومت خوزستان و لرستان و کرمانشاه منصوب گردید و سرحددار عراقین و مسئول حفاظت از مرزهای غربی ایران شد. اکسیرالتواریخ در این باره می‌گوید: «دولت‌شاه چنان عدل و داد بر اهل آن بلاد گشاد که بر زنجیر نوشیروان لرزه افتاد».

وی در سال ۱۲۲۴ به جنگ با روس‌ها و در سال‌های ۱۲۲۶ و ۱۲۳۷ به جنگ با سپاه عثمانی پرداخته و در هر دو نبرد، کاملاً فاتح میدان بود. سپس در همین سال تصمیم به تسخیر بغداد گرفت، اما در میان راه، به مرض وبا دچار شده و در نزدیکی طاق کسری درگذشت. او به هنگام مرگ سی‌وچهار سال داشت و جسدش برای دفن، به کرمانشاهان آورده شد.^۱

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

میرزا محمدتقی علی آبادی (شاعر به نام آن دوره) نیز در وفات محمدعلی میرزا، قصیده‌ای با این مضمون سروده است:

جهانا طرفه بی‌مهر و وفا بدخو جهانستی

همی با مهربانان بی‌سبب نامهربانستی

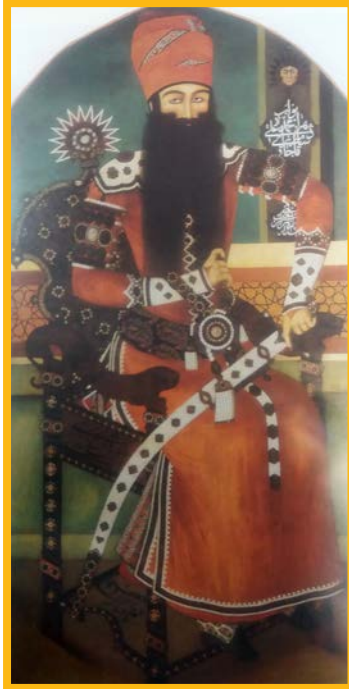
پس از دوران دولت شه صبا بگنر به کرمانشه

همی بینی مداین را که بی نوشیروانستی

(نک بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۴۳۱) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۱۴، ۱۸۵ ۱۸۶).

محمدعلی میرزا صاحب ۱۰ پسر به نام‌های زیر بود: ۱. محمدحسین میرزا ۲. طهماسب میرزا ۳. نصرالله میرزا ۴. اسدالله میرزا ۵. فتح‌الله میرزا ۶. امامقلی میرزا ۷. نورالدهر میرزا ۸. جهانگیر میرزا ۹. محمدرحیم

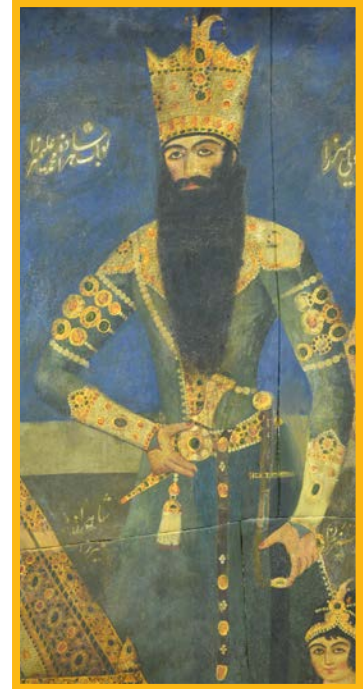
۱- گرچه اعتضادالسلطنه، مرگ او را به سال ۱۲۳۶ ه.ق (در سن ۳۳ سالگی) ذکر کرده و می‌نویسد: «نعش او را حسب وصیتش در عتبات عالیات دفن کردند» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۵).



تصویر ۵۴: محمدعلی میرزا / اثر جعفر نقاش
مأخذ: سودآور، ۱۳۸۰، ۳۹۱



تصویر ۵۳: چهره محمدعلی میرزا دولت‌شاه در جوانی



تصویر ۵۲

میرزا حاکم هرات را که بر سر استقلال و فتح خراسان بود سرکوب کرد؛ یوسف خواجه کاشغری را که بر گرگان مسلط شده بود، شکست داد و خوانین سرسخت خراسان را تنبیه و به اطاعت واداشت. به دنبال این اقدامات، انقلابی از سوی خوانین در خراسان به راه افتاد که شاه را مجبور به عزل محمدولی میرزا و نصب حسنعلی میرزا به حکومت خراسان نمود. او پس از چندی بیکاری و خانه‌نشینی، در سال ۱۲۳۸ ه.ق به حکومت یزد منصوب گردید که آن هم پس از خیانت پیشکارش (عبدالرضا خان) و تصاحب تمامی اموالش، به حسنعلی میرزا سپرده شد. سپس در سال ۱۲۷۹ ه.ق یعنی تقریباً در اواخر عمرش، به عضویت دارالشورای کبرای دولتی درآمده و سرانجام در سال ۱۲۸۱ ه.ق (به سن هفتادونه سالگی) در تهران درگذشت.

میرزا و ۱۰ ابوالحسن میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۱۹).
شهبزاده محمدولی میرزا (۱۲۸۱ ۱۲۰۳ ه.ق)، فرزند سوم فتحعلی‌شاه^۲ (از بطن بی‌بی کوچک خانم بروجردی) که نام خود را از جد پادشاه، "محمدولی خان قاجار" گرفت (تصویر ۵۵).

او از پسران باعرضه و کفایت فتحعلی‌شاه بود که در سن یازده سالگی (به سال ۱۲۱۳ ه.ق) به حکومت سمنان و در سن شانزده سالگی (۱۲۱۸ ه.ق) به حکومت خراسان منصوب گردید و در این سال‌ها، به مقابله با ترکمن‌های خاطی پرداخت؛ شورش فیروزالدین

۱- در حالی که اکسیرالتواریخ، تعداد پسران وی را هفت تن به اسامی زیر معرفی می‌کند: ۱. محمدحسین میرزا ۲. طهماسب میرزا ۳. نصرالله میرزا ۴. اسدالله میرزا ۵. امام‌قلی میرزا ۶. جهانگیر میرزا و ۷. نورالدین میرزا (همان‌جا).

۲- مهدی بامداد و گرت واتسن، وی را فرزند چهارم و تانکوانی، فرزند دوم معرفی می‌کنند.



تصویر ۵۵

مؤلف اکسیرالتواریخ، در شرح حال وی می نویسد: «او بسیار باتدبیر و رأی زن، صاحب شمشیر و لشکر شکن است:

لشکرکش آن سان که به ایران درگودرز

حیلتگر چونان که به توران در پیران

در اقسام علوم از فقه و اصول و تاریخ و ریاضی اعلم زمان و افهم دوران و قافیه سنج و گوینده است».

گویا او به علم هیأت نیز آگاهی داشته و بر اساس علم تنجیم و نظر در حرکت ستارگان، از مغیبات خبر می داده است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۸۹، ۱۹۰) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۴۸،

۳۰۲) (نک بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۲۶، ۳۳).

محمدولی میرزا صاحب چهل و شش فرزند (مشمتمل بر بیست و شش پسر و بیست دختر) بوده که اولاد ذکور او از این قرار است:

۱. اسماعیل میرزا ۲. چنگیز میرزا ۳. نصرالله میرزا ۴. محمد میرزا
 ۵. جعفرقلی میرزا ۶. رضاقلی میرزا ۷. تیمور شاه میرزا ۸. شیردل خان
 ۹. هادی خان ۱۰. جلال الدین میرزا ۱۱. محمدطاهر میرزا
 ۱۲. محمدعظیم خان ۱۳. جهانگیر میرزا ۱۴. حسن خان ۱۵. موسی خان
 ۱۶. جعفرخان ۱۷. محمدولی میرزا ۱۸. شیرمحمد خان ۱۹. امیر خان
 ۲۰. شاهرخ میرزا ۲۱. طهماسبقلی میرزا ۲۲. مهدیقلی میرزا
 ۲۳. عباس خان ۲۴. احمد خان ۲۵. مسعود میرزا و ۲۶. سعید میرزا
 (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۴۸، ۲۴۹).

۱- در حالی که اعتضادالسلطنه، او را دارای بیست و پنج پسر به ترتیب زیر معرفی می کند: ۱. نصرالله میرزا ۲. محمد میرزا ۳. رضاقلی میرزا ۴. تیمور میرزا ۵. چنگیز میرزا ۶. جهانگیر میرزا ۷. اسماعیل میرزا ۸. باقر میرزا ۹. هادی میرزا ۱۰. جلال الدین میرزا ۱۱. آقا کوچک ۱۲. شیرمحمد میرزا ۱۳. امیر خان ۱۴. حسن خان ۱۵. موسی خان ۱۶. شاهرخ میرزا ۱۷. عباسقلی میرزا ۱۸. اسکندر میرزا ۱۹. طهماسب میرزا ۲۰. احمد میرزا ۲۱. مسعود میرزا ۲۲. مهدیقلی میرزا ۲۳. خسرو میرزا ۲۴. جعفرقلی میرزا و ۲۵. عظیم خان (همان، ۱۹۰).

شهزاده محمدتقی میرزا (۱۲۶۵ ۱۲۰۶ ه.ق.)، فرزند هفتم فتحعلی‌شاه (از بطن زینب خانم بختیاری) و ملقب به «حسام‌السلطنه» بود^۲ (تصویر ۵۶).

او در سال ۱۲۲۴ ه.ق (در سن هجده سالگی) به حکومت بروجرد و سیلاخور و چایلق منصوب شد، اما در سال ۱۲۳۷ میان او و برادرزاده‌اش، محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله، پسر ارشد دولت‌شاه بر سر حکومت بروجرد جنگی سخت در گرفت که در نتیجه آن، محمدتقی میرزا شکست خورده و به همراه پسران خود روانه تهران گردید و پس از چهار ماه مجدداً به دستور فتحعلی‌شاه جهت زمامداری ایالت بروجرد برگزیده شد. او در سال ۱۲۵۰ و پس از به تخت نشستن محمدشاه، جزء یازده تن شاهزادگان زندانی اردبیل بود که پس از فرار چهار تن از آنها یعنی علی‌نقی میرزا، امام‌وردی میرزا، ظل‌السلطان و نصرالله میرزا، به همراه دیگر شاهزادگان، به تبریز منتقل گشته و در آنجا تحت نظارت شدید قرار گرفت. تا این که در سال ۱۲۶۴ و با روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه، به قصد عزیمت به مشهد، از تبریز به تهران آمده و چندی بعد در همین شهر درگذشت^۳ (همان، ۳۰۶) (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۳۱۰، ۳۱۲).

صاحب‌الکسیرالتواریخ در توصیف محمدتقی میرزا می‌نویسد:

- ۱- تاریخ وفات محمدتقی میرزا در منابع گوناگون، سال‌های ۱۲۶۵، ۱۲۶۶ و ۱۲۷۸ ذکر شده است که به لحاظ تطبیقی، تاریخ اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا سلطان مراد میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۶۶ و پس از فتح مشهد، ملقب به «حسام‌السلطنه» گردید و این نشان می‌دهد که محمدتقی میرزا باید تا این تاریخ فوت کرده باشد که لقب او را به شخص دیگری دهند.
- ۲- گویا فتحعلی‌شاه او را در سنین کودکی، جهت فرزندخواندگی به نواب حسینقلی خان، از رجال دولتی سپرده بود (همان، ۱۹۴).
- ۳- در حالی که دو تن دیگر از نویسندگان در کتاب‌هایشان، به اشتباه سال مرگ وی را ۱۲۷۸ ه.ق در سن ۹۰ سالگی می‌دانند و اشاره می‌کنند که جسد او، در توحیدخانه آستانه قدس رضوی مشهد به خاک سپرده شده است (رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۰۹) (سلیمی مزینانی، ۱۳۸۹: ۵۰).



تصویر ۵۶

«شاهزاده صاحب وقار است و رعیت در زمان او در کمال فراغت بود. او در خدمات شاهی بسیار شجاع و دلیر بود و بناهای کثیری من جمله عمارات و بروج متعدد از وی مانده است. ایشان گاه غزلی می‌سازند و طبعشان خالی از سرور نبود و تخلصش شوکت است بی‌بها آمد ز اول نرخ کالای وفا

ی‌ا که در شهر شما این جنس ارزان بوده است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۵)؛ و مؤلف تاریخ عضدی وی را این‌گونه شرح می‌دهد: «حسام‌السلطنه به قدری میانه روی و مال اندیشی داشت که شاه او را (کدخدای کل عراق) خطاب می‌فرمود. خیلی به امساک معروف بوده و وقتی واعظی در حضور شاهزاده بالای منبر مشغول دعا بود، عرض کرد الهی دولت حسام‌السلطنه را به قائم آل محمد برسان. ابوسعید میرزا پسرش به واعظ گفت: ضرور دعا نیست، این دعا ناکرده باشد مستجاب. دولتی را که نه خودش صرف کند نه به ما دهد معلوم است تعلق به قائم آل محمد خواهد گرفت.» او دارای سی‌ویک فرزند (مشتمل بر پانزده پسر و شانزده دختر) بود که اولاد ذکور او به ترتیب عبارت است از: ۱. ابوالفتح میرزا ۲. شجاع الملک میرزا ۳. اورنگ زیب میرزا ۴. ابوسعید میرزا ۵. طهمورث میرزا ۶. امیر تیمور میرزا ۷. محمدصافی میرزا ۸. عالمگیر میرزا ۹. جلال‌الدین میرزا ۱۰. سنجر میرزا ۱۱. داراب میرزا ۱۲. امیر شیخ میرزا ۱۳. اسحاق میرزا ۱۴. کامران میرزا و ۱۵. امیر حسین میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۸۶).

۱- اما اعتضادالسلطنه، او را صاحب سیزده پسر به اسامی زیر می‌داند: ۱. ابوالفتح میرزا ۲. شجاع الملک میرزا ۳. اورنگ زیب میرزا ۴. محمدصافی میرزا ۵. امیر تیمور میرزا ۶. طهمورث میرزا ۷. جلال‌الدین میرزا ۸. سنجر میرزا ۹. عالمگیر میرزا ۱۰. اسحاق میرزا ۱۱. امیر شیخ میرزا ۱۲. داراب میرزا و ۱۳. اکبر میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۴). در کتاب تاریخ رجال نیز به یکی از اولاد او به نام "ابوالحسن میرزا" ملقب به شیخ الرئیس اشاره می‌شود که این نام در میان اسامی موجود در دو تألیف دیگر مشاهده نمی‌گردد.

شهرزاده حسنعلی میرزا (۱۲۷۱ ۱۲۰۴ ه.ق)، فرزند ششم فتحعلی‌شاه^۲ (از بطن بدر جهان خانم عرب)، برادر بطنی حسینعلی میرزا و ملقب به «شجاع‌السلطنه» بود (تصویر ۵۷).

او در سال ۱۲۱۸ ه.ق (به سن پانزده سالگی) به حکومت تهران منصوب شد و در سال ۱۲۲۴ حکومت یزد و بسطام و جاجرم نیز ضمیمه تهران شده و بدو واگذار گردید که او از سوی خود، میرزا موسی منجم‌باشی رشتی را به حکومت یزد فرستاد. سپس در سال ۱۲۳۱ ه.ق به جای محمدرولی میرزا که به سبب فتنه خراسان و امر به کشتن اسحاق خان قرایی و فرزندش، از حکومت خراسان معزول گشته بود به زمامداری خراسان منصوب شده و در همین سال بود که ملقب به شجاع‌السلطنه گردید. او امنیت را در خراسان برقرار نمود، خوانین این شهر را سر جای خود نشاند و غوریان را که پیش‌تر توسط حاکم هرات و فرزندش تسخیر شده بود، آزاد نموده و تخلیه کرد. یک سال بعد، در ۱۲۳۲ ه.ق هرات را نیز به تصرف خود درآورد و حاکم آنجا، حاجی فیروزالدین میرزا را وادار به اطاعت از فتحعلی‌شاه نمود. اما چندی بعد میان حسنعلی میرزا و شاه محمود افغان، برادر حاجی فیروزالدین که قصد تصرف دوباره هرات و غوریان و سپس خراسان را داشت جنگ سختی در گرفت که در این میان، لشکریان حسنعلی میرزا پیروز میدان بودند و در نتیجه آن، تربت حیدریه و یاغیان نیز از محاصره افغانه خارج شد. او در سال ۱۲۳۵ ه.ق بنیادخان هزاره را که بر دولت یاغی شده و شهر نو یکی از دهستان‌های مشهد را به تصرف خود درآورده بود، سر جای خود نشاند و تصمیم گرفت تا برای سرکوبی شاه محمود، عازم هرات گردد که با دریافت پیشکشی‌های بسیار از جانب وی، از این عزیمت ۲- گرت واتسن، او را فرزند سوم و تانکوانی، فرزند چهارم شاه ذکر می‌کند.

منصرف گردید^۱. سپس در سال ۱۲۳۸ ه.ق از حکومت خراسان معزول و به تهران فراخوانده شد^۲ و جایش را به برادرش، علی نقی میرزا سپرد، اما چون علی نقی از عهده رام کردن خوانین سرسخت خراسان برنیامد، بار دیگر حکومت خراسان به حسنعلی میرزا واگذار گردید. او در سال ۱۲۴۰ ه.ق از یک‌ها را شکست داده و یک سال بعد، هرات را نیز به تصرف خود درآورد و فرزند دومش، ارغون میرزا را با پنج هزار سوار در آنجا مستقر نمود.

تا این که در سال ۱۲۴۳ ه.ق به دنبال ماجرای انعقاد معاهده ترکمنچای، حسنعلی میرزا نیز چون دیگر حکام ایالات، به تهران فراخوانده شد تا با دیگر امرا متحد شده و به جنگ با روس‌ها رود. [همچنین به این زمان شایع شده بود که فتحعلی‌شاه قصد انتقال نیابت سلطنت از عباس میرزا به حسنعلی میرزا را دارد]. در این میان عباس میرزا که مخالف ادامه جنگ با روس‌ها و از دست رفتن بخش‌های دیگری از خاک ایران بود، تحت شرایطی با آن‌ها سازش نموده و معاهده معروف ترکمنچای را امضا کرد. از این پس بود که میان این دو برادر صلبی یعنی حسنعلی میرزا و عباس میرزا نفاق شدیدی درگرفت. چندی بعد، حسنعلی میرزا با هدف نظم دهی به امور یزد بدانجا گسیل شده و پس از آرام نمودن اوضاع، رهسپار کرمان گردید، اما چون در غیاب خود، از شورش عبدالرضا خان (حاکم یزد) آگاه شد، به سرعت به یزد بازگشته و آنجا را تصرف نمود. پس از این اقدام خودسرانه، فتحعلی‌شاه عباس میرزا را جهت ساماندهی به اوضاع هر دو ایالت، مأمور یزد و کرمان نمود و حسنعلی

۱- به گفته منابع، او هرات را به پیشکشی معادل ده هزار تومان و صد طاقه شال فروخت.

۲- گویا علت عزل و احضار او به تهران این بود که خوانین خراسان با یکدیگر متحد شده و محرمانه به اطلاع فتحعلی‌شاه رسانده بودند که حسنعلی میرزا سر از اطاعت شاه بیرون برده است (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۳۷۳).

میرزا به سال ۱۲۴۶ ه.ق به تهران فرستاده شد، اما مجدداً در سال ۱۲۴۸ به زمامداری کرمان منتخب گردید. تا این که به سال ۱۲۵۰ ه.ق و پس از فوت فتحعلی‌شاه، از کرمان نزد برادرش حسینعلی میرزا فرمانفرما در شیراز رفته، او را تحریک و تشویق به سلطنت خواهی نمود و خود را سپهسالار شاه جدید (حسینعلی شاه) معرفی کرد؛ اما در جنگی که میان آن‌ها و سپاه محمدشاه در گرفت، شکست سختی خورده، دستگیر شد و به امر محمدشاه، از هر دو چشم نابینا گردید. او مدتی بعد (در ۱۲۵۱ ه.ق) به همراه ۱۰ تن دیگر از برادران و برادرزادگان معترضش به سلطنت محمدشاه، به قلعه اردبیل و از آنجا به تبریز تبعید شده؛ تا به زمان حکومت ناصرالدین‌شاه که به بخشش و صلاحدید او، به تهران منتقل گردید و سرانجام به سال ۱۲۷۱ ه.ق (در سن شصت و هفت سالگی) درگذشت (همان، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۰۲) (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۳۶۷، ۳۷۸).

اعتضادالسلطنه در شرح حال وی می‌نویسد: «او بسیار شجاع و دلیر بود و در این خصلت، میان اخوان بی‌نظیر. به ضرب مشتی شتری کشتی و به سرپنجه مردی درختی از جا کنده ولیکن در اواخر دولت شاه، به علت مرض عقلش زایل شد و بدین ترتیب برخی حرکات ناشایست را مایل گردید» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۳). گویا او در فن غزل نیز طبع خوشی داشته و تخلصش «شکسته» بوده است:

دیگران در تو به حسرت نگران من ز حسرت نگران بر دگران
با وجود تو گشایند چرا دیده بر غیر تو صاحب نظران
(رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

حسنعلی میرزا صاحب هفت پسر به اسامی زیر بود: ۱. هلاکو میرزا
۲. آباق‌خان میرزا ۳. ارغون میرزا ۴. منگوقاآن میرزا ۵. اوکتای قاآن میرزا

۶. ابوسعید میرزا و ۷. قهرمان میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۹۲، ۱۹۳).
شهرزاده علی نقی میرزا (؟ ۱۲۰۷ ه.ق.)، فرزند هشتم فتحعلی شاه
(از بطن بیگم جان خانم قزوینی)، برادر بطنی امام وردی میرزا و
سلطان ابراهیم میرزا و ملقب به «رکن الدوله، حجة السلطان و تاج
بخش» بود (تصویر ۵۷).

مؤلف اکسیرالتواریخ در توصیف وی می‌نویسد: «او شاهزاده‌ای
سلیم‌النفس و رقیق‌القلب، حلیم و بردبار و رحیم و نیکوکار، در
سختی و علو همت دستش چو ابر بهمن بود و در حسن صورت
رویش تازه‌تر از گل و سمن. مدت العمر رأیت عدالت می‌افراشت و در
قزوین ویرانه‌ای باقی نگذاشت. او گاهی به گفتن اشعار با تخلص (والا)
میل می‌نمود لیکن در این فن چندان استادی نداشت:

دل تنگم از زمانه به قدری که وهم را ره نیست در دلم که خیالی توان نمود»
(اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۶، ۱۹۷) و شاهزاده محمود میرزا، او
را چنین شرح می‌دهد: «بسیار خاکی نهاد و صاحب اخلاق حمیده
است. گاهی ترتیب نظمی فرمایند و بر من خوانند» (عضدالدوله،
۱۳۵۰: ۱۷۸، ۳۰۳).

او در سال ۱۲۲۲ ه.ق (به سن شانزده سالگی) به حکومت قزوین
منصوب گردید. در سال ۱۲۳۸ به جای حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه،
مأمور ایالت خراسان و در همین سال، ملقب به حجة السلطان شده
و به دنبال آن، سمت زمامداری قزوین به برادرش امام وردی میرزا
واگذار گردید. اما یک سال بعد (در ۱۲۳۹) او که از عهده حکومت

خراسان و سرکوبی خوانین سرسخت آن برنیامده بود، از حکومت این
ایالت استعفا داده و مجدداً به قزوین بازگشت و با لقب رکن‌الدوله،
حکومت این شهر را به دست گرفت. وی در سال ۱۲۴۲ ه.ق یکی
از سرکردگان لشکر ایران تحت فرماندهی عباس میرزا در نبرد با
روس‌ها بود که با پنج هزار نیروی پیاده و سوار خود، نه‌تنها نتوانست
کاری از پیش برد، بلکه به وخیم‌تر شدن اوضاع نیز دامن زد؛ چرا
که او با نیروهای بی‌شمار خود محافظ شهر تبریز بود، اما به‌محض
نزدیک شدن روس‌ها و تصرف احتمالی شهر به دست آن‌ها، به‌جای
مبارزه پا به فرار گذاشته و شهر را بدون ایستادگی، تقدیم روس‌ها
نمود. او طی این سال‌ها تا ۱۲۵۰ ه.ق همچنان زمامدار قزوین بود،
تا این‌که در این سال به اغوای ظل‌السلطان پرداخته و او را به تخت
سلطنت نشانند و تاج کیانی بر سرش نهاد، از این رو ملقب به تاج
الدوله شده و حکومت‌های گیلان و زنجان نیز ضمیمه همدان بدو
واگذار گردید. همچنین او داوطلب شد تا در باب سلطنت ایران، با
محمدشاه مذاکره نموده و او را راضی به کناره‌گیری از سلطنت به
نفع عمومی خود ظل‌السلطان و یا تقسیم سلطنت میانشان نماید [با
این اندیشه که رکن‌الدوله، خود زمام تمامی امور کشور را به دست
گرفته و امور لشکری را به امام وردی میرزا واگذار نماید]. او در
نزدیکی شهر زنجان، به اردوی محمدشاه رسید، اما پس از انجام
مذاکرات و بیان پیشنهادهای خود، به دستور قائم مقام دستگیر شده،
تحت‌الحفظ روانه تهران گردید و در سال ۱۲۵۱ به همراه ده تن دیگر
از شاهزادگان مخالف حکومت محمدشاهی، به اردبیل تبعید شده
و زندانی گشت. تا این‌که در سال ۱۲۵۳ او به‌اتفاق برادرانش (امام
وردی میرزا و ظل‌السلطان) و پسرش (نصرالله میرزا) از راه نقبی که
برادر زنش، محمدابراهیم به بیرون قلعه حفر نموده بود، فرار کرده و

۱- گرچه اعتضادالسلطنه او را دارای پنج پسر به نام‌های زیر می‌داند: ۱. هلاکو
میرزا ۲. ابوسعید میرزا ۳. آباق‌ان میرزا ۴. اوکتای قان میرزا و ۵. جعفرقلی میرزا
(اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۳). در حالی که بامداد پنج پسر وی را به ترتیبی دیگر
معرفی می‌کند: ۱. هلاکو ۲. ارغون ۳. آباق‌اخا ۴. منکوقان و ۵. اوکتای قان (بامداد/
ج ۴، ۱۳۴۷: ۴۳۲) و جالب این‌که او در جلد یکم همین کتاب، به تناقض ارغون
میرزا را فرزند سوم حسنعلی میرزا برمی‌شمارد (همان/ج ۱، ۳۷۴).



تصویر ۵۷

میرزا ۱۲. حمزه میرزا ۱۳. سیاوش میرزا و ۱۴. امان‌الله میرزا (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۷۸).

شهزاده عبدالله میرزا (؟ ۱۲۱۱ ه.ق)، فرزند یازدهم فتح‌علی شاه

۱- رکوعی نیز تعداد پسران وی را چهارده تن، اما به ترتیبی دیگر ذکر می‌کند: ۱. بدیع‌الزمان میرزا ۲. حمزه میرزا ۳. سیاوش میرزا ۴. امان‌الله میرزا ۵. محمدرحیم میرزا ۶. افراسیاب میرزا ۷. محمدرکیم میرزا ۸. داراب میرزا ۹. اسحق میرزا ۱۰. جهانگیر میرزا ۱۱. انوشیروان میرزا ۱۲. اسکندر میرزا ۱۳. نصرالله میرزا و ۱۴. شکرالله میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۱۲۸). هرچند اعتضادالسلطنه، تعداد پسران وی را ۱۷ تن و به ترتیب زیر نام برده است: ۱. بدیع‌الزمان میرزا ۲. محمدزمان میرزا ۳. اسکندر میرزا ۴. جهانگیر میرزا ۵. انوشیروان میرزا ۶. اسحاق میرزا ۷. داراب میرزا ۸. محمدرکیم میرزا ۹. نصرالله میرزا ۱۰. شکرالله میرزا ۱۱. رضاقلی میرزا ۱۲. محمدرحیم میرزا ۱۳. افراسیاب میرزا ۱۴. حمزه میرزا ۱۵. امان‌الله میرزا ۱۶. سیاوش میرزا و ۱۷. محمدشریف میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۹۶).

گویا در ترتیب اسامی که عضدالدوله نام می‌برد، نام "محمدزمان میرزا" فرزند سوم به ترتیب آنچه که در تصویر آمده و اعتضادالسلطنه، وی را فرزند دوم ذکر می‌کند به دلایلی از قلم افتاده است؛ اما با توجه به ذکر نام محمدزمان میرزا پس از بدیع‌الزمان و اسکندر میرزا در تصویر و عدم تطبیق شخص دیگری به نام محمدزمان با ترتیب فوق، پس این محمدزمان همان فرزند سوم علی‌نقی میرزا در نظر گرفته می‌شود.

به روسیه پناهنده شدند. اما مجبور به ترک روسیه شده و به ارزنة الروم و استانبول در ترکیه رفتند و از آنجا، رهسپار مکه و مدینه و شام و در نهایت بغداد گردیدند و در حقیقت، به دنبال این اتفاق بود که دیگر شاهزادگان زندانی قلعه اردبیل، به تبریز کوچانده و تحت حفاظت و مراقبت شدیدتری قرار گرفتند (نک بامداد/ج ۲، ۱۳۴۷: ۴۹۶، ۴۹۸).

علی‌نقی میرزا صاحب بیست‌وهشت فرزند (مشمول بر چهارده دختر و چهارده پسر) بود که اسامی اولاد ذکور او به ترتیب عبارت است از: ۱. سلطان بدیع‌الزمان میرزا ۲. اسکندر میرزا ۳. جهانگیر میرزا ۴. انوشیروان میرزا ۵. اسحق میرزا ۶. داراب میرزا ۷. محمدرکیم میرزا ۸. افراسیاب میرزا ۹. محمدرحیم میرزا ۱۰. نصرالله میرزا ۱۱. شکرالله

(از بطن کلثوم خانم پازواری) و ملقب به «دارا» می‌باشد (تصویر ۵۷). او در زمان حیات خود ولایات خمسه، شهرود، ابهر، سلطانیه و زنجان را بر عهده داشت و محمود میرزا در یادداشت‌های خود، از او بسیار به نیکی یاد می‌کند: «او جوانی است خوش منظر و شاهزاده‌ای است دلکش، حقیقت انسان است و صحبتش مایه جان ... حضرت ظل‌اللهی را با این شاهزاده بسیار التفات است».

عبدالله میرزا صاحب ۱۰ پسر به نام‌های زیر بود: ۱. محمدمحسن میرزا ۲. اسحق میرزا ۳. یعقوب میرزا ۴. لطف‌الله میرزا ۵. خلیل‌الله میرزا ۶. عبدالحمید میرزا ۷. عبدالمجید میرزا ۸. عبدالرشید میرزا ۹. انوشیروان میرزا و ۱۰. ابوسعید میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۰) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۱۰).

شهبزاده محمدرضا میرزا (۱۲۷۷-۱۲۱۱ ه.ق)، فرزند سیزدهم فتحعلی‌شاه (از بطن مریم خانم گرجی)، برادر تنی علیرضا میرزا و ملقب به «افسر» بود (تصویر ۵۷).

او در سال ۱۲۳۴ ه.ق (در سن بیست و چهار سالگی) به حکومت گیلان منصوب گردید، اما چون در این زمان، به فرقه صوفیه و دراویش نعمت‌اللهی گرویده و مریدان و مرشدان بسیاری را به دور خود گردآورده بود، شاه و اطرافیان را نگران کرده و در نتیجه، به دستور فتحعلی‌شاه دستگیر شده و روانه تهران گردید. تا این که در سال ۱۲۵۰ ه.ق به امر محمدشاه، به منصب "شاهزاده باشی" منصوب شده و مجدداً زمام امور را به دست گرفت (همان، ۱۸۸، ۳۱۲) (بامداد/۴، ۱۳۴۷: ۴۰۱) (رکوعی، ۱۳۸۹: ۴۰).

اعتضادالسلطنه در وصف او و گرایش وی به فرقه صوفیه می‌نویسد:

۱- گرچه اعتضادالسلطنه، او را صاحب‌نُه پسر دانسته و نام دومین فرزند او را "ابوطالب میرزا" ذکر می‌کند و هیچ اسمی از "انوشیروان میرزا و ابوسعید میرزا" به میان نمی‌آورد (همان، ۲۰۰).

«شاهزاده صوفی نهاد و مرید عارفان بزرگی چون علیشاه همدانی و محمدجعفر قره‌گوزلو و اهل تصوف است و در فنون شعر، غزل‌سرایی با رأی متین و فکری زریل است و تخلص او افسر است: به جام باده هستی هر آنچه می‌نگرم

به غیر جلوه ساقی در آن هویدا نیست».

محمدرضا میرزا صاحب چهل فرزند (مشمول بر ده پسر و سی دختر) بود که اسامی اولاد ذکور او به ترتیب عبارت است از: ۱. رضاقلی میرزا ۲. علیقلی میرزا ۳. محمدزمان میرزا ۴. حسام‌الدین میرزا ۵. محمدجعفر میرزا ۶. محمدهاشم میرزا ۷. محمدباقر میرزا ۸. محمداسماعیل میرزا ۹. اکبر میرزا و ۱۰. جمال‌الدین میرزا (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۳).

شهبزاده حیدرقلی میرزا (? ۱۲۱۴ ه.ق)، فرزند پانزدهم فتحعلی‌شاه^۲ (از بطن خیرالنساء خانم قاجار) می‌باشد (تصویر ۵۸). او در سال ۱۲۳۶ ه.ق به حکومت گلپایگان و در سال ۱۲۵۰ به حکومت فارس منصوب گردید. محمود میرزا او را «شاهزاده‌ای بذله سنج و خسرو زاده‌ای می‌داند که گنج قارون در کف جودش بی‌سنگ است» (عضدالدوله، ۱۳۵۰، ۲۲۶، ۳۰۵) و اعتضادالسلطنه می‌نویسد: «او در نظم اشعار خصوصاً غزل و مراثی دستی قوی دارد و استاد قافیه و سجع است. دیوانش ده هزار بیت دارد و تخلصش خاور است: هر آن دلی که گرفتار زلف جانان است

خوش است در همه عمر اگر پریشان است»

(اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۰۷).

۲- رکوعی در کتاب خود، او را دارای نُه پسر به نام‌های زیر معرفی می‌کند: ۱. علی‌نقی میرزا ۲. رضاقلی میرزا ۳. حسام‌الدین میرزا ۴. محمدجعفر میرزا ۵. محمدهاشم میرزا ۶. محمدباقر میرزا ۷. محمداسماعیل میرزا ۸. اکبر میرزا و ۹. جمال‌الدین میرزا (رکوعی، ۱۳۸۹: ۴۱).

۳- بامداد، وی را چهاردهمین فرزند فتحعلی‌شاه ذکر می‌کند.



تصویر ۵۸

به سر برده. خط نستعلیق و بعضی فقرات نجوم و رسوم شاعری را نیز از من فراگرفته. تخلص شعریش بیضا هم از من است. بالجمله ملک‌زاده تمامی بود».

او تا مدت‌ها حکومت شاهرود و بسطام را در دست داشت، اما چندی بعد به تهران آمده و ملتزم رکاب خاقانی گردید. او از جمله شاهزادگان معترض به سلطنت برادرزاده‌اش محمدشاه بود و از این رو در سال ۱۲۵۰ ه.ق به حامیان مدعی اصلی سلطنت یعنی ظل‌السلطان پیوسته و از جانب او به حکومت قم منصوب گردید؛ اما پس از به تخت نشستن محمدشاه، توسط منوچهر خان معتمدالدوله در قم دستگیر شده، تحت‌الحفظ روانه تهران گردید و مدتی بعد نیز به همراه کیومرث میرزا به دربند شمیران تبعید شد. تا این که پس از ماجرای زندانی شدن ۱۱ تن از شاهزادگان در قلعه اردبیل، آن‌ها نیز از ترس جان خود به بغداد فرار کرده و از آنجا راهی استانبول

حیدرقلی میرزا صاحب ۷ پسر به اسامی زیر بود: ۱. مرتضی قلی میرزا ۲. نصرالله میرزا ۳. امان‌الله میرزا ۴. نورالله میرزا ۵. اسدالله میرزا ۶. علی‌محمد میرزا و ۷. شکرالله میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۲۶).

شهبزاده الله ویردی میرزا (؟ ۱۲۱۶ ه.ق)، فرزند هفدهم فتحعلی‌شاه (از بطن نقیه بادام ارمنی) و ملقب به «نواب» بود (تصویر ۵۸).

گویا او بسیار زیبا و خوش صورت بوده و بر شعر نیز دستی داشته و در اشعار خود «بیضا» تخلص می‌کرده است. اکسیرالتواریخ در شرح حال وی می‌نویسد: «شاهزاده متین و موقر است. انواع علوم را خوب می‌داند و اقسام خطوط را خوب می‌نویسد. رویش چون آفتاب جهان‌نما بود و انگشت نمای خاص و عام و چون رویش برتر از بیضا بود و در میدان سخنوری نیز ید و بیضا نمود متخلص به بیضا شد.

جهان دریا و کشتی عمر و ساحل عالم باقی

ز عقل ناخدا باید بجویم راه ساحل را»

(اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۰ ۲۱۱)؛ و تاریخ عضدی با بیان تخلصی متفاوت برای وی او را چنین توصیف می‌کند: «شاهزاده باکفایت عالی طبع عاقل که صاحب کمالات صوری و معنوی بود، تیراندازی و رشادت داشت و خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و شعر مطبوع می‌گفت و تخلص او فیاض بود. دست و دلش باز و بسیار نظیف و آراسته بود و سلیقه کامل داشت».

محمود میرزا نیز در کتاب خود به نام "سفینه المحمود" درباره او می‌گوید: «نیکو رخ و فرخ سرشت است. سال‌ها در دبستان تربیت

۱- اما اعتضادالسلطنه، او را دارای هشت پسر می‌داند و فرزندان پنجم تا هشتم او را به ترتیبی دیگر ذکر می‌کند: ۵. شکرالله میرزا ۶. اسدالله میرزا ۷. علی‌محمد میرزا و ۸. علی‌اکبر میرزا.

گردیدند. اما الله ویردی میرزا مجدداً به بغداد بازگشته و تا پایان عمر، در کمال رفاه و آسایش در این شهر زندگی کرد.

او دارای ۳ دختر و ۱ پسر به نام رستم میرزا بود (عضدالدوله، ۱۳۷۹: ۱۰۸) (همان، ۱۳۵۰: ۵۲، ۱۸۳، ۳۰۲) (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۵۲ ۱۵۳).

شهزاده علیرضا میرزا (؟ ۱۲۱۸ ه.ق)، فرزند بیستم فتحعلی شاه (از بطن مریم خانم گرجی)، برادر تنی محمدرضا میرزا و ملقب به «حکیم» می‌باشد (تصویر ۵۹).

مؤلف اکسیرالتواریخ در وصف او می‌نویسد: «شاهزاده تماماً در پی لذات دنیوی بود و به لهو و لعب و عیش و طرب اشتغال داشت، ولیکن در غزل‌سرایی زبده آفاق بود و در قصیده نیز با بهره و متخلص به "شهره" در کنار دیده‌ام گر جا کنی نبود عجب

می‌نماید سرو را جا خوش به طرف جویبار».

تذکره معروف او نیز "بساتین‌الخاقان" نام دارد که در بیان احوال شعرای معاصر است. گویا او هیچ اولادی نداشته است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۲ ۲۱۳) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۵۳، ۲۰۷، ۳۱۲).

شاهزاده ملک قاسم میرزا (؟ ۱۲۲۲ ه.ق)، فرزند بیست و چهارم فتحعلی شاه^۱ (از بطن بیگم خانم افشار) و برادر تنی ملک منصور میرزا بود (تصاویر ۵۹ و ۶۰).

او در سن نوجوانی به آذربایجان رفته و به خدمت عباس میرزای نایب‌السلطنه درآمد و از طرف وی، به حکومت‌های جزء آذربایجان نایل گردید. سپس در سال ۱۲۵۰ ه.ق به حمایت از مبلغین پروتستانی که جهت تبلیغات مذهبی در میان عیسویان مقیم آذربایجان، وارد تبریز شده بودند پرداخته و در همین ایام، زبان انگلیسی را نزد

۱- هدایت، وی را فرزند بیست و هشتم شاه معرفی می‌کند.

پرکینز، کشیش پروتستانی فراگرفت. مدتی بعد در سال ۱۲۵۵ با نظارت محمدشاه قاجار به تأسیس مدرسه‌ای برای جوانان مسلمان و عیسوی، در شهر ارومیه آذربایجان همت نمود و پس از آن نیز به صلاح‌دید شاه قاجار، به تهران آمد. اما در سال ۱۲۶۱ ه.ق به دنبال توطئه حاجی میرزا آقاسی (صدراعظم محمدشاه قاجار) مجدداً از تهران به آذربایجان منتقل شده و تا سال ۱۲۶۴ بدون هیچ کار و شغل معینی در آن ایالت بود، تا این که در همین سال، به فرمان امیرکبیر (صدراعظم وقت ناصرالدین شاه) به حکومت آذربایجان منصوب گردید و یک سال بعد، از این سمت معزول شده و جایش را به حمزه میرزا حشمت‌الدوله سپرد (همان، ۳۰۳) (نک بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۱۳۸ ۱۳۹). او از زبان برادر صلیبی خود، اعتضادالسلطنه چنین توصیف می‌شود: «ملک قاسم میرزا بسیار شجاع و دلیر است و در پهلوانی و حسن جوانی میان اخوان بی‌نظیر. او در کتب اهالی فرنگ بسیار تأمل و درنگ کرده و در نجوم و حکمت، گوی سبقت از اکثر فرنگیان برده و زبان اهل فرنگ از اروپا و فرانسه و روس را نیکو می‌داند و می‌نویسد و می‌خواند» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۱۵).

شهزاده جهان‌شاه میرزا (۱۲۵۱ ۱۲۲۴ ه.ق)^۲، فرزند سی و سوم فتحعلی شاه^۳ (از بطن مریم خانم اسرائیلی) و برادر بطنی محمود میرزا و همایون میرزا و احمدعلی میرزا بود (تصویر ۶۱).

اعتضادالسلطنه در وصف او می‌نویسد: «شاهزاده حلیم و سلیم بود. انواع خطوط نسخ را به خوبی می‌نوشت و در نظم اشعار خصوصاً غزل طبع خوشی داشت و تخلص او جهان بود» و برادرش محمود میرزا، وی را این‌گونه شرح می‌دهد: «نوربخش عالم سلطنت است و ضیاء

۲- اعتضادالسلطنه، تاریخ تولد او را سال ۱۲۲۵ ه.ق ذکر می‌کند.

۳- هدایت، او را فرزند سی و پنجم و بامداد، فرزند سی و هفتم شاه می‌داند.



تصویر ۵۹

دولت. کلامش شکرریز است و سخنش عنبربیز. از خط نستعلیق و علم ریاضی بی بهره نیست و از من فرا گرفته است» (همان، ۲۲۵). او در طول حیات خود، به همراه برادرش همایون میرزا (حاکم نهبوند) ساکن شهر نهبوند بود و سرانجام به سال ۱۲۵۱ ه.ق (به سن بیست و هفت سالگی) به مرض وبا درگذشت.

جهانشاه صاحب شش پسر به نام‌های زیر بود: ۱. عادلشاه میرزا ۲. جهاندار میرزا ۳. قنبر میرزا ۴. فاضل شاه میرزا ۵. محمدحسین میرزا و ۶. محمدهاشم میرزا^۱ (عضدالدوله، ۱۳۵۰، ۲۳۱، ۳۱۲).

شهبزاده فتح‌الله میرزا (۱۲۸۶-۱۲۲۶ ه.ق)، فرزند سی و پنجم فتح‌علی شاه^۲ (از بطن فاطمه خانم کرمانی) و ملقب به «شعاع السلطنه» بود که به یاد برادر مرحوم شاهنشاه «فتح‌الله خان»، به این اسم نامیده می‌شد. [گویا او پدر بزرگ مادری مظفرالدین شاه قاجار بوده است] (تصویر ۶۱).

او در سال ۱۲۴۵ ه.ق (به دوره حکومت فتح‌علی شاه) حکومت زنجان را بر عهده داشت و چون به هنگام ورود محمدشاه به تهران، به پیشواز او رفته و پیشکش‌های بسیاری به وی تقدیم نمود، مورد لطف بسیار محمدشاه قرار گرفته و مجدداً حاکم زنجان گردید؛ تا این که در سال ۱۲۵۲ ه.ق حکومت همدان نیز ضمیمه زنجان شده، به وی واگذار شد و او مدتی بعد یعنی بین سال‌های ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۷ ه.ق زمام‌داری ایالت کاشان را نیز در دست گرفت.

اعتضاد السلطنه در توصیف فتح‌الله میرزا می‌نویسد: «شاهزاده رویش درخشان چون آفتاب است و مویش چون سنبل در پیچ و



تصویر ۶۰: طرحی از چهره ملک قاسم میرزا

۱- در حالی که اعتضاد السلطنه ۶ فرزند او را به ترتیبی دیگر نام می‌برد: ۱. عادلشاه ۲. فاضل شاه ۳. جهاندار میرزا ۴. قنبر میرزا ۵. محمدهاشم میرزا و ۶. محمدحسین خان (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۵).
۲- هدایت، او را فرزند سی و هفتم شاهنشاه معرفی می‌کند.

تاب، الحق در حسن صوری بی‌نظیر است و انگشت نمای صغیر و کبیر و انواع علوم را به‌قدر قوه تحلیل نمود و در خط شکسته گوی سبقت از اکثر معاصرین ربود و در تعریف خط وی گفته‌اند:

به صفحه خط کشیده بنگاشته‌ای

از خامه لوای معجز افراشته‌ای

نوشته کسی شکسته را چون تو درست

از طره خویش نسخه برداشته‌ای»

او دارای دو فرزند ذکور به نام‌های نورالدهر میرزا و ابراهیم خان بود^۱ (همان، ۱۹۴، ۳۰۹) (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۵۵) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۱، ۲۲۲).

شاهزاده بهمن میرزا (؟ ۱۲۲۶ ه.ق) ^۲، فرزند سی و هفتم فتحعلی‌شاه^۳ (از بطن گل بدن خانم گرجی)، برادر بطنی سیف‌الله میرزا و ملقب به «بهاء‌الدوله» بود^۴ (تصویر ۶۲).

او در سنین نوجوانی، حکومت گرگان را بر عهده داشت^۵؛ به مدت دو سال زمامدار دامغان و سمنان بود؛ به سال ۱۲۵۲ ه.ق (در سن بیست‌وشش سالگی) به حکومت کاشان و در سال ۱۲۵۴ نیز به‌جای خانلر میرزا، پسر هفدهم عباس میرزا به حکومت یزد منصوب گردید. اما در اواخر عمر، خدمت در دربار را به حکومت

۱- گرچه مؤلف اکسیرالتواریخ، او را صاحب پنج پسر به اسمی ۱. نورالله میرزا ۲. شکرالله میرزا ۳. ذبیح‌الله میرزا ۴. روح‌الله میرزا و ۵. بدالله میرزا می‌داند.
۲- به گفته منابع: «بهمن میرزا در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه درگذشته است» که با توجه به تاریخ سلطنت شاه از ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ ه.ق، اواسط آن را می‌توان حدود سال‌های ۱۲۸۸، ۱۲۸۹ در نظر گرفت که به احتمال قوی، مرگ شاهزاده نیز در همین تواریخ بوده است.

۳- هدایت، او را چهلمین فرزند شاه ذکر می‌کند.

۴- گویا نوادگان وی، نام خانوادگی "جهان‌سوزی" را برای خود انتخاب نموده‌اند.
۵- آن‌گونه که از منابع برمی‌آید، حکومت استرآباد (گرگان) از سنین طفولیت بهمن میرزا، به نام او بوده که مهدی قلی‌خان قاجار دولو، به نیابت از شاهزاده بر آن حکمرانی می‌کرده است (سلیمی مزینانی، ۱۳۸۹: ۳۶).

کردن بر ولایات ترجیح داده و به بیانی ملتزم رکاب شد. از بهمن میرزا اطلاعات بسیاری در دست نیست، اما ظاهراً سواد کمی داشته، زیرا یادداشت‌هایی که از وی به‌جای مانده دارای غلط‌های املائی بسیار است. دیگر این‌که برخلاف سایر شاهزادگان، ارتکاب به قمار و استعمال مشروبات و غیره نیز نداشته است (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۱۰) (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۹۸، ۱۹۹) (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۵۰).

همچنین اعتضادالسلطنه، او را «شهباده‌ای عادل و باذل معرفی می‌کند که کمال عدلش حاصل و از شدت عدالتش سرزمین سمنان و دامغان رشک جنان شد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۳).

بهمن میرزا دارای هفت فرزند (مشمتمل بر پنج پسر و دو دختر) بود که اسمی پسران وی عبارت است از: ۱. ساسان میرزا^۲، مهدی قلی خان^۳، داراب میرزا^۴، فریدون میرزا و ۵. جمشید میرزا^۵ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۹۷) (رکوعی، ۱۳۸۹: ۷۸).

شاهزاده ملک منصور میرزا (؟ ۱۲۲۶ ه.ق)، فرزند سی و ششم فتحعلی‌شاه^۶ (از بطن بیگم خانم افشار) و برادر کوچک‌تر ملک قاسم میرزا بود (تصاویر ۶۲ و ۶۳).

او گرچه اغلب دوران خود را نزد برادرش ملک قاسم میرزا، در آذربایجان سپری کرده و به سال ۱۲۷۷ ه.ق نیز حاکم ارومیه بوده است، اما باید گفت که از هر جهت با برادرش تفاوت بسیار داشته، زیرا غیر از شاهزادگی، هنر دیگری نمی‌دانسته و تنها مایه افتخار و شهرتش، سبیل‌های پرپشتش بوده است. هر چند اعتضادالسلطنه در کتابش، به توصیف متمایزی از این شاهزاده پرداخته و در وصف

۶- رکوعی در کتاب خود، او را به اشتباه "سامان میرزا" نام می‌برد.

۷- گرچه اعتضادالسلطنه، او را صاحب ۴ پسر دانسته و ذکری از پسر پنجم یعنی جمشیدمیرزا به میان نمی‌آورد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۳).

۸- هدایت، او را فرزند سی و نهم فتحعلی شاه معرفی می‌کند.

خصایل نیکوی او می نویسد: «شاهزاده بسیار شجاع و دلاور بود و در شجاعت و تاختن تکاور و بی نظیر. او مدت‌های مدیدی به مشق خط شکسته مشغول بود و به اعلی درجه خوشنویسی رسید».

گویا او عقیم بوده و همچون برادرش، فرزندی نداشته است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۲) (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۳، ۳۰۳) (بامداد/۴، ۱۳۴۷: ۱۵۶).

شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا (؟ ۱۲۲۸ ه.ق)، فرزند سی و نهم فتحعلی شاه^۱ (از بطن بیگم جان خانم قزوینی)، برادر اعیانی علی نقی میرزا و امام وردی میرزا و ملقب به «بله‌اء» می باشد (تصویر ۶۴). او صاحب یک پسر به نام حسینقلی بود که نام خود را از پدر بزرگ مادری اش (حسینقلی خان قاجار ابروانی) گرفته بود^۲ (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۰۶، ۳۰۳).

شاهزاده مصطفی میرزا (؟ ۱۲۲۸ ه.ق)، فرزند چهل و یکم فتحعلی شاه^۳ (از بطن شاه پری خانم زرتشتی) و برادر تنی ملک ایرج میرزا می باشد (تصویر ۶۴).

او صاحب دو پسر به نام‌های سلطان طیفور میرزا و سلطان محمود میرزا بود^۴ (همان، ۲۳۲، ۳۰۸).

شاهزاده سلطان سلیم میرزا (؟ ۱۲۲۸ ه.ق)، فرزند چهلم فتحعلی شاه^۵ (از بطن جیران خانم ترکمن) و برادر بطنی

۱- اعتضادالسلطنه، او را فرزند چهل و یکم فتحعلی شاه و بامداد و هدایت، فرزند چهل و سوم ذکر می کنند.

۲- در حالی که سپهر در کتاب خود، این فرزند را "حسینعلی میرزا" و اعتضادالسلطنه، "حسینعلی خان" و چهار فرزند دیگر او را به ترتیب اکبرمیرزا، اسحاق میرزا، اسدالله میرزا و فرج‌الله میرزا ذکر می کند (همان، ۲۲۵).

۳- اعتضادالسلطنه، وی را فرزند چهلم و بامداد و هدایت، فرزند چهل و پنجم فتحعلی شاه معرفی می کنند.

۴- اعتضادالسلطنه در کتاب خود، سلطان طیفورمیرزا را با نام "سلطان صفورمیرزا" یاد می کند.

۵- اعتضادالسلطنه، وی را فرزند سی و نهم و بامداد و هدایت، فرزند چهل و



تصویر ۶۲



تصویر ۶۳

مسئولیت‌های چندان مهمی را بر عهده نداشته است، جز این که در سال ۱۲۵۲ ه.ق از جانب محمدشاه، به حکومت سمنان؛ در سال ۱۲۷۱ از جانب ناصرالدین‌شاه، به حکومت قزوین و چندی بعد، به حکومت ملایر و تویسرکان منصوب گردید (همان، ۳۱۰) (بامداد/ ج ۲، ۱۳۴۷: ۱۳۴۸، ۱۳۵).

شاهزاده اعتضادالسلطنه در شرح حال وی می‌نویسد: «سیف‌الله میرزا بسیار خوش خو و نیکو روی و حلیم و سلیم و نیکوکار و دلیر و شجاع است. چون رکاب را بجنابند در صف نادر و بی‌همال است و صاحب جمال و کمال، در اقسام علوم تمام و در حسن صوری صد یوسفش غلام».

وی دارای دو پسر به نام‌های نصرالله میرزا و سلطان جهانبخش میرزا بود^۴ (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۵).

شاهزاده یحیی میرزا (؟ ۱۲۳۳ ه.ق)، فرزند چهل و سوم فتحعلی‌شاه^۵ (از بطن قمرنساء بیگم خانم افشار ارومی) و برادر تنی جهان سوز میرزا و زکریا میرزا می‌باشد (تصویر ۶۴).

او از جانب مادری، دارای ارزش و احترام بسیاری بود که پس از منصوب شدنش به حکومت گیلان به سال ۱۲۴۰ ه.ق، بر این احترام و اعتبار افزوده گشت (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۲، ۳۲۴) (همان، ۱۳۷۹: ۱۱۶).

یحیی میرزا صاحب ۵ فرزند مشتمل بر ۱ دختر و ۴ پسر به نام‌های ۱. محمدعلی میرزا ۲. احمدعلی میرزا ۳. محمدحسین میرزا و ۴. حسینعلی میرزا بود^۶ (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۵).

۴- گرچه مهدی بامداد در کتاب خود، وی را کثیرالاولاد دانسته و از جهانبخش میرزا با نام "جهانگیر میرزا" یاد می‌کند (بامداد/ ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۶۴) (همان/ ج ۲، ۱۳۴).

۵- بامداد و هدایت، او را چهل و هفتمین فرزند فتحعلی شاه ذکر می‌کنند.

۶- گرچه سپهر در کتاب خود، او را دارای تنها ۱ دختر می‌داند.



تصویر ۶۳: ملک منصور میرزا (در سمت راست) در کنار برادرش احمد میرزا عضدالدوله مأخذ: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

سلیمان میرزا می‌باشد (تصویر ۶۴).

او در مدت حیات خود، حاکم شهرهای قزوین و میانج و دارای دو فرزند ذکور به نام‌های آزادخان میرزا و محمدحسین میرزا بود^۱ (همان، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۰۴).

شاهزاده سیف‌الله میرزا (؟ ۱۲۲۹ ه.ق^۲)، فرزند چهل و دوم فتحعلی‌شاه^۳ (از بطن گل‌بدن خانم گرجی) و برادر بطنی بهمن میرزا می‌باشد (تصویر ۶۴).

او از جمله شاهزادگانی است که در دوران حیات خود،

چهارم شاه ذکر می‌کنند.

۱- اعتضادالسلطنه نیز در کتاب خود، به دو فرزند او به نام‌های سلطان آزاد میرزا و محمدحسین میرزا اشاره می‌کند، ولی او را صاحب سه فرزند ذکور می‌داند (همان، ۲۲۴).

۲- مؤلف اکسیرالتواریخ، سال تولد وی را ۱۲۳۱ ه.ق ذکر می‌کند.

۳- هدایت، او را فرزند چهل و ششم فتحعلی شاه معرفی می‌کند.



تصویر ۶۴

به سرقت رفته و تمامی مطالب آن به نام وی زده شده است (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۰۷، ۳۱۲) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۶) (حدیقة الشعراء ج ۳، ۱۶۵۲: به نقل از همان جا).

او در سال ۱۲۸۵ ه.ق (مصادف با دوره ناصری) به درخواست برادر صلیب‌اش علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه که وزیر علوم آن زمان و رئیس مدرسه دارالفنون بود به حکومت ملایر و تویسرکان منصوب گردید^۲، اما در اواخر همین سال، از حکومت معزول و شخص دیگری جایگزین وی شد. سپس در سال ۱۲۸۷ به حکومت کمره (خمین) منصوب شده و به سال ۱۲۹۰ نیز زمامداری دو شهر گلپایگان و خوانسار را بر عهده گرفت و تا پایان عمر، بر همین سمت باقی ماند

۲- از سال ۱۲۷۹ ه.ق قانون بر این بود که مالیات دو ایالت ملایر و تویسرکان باید جهت هزینه مدرسه دارالفنون اختصاص یابد و از آنجا که علیقلی میرزا ریاست مدرسه دارالفنون را بر عهده داشت، تا مدت‌ها حکومت این دو شهر نیز با وی بود، تا این که در سال ۱۲۸۵ به درخواست او و به دستور ناصرالدین شاه، زمامداری آن‌ها و اخذ مالیات به محمدامین میرزا محول گردید (همان‌جا، ۱۳۴۷: ۳۰۱).

شاهزاده محمدامین میرزا (؟ ۱۲۳۴ ه.ق)، فرزند چهل و پنجم فتحعلی‌شاه^۱ (از بطن مشتری باجی شیرازی) و برادر بطنی محمدمهدی میرزا و محمدهادی میرزا بود (تصویر ۶۵).

مؤلف اکسیرالتواریخ در شرح حال وی می‌نویسد: «شاهزاده به تحصیل کمالات از عروض و قافیه و تاریخ و دواوین شعرا مشغول بود و در نظم غزل صاحب طبع بود و متخلص به امین:

چون نگه کردم به مژگانش به دل خرم خلیل

آری آری گلبن نورسته با خار آمدست

شهر شد پر مشتری آفاق شد پر آفتاب

یوسف کنعان من گویا به بازار آمدست»

همچنین او صاحب کتابی به نام "قمار نامه" بوده که گویا پس از مرگش، توسط یکی از شعرای عهد ناصری ملقب به "میرزا مشتری"

۱- اعتضادالسلطنه، او را فرزند چهل و چهارم و هدایت، فرزند چهل و نهم معرفی می‌کند.



تصویر ۶۵

شاهزاده جهان سوز میرزا (۱۳۱۸ ۱۲۳۹ ه.ق.) با نام دیگر حسینقلی میرزا "به اسم جد خود"، فرزند پنجاه و یکم فتحعلی شاه^۴ (از بطن قمرنساء بیگم خانم افشار ارومی)، برادر بطنی یحیی میرزا و زکریا میرزا و ملقب به «امیر تومان» می‌باشد (تصویر ۶۶). او سال‌ها حکومت شاهرود و بسطام را درست داشت و به سال ۱۲۶۹ ه.ق رئیس اصطبل خاصه و امیر آخور محمدشاه بود. گویا وی هیچ اولادی نداشته است (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۲۳۱، ۳۰۳، ۳۲۴) (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۵۶).

۳- هدایت، تاریخ تولد او را ۱۲۴۶ و سلیمانی ۱۲۴۸ ه.ق ذکر می‌کند که این سال‌ها، با توجه به تاریخ تولد فرزندان پس از او صحیح به نظر نمی‌رسند.

۴- اعتضادالسلطنه، وی را فرزند پنجاه و هفتم و هدایت، فرزند ششم ذکر می‌کند.

(نک بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۳۰۱).

شاهزاده محمدهدای میرزا (؟ ۱۲۳۹ ه.ق)، فرزند پنجاه و دوم فتحعلی شاه^۱ (از بطن مشتری باجی شیرازی) و برادر تنی محمدمهدی میرزا و محمدامین میرزا بود (تصویر ۶۵). اعتضادالسلطنه در تعریف او می‌نویسد: «شاهزاده بسیار معقول است و به تحصیل علوم مشغول»؛ در حالی که در شرح خاطرات سفر ناصرالدین شاه به قم به سال ۱۳۰۵ ه.ق، به تناقض چنین آمده است: «رفتیم سر قبر فتحعلی شاه، محمدهدای میرزا که سر قبرش متولی است آنجا بود، دیگر شاهزاده به این کثافت در دنیا نیست» (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۲۴) (قاضیها، ۱۳۸۱: ۱۰۴). گویا او صاحب یک پسر به نام محمدقلی خان بوده است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۳۷).

فرخ سیر میرزا (؟ ۱۲۳۴ ه.ق)، فرزند چهل و هفتم فتحعلی شاه^۲ (از بطن طاووس خانم اصفهانی)، برادر تنی سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و ملقب به «نیرالدوله» بود (تصویر ۶۶). اعتضادالسلطنه در باب زیبایی او می‌نویسد: «این شاهزاده در حسن صوری به حد کمال است و حسن و جمال یوسف مصر را دارد و سیاوش عصر است: تا صبا نگاهی از سنبل نیر دارد جعدی آشفته و خلقی متحیر دارد» او در سال ۱۲۵۵ ه.ق (به سن بیست و یک سالگی) به حکومت همدان و گلپایگان رسید و صاحب پسری به نام سلطان حسین میرزا بود (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۲۴) (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۲۷).

۱- اعتضادالسلطنه، وی را فرزند پنجاهم و بامداد و هدایت، فرزند پنجاه و پنجم فتحعلی شاه می‌دانند.

۲- اعتضادالسلطنه، او را فرزند چهل و ششم و بامداد و هدایت، فرزند پنجاهم شاهنشاه معرفی می‌کنند.

در سال ۱۲۵۱ ه.ق با کشته شدن قائم مقام فراهانی، منصب صدارت عظمایی به حاجی میرزا آقاسی واگذار گردید و او در این سال با عزت نساء خانم، مادر الله قلی میرزا ازدواج نموده و بدین ترتیب بود که الله قلی میرزا، جدای از زمامداری گلپایگان و محلات و محال خوار (گرمسار)، مقام و جایگاه والایی در دربار یافته و مجاز به دخالت در تمامی امور حکومتی گردید. گویا او مردی بسیار عیاش و اهل فسق و فجور بوده و این‌ها را در عشرتکده خود معروف به "باغ ایلخانی" مرتکب می‌شده است.

او در سال ۱۲۶۱ ه.ق که اوضاع جسمانی محمدشاه رو به وخامت رفته و مشرف به مرگ بود، از فرصت استفاده نموده و به دو مدعی دیگر سلطنت یعنی ناصرالدین میرزا (فرزند ارشد محمدشاه) و بهمن میرزا (برادر اعیانی شاه) پیوست. از این رو، پس از بهبودی محمدشاه به دستور او و با پرداخت پانزده هزار تومان پیشکشی به حکومت بروجرد فرستاده شد؛ اما او بار دیگر (در ۱۲۶۲) به اندیشه سلطنت افتاده و با سپاهی مجهز عازم تهران گردید که این بار نیز دستگیر شده و به سرزمین عراق تبعید شد. او پس از اقامتی طولانی در عراق، به استانبول رفته و در آنجا، با میرزا حسین خان مشیرالدوله (سفیر کبیر ایران در استانبول) روابط دوستانه برقرار نمود که در نتیجه آن و پس از صدارت مشیرالدوله به سال ۱۲۸۸ ه.ق، در سال ۱۲۸۹ به ایران دعوت شده و حکومت قزوین را عهده‌دار گردید. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در "خواب‌نامه" خود، از قول مشیرالدوله می‌نویسد: «لعنت خدای بر من که به وطن خود خیانت کردم اول کار نابکاری من آوردن ایلخانی هرزه لوطی مردود مطرود بود. او را از اسلامبول خواستم. موجب گزاف از دولت در حق او برقرار نمودم و حکومت قزوین را به او دادم». او در سال ۱۲۹۵ ه.ق به حکومت همدان



تصویر ۶۶

الله قلی میرزا (۱۳۰۹ ؟ ه.ق)، نوه دختری فتحعلی شاه (از عزت نساء خانم، دختر سیزدهم فتحعلی شاه و موسی خان، پسر حسینقلی خان برادر شاهنشاه) و ملقب به «ایلخانی» یا «حاجی ایلخانی» می‌باشد. شهرت و لقب او نیز بدین خاطر بوده که سال‌ها، ریاست ایل قاجار را بر عهده داشته است (تصویر ۶۷).

منصوب شد؛ در سال ۱۲۹۶ به عضویت مجلس شورای کبری دولتی درآمد؛ در سال ۱۲۹۸ زمامداری ایالت زنجان را بر عهده گرفت و یک سال بعد، از حکومت آن شهر معزول شده و به تهران آمد. در سال ۱۳۰۵ ه.ق مجدداً حکومت قزوین را به دست گرفت و چهار سال بعد یعنی به سال ۱۳۰۹ ه.ق در تهران درگذشت.

گویا سلطان ابراهیم میرزا (فرزند سی و نهم فتحعلی شاه) در آن زمان، اقدام به نگارش شرح حالی از وی نموده بود که نسخه‌ای از آن، در کتابخانه سلطنتی نیز موجود می‌باشد و اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: «در نه جمادی الثانی ۱۳۰۳ خدمت شاه رسیدم فرمودند شرح حال الله قلی میرزا ایلخانی که سلطان ابراهیم میرزا تألیف کرده سراپا هزل و رذل است» (نک بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۱۴۸، ۱۵۰).

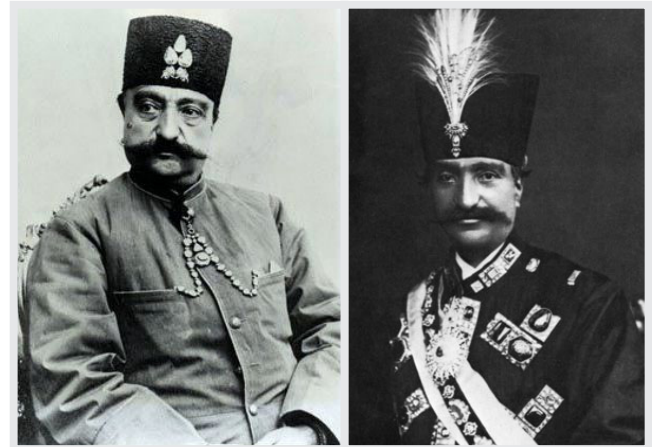
ناصرالدین میرزا (۱۳۱۳ ۱۲۴۷ ه.ق)، نتیجه فتحعلی شاه (فرزند اول محمدشاه، از بطن ملک جهان خانم^۱ ملقب به مهدعلیا) می‌باشد (تصاویر ۶۷ الی ۶۹).

او در سال ۱۲۵۱ ه.ق (به سن پنج سالگی) که مصادف با دومین سال سلطنت پدرش محمدشاه بود به ولیعهدی تعیین گردید. سپس به سال ۱۲۶۳ به حکومت آذربایجان منصوب شد و یک سال بعد، در ۱۲۶۴ (به سن هفده سالگی) در شهر تبریز، بر تخت سلطنت جلوس نموده و با نام "ناصرالدین شاه" روانه تهران گردید. از جمله اقدامات مهم او در پایتخت، تأسیس مدرسه دارالفنون با نظارت پیگیر وزیر مقتدر و کاردانش میرزا تقی خان امیرکبیر و احداث موزه‌های در کاخ معروف گلستان بود. همچنین تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه، شکستن بست نشینی امامزاده‌ها، تعمیر اماکن متبرکه، ایجاد لباس



تصویر ۶۷

۱- گرچه رکوعی در کتاب خود، نام اصلی وی را "خدیجه خانم" ذکر می‌کند (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۳۵).



تصاویر ۶۸ و ۶۹: چهره ناصرالدین شاه در جوانی و میان سالی

متحدالشکل نظامیان، برپایی ضرابخانه و کارخانه‌های مختلف تولیدی، ایجاد پست و تلگراف و راه‌آهن و شهربانی و دیگر کارهای عام‌المنفعه را نیز می‌توان به این اقدامات اضافه نمود که تماماً تحت نظارت و سرپرستی امیرکبیر شکل می‌گرفت.

گویا وی اولین پادشاه قاجاری بوده که ریش خود را می‌تراشیده است و به گفته اغلب منابع، بیش از دیگر پادشاهان به صید و شکار و سیر و سیاحت و مسافرت علاقه داشته، به طوری که می‌توان او را اولین شاه قاجاری دانست که در طول حکومت خود، سه سفر به اروپا داشته است.

همچنین او از جمله پادشاهانی است که زنان و فرزندان بی‌شماری داشته، اما باید گفت که در تعداد اولاد و تعدد زوجین، به پای جد خود فتحعلی شاه نمی‌رسیده است. ناصرالدین شاه سرانجام به سال ۱۳۱۳ ه.ق هدف گلوله میرزا رضا کرمانی قرار گرفته، به قتل می‌رسد و در حرم حضرت عبدالعظیم، به خاک سپرده می‌شود. (همان، ۲۴۸، ۲۴۹، ۴۴۲) (لرد کرزن/ج ۱، ۱۳۴۹: ۵۳۸) (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۳۵، ۳۴۸).

رضاقلی میرزا (۱۲۷۹ - ۱۲۲۰ ه.ق)، نوه فتحعلی شاه (فرزند اول حسینعلی میرزا فرمانفرما)، برادر نجفقلی میرزا و ملقب به «نایب‌الایاله» می‌باشد (تصویر ۷۰).

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق و به دنبال سلطنت خواهی پدرش، به حکومت فارس منصوب گردید، اما پس از شکست پدر از سپاهیان محمدشاه و دستگیری وی، با تمامی جواهرات و نقدینه خود از شیراز خارج شده و به همراه دو برادر خود یعنی نجفقلی میرزا و تیمور میرزا به لندن گریخت و از آنجا نیز عازم بغداد گشت. تا این که به سال ۱۲۷۹ ه.ق در مسیر سفر زیارتی خود به مشهد مقدس، در کرمانشاهان درگذشت (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۱).

نجفقلی میرزا (؟؟ ه.ق)، نوه فتحعلی شاه (فرزند سوم حسینعلی میرزا فرمانفرما)، برادر رضاقلی میرزا و ملقب به «والی» می‌باشد (تصویر ۷۰).

او نیز پس از ادعای سلطنت پدر و شکستش توسط لشکریان محمدشاه، از ایران خارج شده و همراه با دو برادر خود رضاقلی میرزا و تیمور میرزا، به لندن و سپس به بغداد گریخت (همان، ۲۱۰).

هلاکو میرزا (۱۲۷۱ ؟ ه.ق)، نوه فتحعلی شاه (فرزند اول حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه)، برادر بطنی ارغون میرزا، آباق‌آن میرزا، منکوق‌آن میرزا و اوکتای قآن میرزا و ملقب به «بهادر خان» بود (تصویر ۷۱).

او معلوماتش خوب و خطش نیکو بود و به شعر و ادب علاقه‌ای وافر داشت و در اشعارش، ابتدا "هلاکو"، سپس "عشق" و پس از ترک وطن "خراب" تخلص می‌کرد:

با چنین بخت هلاکو من و وصلش هیهات

سال‌ها رفته که در آرزوی یک نازم

از تألیفات او نیز می‌توان به "تذکره خراب، تذکره آذر، نصرآبادی و همچنین معروف‌ترین آن‌ها یعنی مصطبه خراب" اشاره نمود (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۱۹۳).

او بین سال‌های ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۰ ه.ق حکومت کرمان را بر عهده داشت، اما در این سال و پس از روی کار آمدن محمدشاه مانند دیگر شاهزادگان از ترس گرفتاری و کور شدن و کشته شدن، به عراق پناه برده و تا زمان مرگش به سال ۱۲۷۱ در آنجا سکونت داشت (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۴۲۹-۴۳۰).

عباس قلی میرزا (؟؟ ه.ق)، نوه دختری فتحعلی‌شاه (از همایون سلطان "مشهور به خانم خانمان" دختر اول فتحعلی‌شاه و ابراهیم خان ظهیرالدوله) بود (تصویر ۷۲).

او در سال ۱۲۴۰ ه.ق و پس از مرگ پدر، عهده‌دار حکومت کرمان و بلوچستان گردید؛ اما از آنجا که مردی بسیار ساده و کوتاه فکر و مال‌اندیش بود، در سال ۱۲۴۳ به اغوای وزیرش محمدقاسم خان و به بهانه نظم دهی به امور یزد با سپاهی بی‌شمار رهسپار یزد گردیده، تا پس از گرفتن آنجا عازم پایتخت (تهران) شود. او پس از رسیدن به یزد، به خیال این‌که تمام ایران را گرفته و عن‌قریب است که پادشاه شود، دستور داد تا فرامین و احکام وی را با عنوان "حکم اعلی شد" بنویسند. در نتیجه همراهانش از ترس عقوبتشان، از پیشگاه وی فرار نموده و در روستاهای اطراف یزد پراکنده شدند و او که تنها مانده بود، نزد دایی خود حسینعلی میرزا (فرمانفرمای فارس) رفته و به دستگاه او پناهنده شد، اما چون از وی روی خوشی ندید، نزد محمدقلی میرزا ملک آراء دایی دیگر خود در مازندران رفت که با وساطت او، مورد عفو و بخشایش فتحعلی‌شاه قرار گرفت. پس از چندی، حکومت کرمان



تصاویر ۷

به حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه سپرده شد و محمدقاسم خان (سردار و وزیر عباس قلی) دستگیر شده و از هر دو چشم نابینا گردید (نک همان/ج ۲، ۱۳۴۷: ۲۳۴ ۲۳۵).

محمد محسن میرزا (؟ ؟ ه.ق.)، نوه فتحعلی شاه (فرزند اول عبدالله میرزا دارا) و ملقب به «شاهزاده میرآخور یا امیر آخور» می‌باشد (تصویر ۷۳).

او در شعر و نثر، شهرت و مهارتی بسیار داشت (عضدالدوله، ۱۳۵۰: ۳۲۵).

رضاقلی خان (؟ ۱۲۴۰ ه.ق.)، نوه دختری فتحعلی شاه (از حسن جهان خانم، دختر بیست و یکم فتحعلی شاه و خسرو خان، والی کردستان) می‌باشد (تصویر ۷۳).

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق. (به سن ده سالگی) به اصرار مادر به حکومت کردستان منصوب گردید، اما در سال ۱۲۶۳ به سبب بدرفتاری و شورش‌های پی‌درپی علیه حکومت به فرمان محمدشاه از حکومت عزل شده، به تهران آمده و زندانی گردید. سپس در سال ۱۲۶۴ و پس از مرگ محمدشاه، از زندان فرار کرده و به کردستان بازگشت و از آنجا که دیگر میلی به اطاعت از دولت نداشت، حکومت کردستان به برادر کوچک‌تر وی یعنی غلامشاه خان واگذار گردید (همان، ۲۳۸) (بامداد/ج ۱، ۱۳۴۷: ۲۵).

فیروز میرزا (۱۳۰۳ ۱۲۳۳ ه.ق.)، نوه فتحعلی شاه (فرزند شانزدهم عباس میرزا^۱)، برادر کوچک‌تر محمدشاه و ملقب به «سالار لشکر»، «نصرت الدوله» و «فرمانفرما» بود (تصویر ۷۴).

او در سال ۱۲۵۰ ه.ق. به فرمان برادرش محمدشاه جهت

۱- تاریخ رجال در جلد چهارم صفحه ۱۱۰ فیروز میرزا را فرزند شانزدهم عباس میرزا و در جلد اول خود صفحه ۴۴۱، وی را فرزند سیزدهم معرفی می‌کند.

سرکوبی دو تن از عموهایش یعنی حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه و حسینعلی میرزا فرمانفرما که جزء مدعیان اصلی سلطنت بودند به فارس رفته و پس از شکست آن‌ها، زمامداری این ایالت را به دست گرفت. در سال ۱۲۵۲ ه.ق. نیز به دنبال عزل آقاخان محلاتی از حکومت کرمان، وی تغییر مأموریت داده و به کرمان رفت، اما در سال ۱۲۶۶ مجدداً به فارس بازگشته و چندی بعد، جایش را به طهماسب میرزا مؤیدالدوله سپرد.

او از جمله شاهزادگانی است که بر ولایات متعددی حکومت کرده: ۱۲۷۰/آذربایجان، ۱۲۷۴/اراک (عراق)، ۱۲۷۵/تهران، ۱۲۷۶/اراک و ملایر و تویسرکان، ۱۲۸۴/آذربایجان و قزوین، ۱۲۹۱/اراک و بروجرد، ۱۲۹۳/ایالت مرکزی (شامل اراک، همدان، ملایر، تویسرکان، گلپایگان، خوانسار، نهاوند و بروجرد با لقب فرمانفرما^۲) و ۱۲۹۶/کرمان و بلوچستان.

او در سال ۱۲۷۶ با حفظ سمت‌های پیشین، به عضویت دارالشورای کبری درآمد؛ در سال ۱۲۷۷ رئیس قشون تهران شد و در سال ۱۲۸۶ به معاونت وزارت جنگ منصوب گردید. در سال ۱۲۸۸ مجدداً به عضویت دارالشورای دولتی درآمد؛ در سال ۱۲۹۰ وزارت جنگ و عمارت توپخانه برای بار دیگر به وی محول گشت و او نهایتاً به سال ۱۳۰۳ ه.ق. (به سن هفتاد سالگی) در تهران درگذشت. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود به سال ۱۳۰۳ ه.ق. در توصیف فیروز میرزا می‌نویسد: «دیشب فرمانفرما پسر عباس میرزا

۲- مهدی بامداد در کتاب تاریخ رجال معتقد است که این لقب توسط ناصرالدین شاه به سال ۱۲۹۳ ه.ق. جهت حکمرانی چندین ایالت، به فیروز میرزا واگذار شده (بامداد/ج ۴، ۱۳۴۷: ۱۱۴)؛ در حالی که مؤلف کتاب دوله‌ها و سلطنه‌ها بر این باور است که فیروز میرزا پس از شکست دو عمویش در فارس به سال ۱۲۵۰ ه.ق. لقب حسینعلی میرزا یعنی «فرمانفرما» را از آن خود کرده است (رکوعی، ۱۳۸۹: ۳۴۹).



تصویر ۷۴



تصویر ۷۳



تصویر ۷۲



تصویر ۷۱

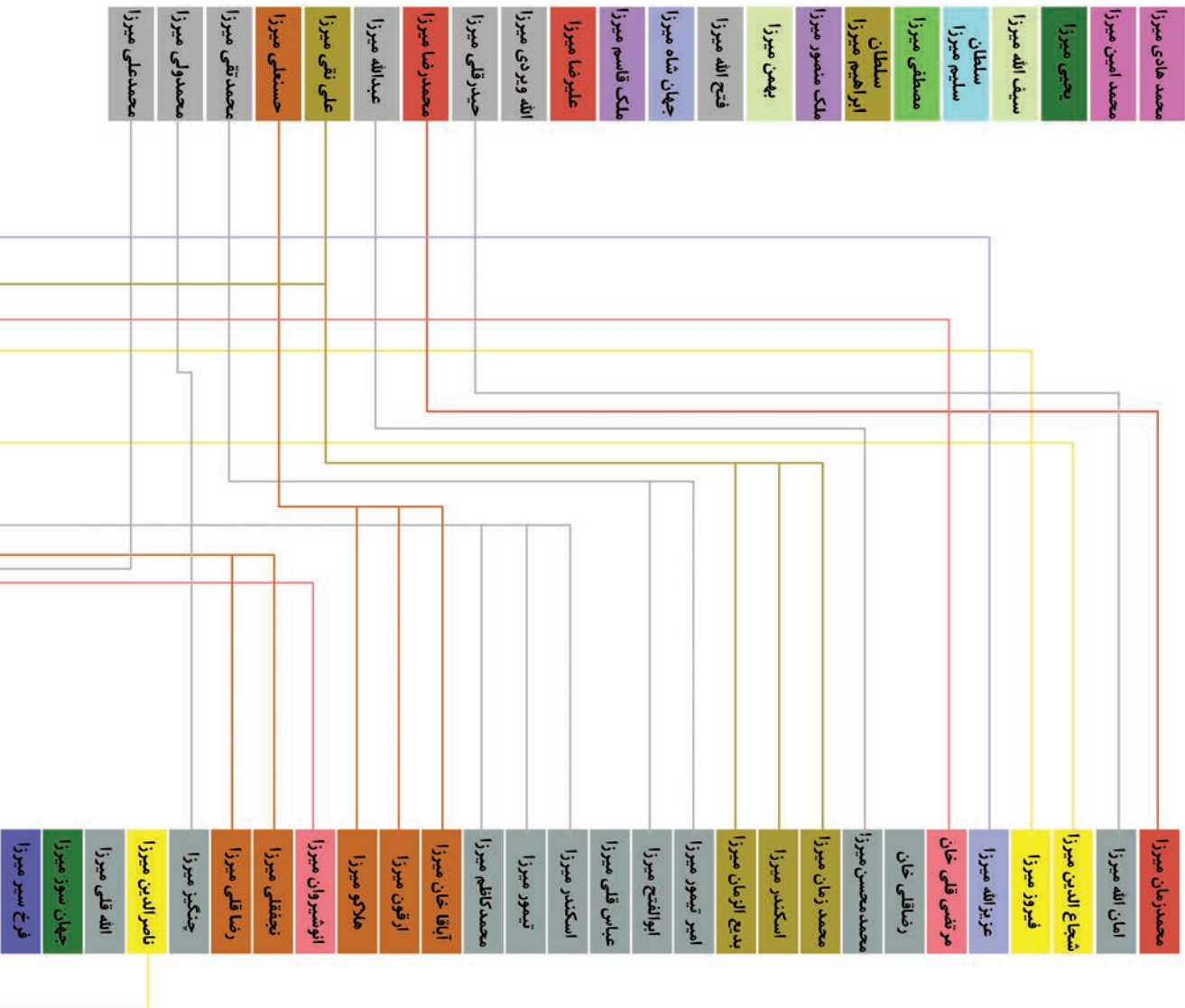




فتحعلی شاه قاجار

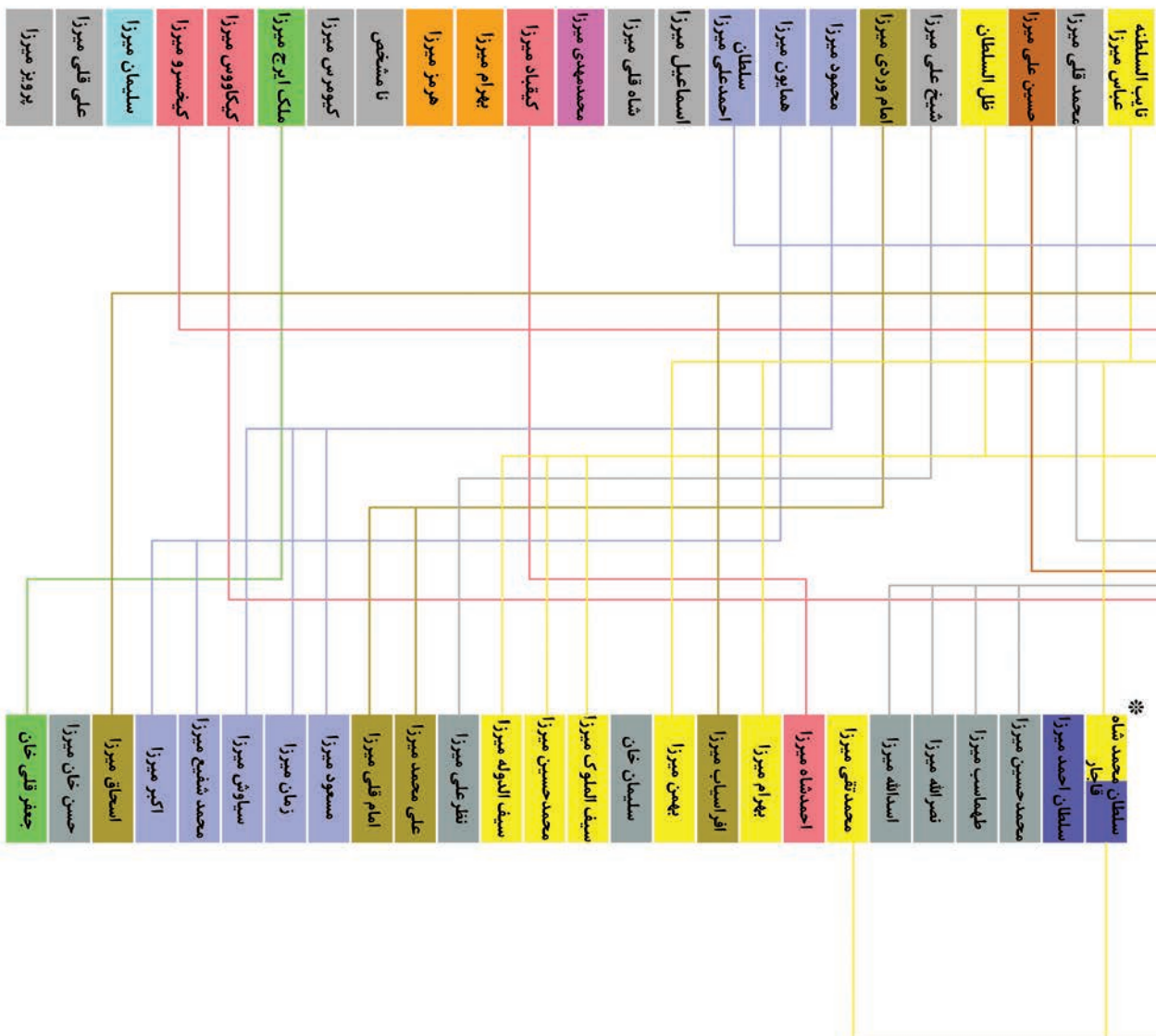


نمودار تبار شناسی شاهزادگان تصویر شده در نقاشی صف سلام عمارت شاهی



خانه‌های هم‌رنگ در ردیف بالا و همچنین در بخش مرکزی ردیف پایین متعلق به برادران تنی و خانه‌های بی رنگ مربوط به شاهزادگان تک فرزند می‌باشد. در ردیف پایین نیز فرزندان هر یک از این شاهزادگان (به همان رنگ) به نمایش در آمده است.

* این جایگاه در آغاز متعلق به سلطان محمد میرزاسیف الدوله، از پسران فتحعلی شاه و برادر تنی سلطان احمد میرزا و فرخ سیرزا بوده که بعدها به فرمان محمد شاه قاجار به نام وی تغییر نموده است.



گفتار آخر

گرچه در بررسی این اثر هنری و به تبع در تألیف کتاب پیش رو، منابع و مستندات بسیاری مورد استفاده قرار گرفته است که همگی تا حد زیادی مرجع و معتبر بوده، اما باید خاطر نشان کرد که تناقض فراوان میان مندرجات آن‌ها، راه پژوهش را دشوار نموده و نتیجه، جز با مقایسه و مطالعه و بررسی موشکافانه حاصل نیامده است.

امید است که در آینده، تحقیقات و تألیفات وسیع‌تری در باب آثار ارزشمند قاجاری صورت گرفته شود که فارغ از قضاوت‌های همیشگی این دوره، از بد سیاستی شاهان و بی‌کفایتی شاهزادگان گرفته تا افول ارزش‌های هنری اجتماعی، بتوانند روشنگر بخشی از واقعیت‌های تاریخی این مرز و بوم باشند.

فهرست منابع

خارجی راجع به ایران؛ تهران: انتشارات وحید.

- امین الدوله، میرزا علی خان؛ (۱۳۴۱)، خاطرات سیاسی؛ به کوشش حافظ فرمانفرمائیان؛ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های ایران.

- بامداد، مهدی؛ (۱۳۴۷)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری؛ ج ۱ الی ۵، تهران: زوار.

- بروگش، هینریش؛ (۱۳۷۴)، در سرزمین آفتاب؛ ترجمه مجید جلیلود؛ تهران: نشر مرکز.

- بروگش، هینریش؛ (۱۳۶۷)، سفری به دربار سلطان صاحبقران؛ ج ۱ و ۲، ترجمه محمدحسین کردیچه؛ تهران: اطلاعات.

- بنایی، علی؛ (۱۳۹۰)، شناختنامه قم / قم پژوهی؛ ج ۱ و ۲، ۵ الی ۷، قم: نور مطاف.

- پاکباز، رویین؛ (۱۳۷۸)، دایرة المعارف هنر؛ تهران: فرهنگ معاصر.

- تانکوانی، زی. ام؛ (۱۳۸۳)، سفرنامه (نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا)؛ ترجمه علی اصغر سعیدی؛ تهران: چشمه.

- تاورنیه، ژان باتیست؛ (۱۳۸۳)، سفرنامه تاورنیه؛ ترجمه حمید ارباب شیروانی؛ تهران: نیلوفر.

- جواهر کلام، علی؛ (۱۳۲۲)، جهانگردی در ایران (اقتباس و ترجمه از کتاب ایران لرد کرزن)؛ تهران: بی نا، ۱۳۲۲.

- دالمانی، هانری رنه؛ (۱۳۷۸)، سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ ج ۲، ترجمه غلامرضا سعیدی؛ تهران: نشر طاووس.

- اباذری، علیرضا؛ (بهار ۱۳۹۱)، «سفرنامه محمدقاسم خان صاحب جمع به قم»؛ پیام بهارستان؛ دوره ۲، سال ۴، ش ۱۵.

- اتینگهاوزن، ریچارد و یارشاطر، احسان؛ (۱۳۷۹)، اوج‌های درخشان هنر ایران؛ ترجمه هرمز عبداللهی و رویین پاکباز؛ تهران: آگاه.

- اعتضادالسلطنه، علی قلی میرزا؛ (۱۳۷۰)، اکسیرالتواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ ه.ق)؛ به اهتمام جمشید کیان فر؛ تهران: ویسمن.

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان؛ (۱۳۶۸)، مرآة البلدان؛ ج ۴، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- آغداشلو، آیدین؛ (۱۳۷۸)، از خوشی‌ها و حسرت‌ها (برگزیده گفتارها و گفت و گوها/ ۱۳۷۰-۱۳۵۳)؛ تهران: آتیه.

- افشار، ایرج و دریاگشت، محمدرسول؛ (۱۳۸۲)، خاطرات دیوان بیگی (میرزا حسین خان)؛ از سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۳۱۷ ه.ق در کردستان و تهران؛ تهران: اساطیر.

- افشار، میرزا مصطفی و مستوفی انصاری، میرزا مسعود؛ (۱۳۴۹)، سفرنامه خسرو میرزا و تاریخ زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه؛ به کوشش محمد گلبن؛ تهران: اتحاد.

- امیری، مهرباب؛ (۱۳۶۹)، ده سفرنامه یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان

- دروویل؛ (۱۳۴۸)، سفرنامه؛ ترجمه جواد محیی؛ تهران: انتشارات کتابخانه گوتنبرگ.
- دوسرسی، کنت؛ (۱۳۶۲)، ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ (سفرات فوق العاده کنت دوسرسی)؛ ترجمه احسان اشراقی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دیولافوا، ژان؛ (۱۳۶۹)، ایران، کلد و شوش؛ ترجمه علی محمد فره وشی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رابینسن، ب. و. و دیگران؛ (۱۳۵۴)، نگاهی به نگارگری ایران در سده های دوازدهم و سیزدهم؛ ج ۱، تهران: اساطیر.
- رضازاده ملک، رحیم؛ (۱۳۵۴)، سوسمارالدوله؛ تهران: بی نا.
- رکوعی، عزت‌الله؛ (۱۳۸۹)، دوره ها و سلطنه ها در عصر قاجار؛ تهران: کیوان.
- زنگی، بهنام؛ (پاییز ۱۳۸۰)، «سیر تحول نقاشی در ایران معاصر/دوره قاجار»؛ برگ فرهنگ؛ سال سوم، ش ۱۰.
- سفرنامه محمدقاسم خان صاحب جمع/۱۳۱۳ ه.ق (دوره ناصری)؛ به قلم عطالله کردستانی؛ نسخه شماره ۱۵۳۱۰؛ تهران: فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- سلیمانی، کریم؛ (۱۳۷۹)، القاب رجال دوره قاجاریه؛ با مقدمه ایرج افشار؛ تهران: نشر نی.
- سلیمی مزینانی، علی؛ (۱۳۸۹)، فرهنگ القاب (در تاریخ معاصر ایران)؛ مشهد: یار آشنا.
- سودآور، ابوالعلاء؛ (۱۳۸۰)، هنر دربارهای ایران؛ ترجمه ناهید محمد شمیرانی؛ تهران: کارنگ.
- سه سال در دربار ایران (خاطرات دکتر فووریه، پزشک ویژه ناصرالدین شاه قاجار)؛ (بی تا)، ترجمه عباس اقبال آشتیانی؛ تهران: دنیای کتاب.
- شریف زاده، عبدالمجید؛ (۱۳۸۱)، دیوارنگاری در ایران: دوره زند و قاجار در شیراز؛ تهران: انتشارات مؤسسه صندوق تعاون.
- شیبانی، میرزا ابراهیم (صدیق الممالک)؛ (۱۳۶۶)، منتخب التواریخ؛ تهران: انتشارات علمی.
- عضدالدوله، سلطان احمدمیرزا؛ (۱۳۵۰)، تاریخ عضدی؛ با توضیحات و اضافاتی از دکتر عبدالحسین نوایی؛ تهران: بابک.
- عضدالدوله، سلطان احمدمیرزا؛ (۱۳۷۹)، ناگفته‌های دربار فتحعلی‌شاه؛ به اهتمام حسن محمدی گرمساری؛ تهران: آفرینه.
- علی محمدی اردکانی، جواد؛ (۱۳۹۲)، همگامی ادبیات و نقاشی قاجار؛ تهران: یساولی.
- فالد، اس.جی.؛ (۱۳۹۳)، شمایل نگاران قاجار (نقاشی‌های رنگ و روغن ایران در سده‌های ۱۲ و ۱۳ ه.ق/۱۸ و ۱۹م)؛ ترجمه علیرضا بهارلو؛ تهران: پیکره.
- فرید (قراگوزلو)، مسعود؛ (۱۳۵۴)، خاطرات فرید (میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی)؛ از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ ه.ق)؛ تهران: زوار.
- فلاندن، اوژن؛ (۱۳۵۱)، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران؛ ترجمه حسین نورصادقی؛ تهران: اشراقی.

- فلور، ویلم ام، پیتر چلکووسکی و مریم اختیار؛ (۱۳۸۱)، نقاشی و نقاشان دوره قاجاریه؛ ترجمه یعقوب آژند؛ تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- فیض، عباس؛ (۱۳۴۹)، گنجینه آثار قم؛ ج ۱ (قم و روضه فاطمیه)، قم: مهر استوار.
- فیض، عباس؛ (۱۳۵۰)، گنجینه آثار قم؛ قم: مهر استوار.
- فیض قمی، عباس؛ (۱۳۹۰)، قم شناسی (دفتر اول): انجم فروزان؛ به کوشش علی بنایی؛ قم: نور مطاف.
- فیودور کوف، بارون؛ (۱۳۷۲)، سفرنامه ۱۸۳۴-۱۸۳۵؛ ترجمه اسکندر ذبیحیان؛ تهران: فکر روز.
- قاسمی نژاد، حسین؛ (۱۳۵۰)، قم (دارالمؤمنین)؛ ج ۱، بی نا.
- قاضیها، فاطمه؛ (۱۳۸۱)، سفرهای ناصرالدین شاه به قم (۱۲۶۶ ۱۳۰۹ ه.ق)؛ تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- قریشی کرین، سید حسن؛ (۱۳۸۹)، قم از ابتدای دوره قاجار تا مشروطه؛ قم: زائر.
- کریم زاده تبریزی، محمدعلی؛ (۱۳۶۹)، احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر ایران و عثمانی؛ ج ۲، لندن: مستوفی.
- کمالی، علیرضا؛ (۱۳۸۵)، مروری بر تحولات دیوارنگاری در ایران؛ تهران: زهره.
- گرت واتسن، رابرت؛ (بی تا)، تاریخ ایران (از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸)؛ ترجمه وحید مازندرانی؛ تهران: انتشارات سخن.
- گل محمدی، حسن؛ (۱۳۷۰)، تحقیق درباره زندگانی، احوال، اعمال، افکار و دیوان کامل اشعار فتحعلی شاه قاجار؛ تهران: اطلس.
- گودرزی دیباج، مرتضی؛ (۱۳۸۴)، تاریخ نقاشی ایران از آغاز تا عصر حاضر؛ تهران: سمت.
- لاجینی، ابوالقاسم؛ (بی تا)، عباس میرزا؛ تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- لرد کرزن، جرج ن.؛ (۱۳۴۹)، ایران و قضیه ایران؛ ج ۱، ترجمه وحید مازندرانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لرد کرزن، جرج ن.؛ (۱۳۵۰)، ایران و قضیه ایران؛ ج ۲، ترجمه وحید مازندرانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسان الملك سپهر، محمدتقی خان؛ (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ؛ ج ۲، تهران: اساطیر.
- لسان الملك سپهر، میرزا محمدتقی؛ (۱۳۴۴)، ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه؛ ج ۱، تهران: اسلامیه.
- ماسهارو، یوشیدا؛ (۱۳۷۳)، سفرنامه؛ ترجمه هاشم رجب زاده؛ مشهد: آستان قدس رضوی.
- مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۶۲)، نزهة القلوب؛ تهران: دنیای کتاب.
- معتمدالدوله، فرهادمیرزا؛ (۱۳۶۶)، سفرنامه (همراه با تحشیه و تعلیقات)؛ به اهتمام اسماعیل نواب صفا؛ تهران: زوار.
- معتمدی، محسن؛ (۱۳۸۱)، جغرافیای تاریخی تهران؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- میرزایی مهر، علی اصغر؛ (۱۳۹۵)، عبدالله خان؛ تهران: پیکره.
- موریه، جیمز؛ (۱۳۸۵)، سفرنامه (سفر دوم)؛ برگردان ابوالقاسم سری؛ تهران: توس

- ناصر الشریعه، محمدحسین؛ (۱۳۸۳)، تاریخ قم (یا حریم مطهر بانوی عالیقدر حضرت فاطمه معصومه)؛ به تصحیح علی دوانی؛ تهران: رهنمون.

- نویان، مهرالزمان؛ (۱۳۸۱)، سیمای میراث فرهنگی استان قم؛ تهران: پژوهشگاه.

- وامبری، آرمینیوس؛ (۱۳۷۲)، زندگی و سفرهای وامبری؛ ج ۲ (دنباله سیاحت درویشی دروغین)، ترجمه محمدحسین آریا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ورهرام، غلامرضا؛ (۱۳۸۵)، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار؛ تهران: معین.

- هاکس، مریت؛ (۱۳۷۱)، ایران (افسانه و واقعیت): خاطرات سفر به ایران؛ ترجمه محمدحسین نظری نژاد، محمدتقی اکبری و احمد نمایی؛ مشهد: آستان مقدس رضوی.

- هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)؛ (۱۳۶۳)، گزارش ایران: بخش گزارش دوره قاجار و مشروطیت، از ج ۳ و ۴؛ به اهتمام محمدعلی صوتی؛ تهران: نقره.

- یوسف زاده، بهزاد؛ (۱۳۸۶)، راهنمای موزه آستانه مقدسه قم (با نگاهی به سیر تاریخی هنرهای سنتی ایران)؛ قم: زائر.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی تهران

نقاشی صف سلام فتحعلی شاهی موجود در باغ موزه نگارستان دانشگاه تهران که همان دیوارنگاره شاهی عمارت دیوانی قم می باشد، از بهترین و ارزنده ترین نمونه های نقاشی "صف" دوران قاجار است که احتمالاً به سال ۱۲۴۸ هـ ق به قلم میرزا محمدعلی نقاش و به فرمان کیکاویوس میرزا (بیست و هشتمین فرزند فتحعلی شاه و حاکم وقت قم) به تصویر کشیده شده است.

این نقاشی دیواری وسیع با نشان دادن نقش محوری، جامعه فاخر و تزیینات خیره کننده شاه به همراه صف طویل فرزندان و فرزندزادگان آراسته وی، به خوبی اقیاء گر شوکت و قدرت حاکم قاجار و بزرگی سلطنت و خاندان اوست. اما اهمیت این اثر بیش از هر چیزی، وجه تاریخی و سیاسی آن می باشد، چرا که تمامی اولاد و احفاد فتحعلی شاه را به آن زمان با ذکر نام و به ترتیب سن و جایگاه و نسب به معرض نمایش گذاشته است. لازم به ذکر است که این اثر فرهنگی - تاریخی به شماره ۷۶۵ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

در کتاب حاضر سعی بر این است تا به واکاوی گذشته و تاریخچه این اثر هنری پرداخته و تمامی ابهامات موجود از قبیل مبدأ اصلی اثر، نقاش و تاریخ ثبت اثر، تبارشناسی شخصیت‌های به تصویر درآمده و همچنین روند کلی انتقال آن به تهران و باغ موزه نگارستان مرتفع گردد.